

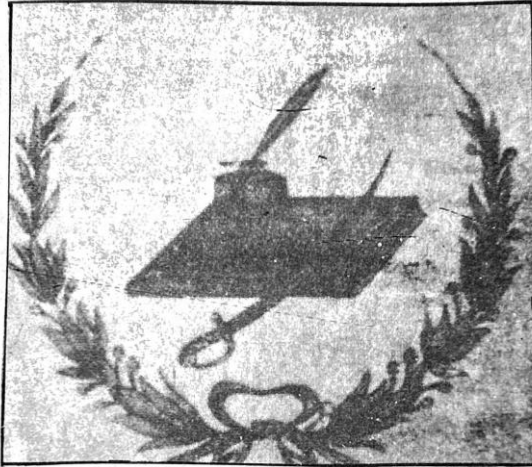
شاه امان الله غازی و برنامه های انکشاف معارف در کشور

از بیانیه شاه امان الله خان به مناسبت عید
«امان افغان»، امیران (۱۳۰۲):

«وظیفه شماست که اولاد
های خود را به مکاتب
بفرستید، آن زمان گذشته
است که مردم برای
اولادهای خود مال جمع
میکردند... برای بچه های
خود علم جمع کنند که
جایداد حقیقی هر شخص
معارف و علم او است چرا
که علم خزانه غیرفانی
است.»



نویسنده: **دکتر سیدعبدالله کاظم**
سابق استاد پوهنشی اقتصاد، پوهنتون کابل



شاهان معارف افغانستان که در ماه حمل 1298 ش از طرف شورای دولت در عصر امانی طرح و دیزاین گردید.

شناسنامه کتاب

نام کتاب:

شاه امان الله غازی و برنامه های انکشاف معارف

نویسنده: داکتر سید عبدالله کاظم

سابق استاد پوهنځی اقتصاد - پوهنتون کابل

محل چاپ: کالیفورنیا

تعداد چاپ: نسخه

نوبت چاپ: اول

سال 1403 ش (2024م)

حق چاپ این کتاب برای نویسنده محفوظ میباشد و هیچ شخص یا مؤسسه بدون اجازه نویسنده کتاب حق چاپ مجدد و یا قسمتی از آنرا ندارد.

ایمیل نویسنده: drkazemsa@yahoo.com

فهرست مندرجات

پیشگفتار

فصل اول:

تهداب گذاری معارف جدید در عصر سراجیه.....11

1 - تأسیس "بیت العلوم مبارکه حبیبیه"

2 - گیر و گرفت ها با ذهنیت اینکھ:

"معارف مشروطه می زاید!"

فصل دوم:

چگونه شهزاده امان الله به سلطنت رسید؟.....28

فصل سوم

شاه امان الله - استقلال و تحول.....35

فصل چهارم

عصر امانی - عصر تحولات همه جانبه.....39

1 - درساحه سیاسی واداری:

2 - درساحه اجتماعی و فرهنگی:

3 - درساحه اطلاعات عامه:

4 - درساحه اقتصادی

5 - درساحه تعلیم و تربیه:

6 - درساحه ساختمانی و خدمات عامه:

فصل پنجم

جایگاه و نقش افکار محمود طرزی

در تحول کلی دوره امانی.....44

فصل ششم

شاه امان الله غازی و بذل توجه

به انکشاف تعلیم و تربیه.....52

فصل هفتم

تحولات عمده در ساحه معارف

- 62..... طی دوره اول اصلاحات.....
- 1 - تشکیل "وزارت معارف":
 - 2 - تأسیس "انجمن معارف":
 - 3 - انکشاف سریع مکتب حبیبیه:

فصل هشتم

تحول بزرگ: اعزام شاگردان به خارج

- 73..... بغرض تحصیل.....
- 1 - دست آورد های فرهنگی هیئت "سفارت فوق العاده":
 - 2 - اعزام شاگردان به خارج:
 - الف: اعزام شاگردان به فرانسه:
 - ب - اعزام شاگردان به جرمنی:
 - ج - اعزام شاگردان به ترکیه:
 - د - اعزام شاگردان به روسیه بلشویک:
 - هـ - اعزام شاگردان به ایتالیا:

فصل نهم

- 106..... بدّل توجه به تأسیس مکاتب ابتدائیه.....
- 1 - اجباری بودن تعلیم در سطح ابتدائیه:
 - 2 - "نظامنامه مکاتب خانگی":
 - 3 - تطبیق قوانین و تفتیش اجراءات مسئولان امور:

فصل دهم

- 118..... تأسیس مکاتب عالی جدید.....
- 1 - تأسیس مکتب امانیه زیر نظر استادان فرانسوی:
 - 2 - تأسیس مکتب امانی - زیر نظر استادان جرمنی:

فصل یازدهم

تأسیس مکاتب مسلکی.....131

- 1 - مکتب اصول دفتری:
- 2 - مکتب حکام:
- 3 - مکتب (مدرسه) علوم سیاسی:
- 4 - مدرسه دار الحفظ و دارالعلوم شرعیه:
- 5 - مکتب صنایع نفیسه:
- 6 - تأسیس انجمن پشتو (د پشتو مرکه):
- 7 - انکشاف دارالمعلمین:
- 8 - مکتب موزیک:
- 9 - تأسیس "لیلیه" برای شاگردان بی بضاعت:

فصل دوازدهم

تأسیس مکاتب دخترانه و مشکلات آن.....150

- محمود طرزی حامی حقوق زنان:
- ملکه ثریا - خانم پیشتاز قرن در امور زنان افغان:
- مکتب مستورات - اولین گهواره تعلیم برای زنان کشور:
- نشریه "ارشادالنسوان":
- تأسیس "شفاخانه مستورات":

فصل سیزدهم

آغاز جنگ "علم و جهل".....169

- شورش "ملای لنگ" در سمت جنوبی:
- تدویر لویه جرگه 1303 در پغمان - کابل:
- «ضرورت تعلیم نسوان در نشیمنهای شان»:
- چگونگی آغاز و انجام شورش در سمت جنوبی:
- اعمار "منار علم و جهل":
- ختم شورش و آغاز دوره دیگر:

فصل چهاردهم

نگاهی مختصر به دوره دوم اصلاحات امانی.....196

- 1 - سفر به ولایات بغرض تفتیش امور:
- 2 - افزایش تعداد مکاتب ابتدائیه و رشديه:
- 3 - بازگشائی مکاتب دخترانه و پیگیری مجدد حقوق زنان:
- 4 - مطبوعات - نیم رخ دیگر انکشاف معارف:
- 5 - "دارالامان" - نه یک قصر، بلکه یک مکتب پر بار معماری!

فصل پانزدهم

آرامش قبل از طوفان

تلاش مخالفان برای سقوط سلطنت شاه امان الله.....213

فصل شانزدهم

سفر شاه و ملکه به دوازده کشور آسیا و اروپا

و تأثیرات آن.....218

فصل هفدهم

لویه جرگه 1307 و اهم مصوبات آن.....226

انجمن "حمایت نسوان" و اشتراک در لویه جرگه:
اعزام دختران به ترکیه:
جلسات در قصر ستور:

فصل هژدهم

انکشاف معارف و نهضت زنان در محراق قیام.....244

فرمان شاه مبنی بر مسامحه و برگشت
زمینه سازی ها برای سقوط دوره امانی:
الف - عوامل خارجی سقوط:
ب - عوامل داخلی سقوط:
اغتشاش - یک طرح پلان شده!
امیر حبیب الله کلکانی کی بود؟ سقوط سلطنت امانی

- 272.....**ضمیمه**
گفتار تاریخی شاه امان الله غازی در پایان
لویه جرگه 1303 درباره شورش سمت جنوبی
- 287.....**آثار منتشره نویسنده کتاب**
(در مطبوعات افغانی بیرون از کشور)
- 291.....**معلومات مختصر درباره نویسنده کتاب**



پیشگفتار

اولین قدم معارف جدید در عصر امیر حبیب الله خان سراج الملت والدین گذاشته شد که در سال 1281 شمسی (1902م) مرکزی بنام "بیت العلوم مبارکه حبیبیه" در شهر کابل ایجاد گردید. اما بعداً به دلیل تشابه آن با "مدرسه" نام آن تغییر کرد و به "مکتب حبیبیه" مسمی شد. دیری نگذشت که تعدادی زیر نام "مشروطه خواهان" از این مکتب سر بلند کردند که خواهان تغییر در نظام مطلقه شاهی شدند و یکی دو بار برای قتل امیر کمر بستند. این راز افشا شد و بزودی کسانی به اتهام اشتراک در این موضوع گرفتار و زندانی و چند نفری هم محکوم به اعدام شدند و این افواه پخش گردید که گویا "معارف مشروطه می زاید!" امیر حبیب الله خان بر معلمان مکتب مظنون شد، و از توجه مزید به انکشاف مکتب دوری جست.

پس از واقعه شهادت امیر در شکارگاه "کله گوش" لغمان پسرش شهزاده امان الله خان عین الدوله که نیابت پدر را در کابل بعهده داشت، قدرت را از کاکای خود سردار نصرالله خان نائب السلطنه که صرف برای شش روز در جلال آباد اعلام سلطنت کرده بود، تصاحب نمود و به حیث جانشین پدر به پادشاهی رسید.

دوره کوتاه ده ساله سلطنت شاه امان الله یک دوره پر از نشیب فراز بود که طی این مدت افغانستان نه تنها به استرداد استقلال کامل خود دست یافت، بلکه با برقراری روابط سیاسی با بسیاری کشورهای جهان زمینه تحولات بس مهم در عرصه های مختلف به میان آمد. محققان از نظر زمان تحولات اساسی را به سه دوره تقسیم میکنند: دوره اول از 1298 ش (1919) تا 1302 (1923)، دوره دوم از 1925 تا 1927 که البته اغتشاش خوست دوره اول و دوم را از هم جدا کرد و دوره سوم بعد از عودت شاه و ملکه از سفر اروپا (جون 1928) تا ختم دوره سلطنت (جنوری 1929)

دوره اول از آغاز سلطنت تا شورش در سمت جنوبی که موجب رکود اصلاحات برای مدت کوتاه گردید، ادامه یافت و اما بعد از فرونشاندن شورش دوره دوم آغاز شد که دولت به تأنی و نسبتاً به آهستگی به ادامه اصلاحات پرداخت، اما دوره سوم پس از برگشت شاه و ملکه از سفر هشت ماهه به دوازده کشور آسیایی و اروپایی سرعت تحول و بخصوص اقداماتیکه با روحیه مردم چندان سازگار نبود و نیز لزوم اجرای فوری آن غیر ضروری محسوب می شد، آتشی را در کشور برافروخت که زمینه های آن قبلاً از طرف دشمنان داخلی و خارجی کشور در غیاب شاه فراهم گردیده بود. با شعله ور شدن آتش قیام ها علیه شاه که دست انگلیسها در آن بطور ملموس قابل درک بود، شاه امان الله مجبور به کناره گیری از سلطنت شد، تاج لرزان شاهی را بر سر برادر ارشد خود سردار عنایت الله خان معین السلطنه گذاشت و خودش به قندهار رفت. سلطنت شاه جدید سه روز دوام کرد و کابل توسط قوای شورشی بیشتر متشکل از مردم کوه دامن تحت قیادت شخصی بنام حبیب الله کلکانی کابل را اشغال و شاه جدید در اثر مفاهمه با سران شورشی از سلطنت دست کشید و کابل را به عزم قندهار ترک

و سلطنت را به حبیب الله کلکانی به حیث امیر افغانستان واگذار شد.

اگرچه در قندهار مردم از شاه مستعفی تقاضای اعاده مجدد سلطنت را کردند و شاه قبول کرد، اما بعد از رویدادهای ناشی از یک جنگ سرنوشت ساز در غزنی که توأم با جنگ قومی بود، شاه مسئولیت ادامه جنگ و خونریزی را بدوش نگرفت و عزم ترک وطن نمود و با خانواده خود از طریق هند برتانوی عازم کشور ایتالیا گردید و در شهر روم اقامت گزین شد.

اگرچه عمر این دوره کوتاه بود، اما تحولات وارده طی آن مدت چنان وسعت و پهنا داشت که اگر بطور لازم در نظامهای بعدی دنبال میگردید، امروز افغانستان به یک کشور نمونه در منطقه تبدیل می شد. با آنکه اکنون از آن دوره بیش از یک قرن میگذرد، اما ما نتوانستیم تا هنوز از خم و پیچ های مسیر ارتقایی آن دوره عبور کنیم و حتی طی دوره های مختلف با تأسف که سیر قهقرائی را پیمودیم.

یکی از مهمترین تحولاتیکه طی مدت ده سال سلطنت شاه امان الله غازی رویدست گرفته شد، همانا در ساحه انکشاف معارف و تعلیم و تربیه نسل جوان اعم از پسر و دختر بود که تا آنوقت در افغانستان نظیر نداشت. شرح این تحول عمده که از دوره اول اصلاحات آغاز و تا انتهای دوره دوم و سوم یعنی سقوط سلطنت او ادامه یافت، یکی از مباحثی بس مهم تاریخ کشور است که با استفاده از منابع و مآخذ مستند در این کتاب تحت فصول متعدد مورد بررسی قرار میگیرد.

قابل ذکر است که محتوای مقدماتی این کتاب بار اول به حیث مقالات مسلسل در 22 بخش سر از تاریخ 20 آگست 2019 الی اول اکتوبر 2020 در ویبسایت وزین افغان جرمن آنلاین اقبال نشر یافت و کسانیکه آرزوی مطالعه آن سلسله را داشته

باشند، با مراجعه به ستون آرشیف نویسندگان آن ویبسایت تحت نام اینجانب میتوانند از شماره 656 الی 677 به آن دسترسی یابند.

امید است خوانندگان عزیز از محتوای این کتاب استفاده نموده و با مطالعه آن با یکی از زوایای مهم تاریخ کشور آشنا شوند و اگر با کم و کاستی هایی در آن برمیخورند، نویسنده را با ارسال نامه ها ملتفت خلاهای آن سازند تا در چاپ بعدی به تصحیح آن پرداخته شود. با احترام

داکتر سید عبدالله کاظم
سن هوزه - کالیفورنیا

فصل اول

تهداب گذاری معارف جدید در عصر سراجیه

1 - تاسیس "بیت العلوم مبارکه حبیبیه":

از قدیم الایام معمول بر آن بود که خانواده ها فرزندان ذکور شانرا از خورد سالی برای فراگرفتن مسائل دینی به مساجد محل می فرستادند تا نزد ملا و یا مولوی مسجد نخست سوره های کوتاه کلام الله مجید و ادای نماز را یاد بگیرند و بعد بالترتیب به قرانت عمومی قرآن کریم تا ختم آن می پرداختند و اگر میل به ادامه تعلیم میداشتند به پنج کتاب و سائر متون مروجه در مسائل دینی و نیز با خواندن گلستان و بوستان سعدی در ساحه مقدماتی ادبیات اشتغال می ورزیدند. این شیوه تعلیمات خصوصی بود که نسل بالنسل در همه جا و در کابل قدیم رایج بود. بعضی ها که خواهان تعلیمات اختصاصی دینی بودند، در صورت امکان رهسپار هندوستان شده و در مراکز اسلامی آنجا به تحصیل ادامه میدادند و پس از اكمال آن با داشتن القاب مولوی و امثالهم در علم دین، علم حدیث و شریعت اسلامی بیشتر با شیوه های مذهب حنفی برمی گشتند و به حیث امام و استاد علوم دینی به تدریس می پرداختند. اینکار در شهر ها رایج بود، ولی در دهات با یاد گرفتن نماز و سوره های کوتاه اکتفا میکردند.

امیر حبیب الله خان سراج که شخص صاحب معلومات و با دانش بود، ضرورت تعلیمات رسمی را که در آن بر علاوه علوم دینی،

علوم جدیده نیز تدریس گردد، در جوار مدارس عنعوی دینی در مساجد از همان اول احساس میکرد تا مکتبی را در کابل تأسیس کند که در آنجا به شیوه های عصری به تدریس علوم جدیده پرداخته شود. لذا در سال 1281 شمسی (1902م) مرکزی را بنام "بیت العلوم مبارکه حبیبیه" تأسیس کرد که بعد ها نام آن به "مکتب حبیبیه" تغییر یافت، زیرا مفکوره "بیت العلوم" مثل "مدرسه" نزد همه بیشتر با تعلیم علوم دینی شباهت پیدا میکرد.

استاد عزیز الدین وکیلی پولزائی خطاط شهیر و در عین زمان یکی از مستند نویسان رویدادهای تاریخ معاصر کشور که آثار متعدد و با ارزش تاریخی را تألیف و به نشر سپرده است، در کتاب "فرهنگ کابل باستان" (جلد دوم از صفحه 748 تا 753) شرح مبسوطی راجع به تاریخچه این مکتب دارد که ذیلاً به ذکر بعضی نکات مهم آن پرداخته میشود:

در سال 1283 شمسی (1904م) سردار عنایت الله خان معین السلطنه پسر ارشد امیر به دعوت حکومت هند برتانوی به آنجا سفر کرد و در برگشت لزوم انکشاف مکتب حبیبیه را برای امیر شرح داد. امیر موافقه کرد تا پنج نفر از فارغان کالج اسلامیه لاهور را که همه مسلمان بودند، برای تنظیم امور تعلیمی مکتب حبیبیه استخدام کند. پولزائی از بیانیه امیر حبیب الله خان حین تأسیس این مکتب نقل قول کرده ومی نویسد: «در افغانستان و این پایتخت مملکت ما دارالسلطنه کابل مراکز و مدارس علوم دینی و ادبیه و مسایل فقهیه تعلیم و تدریس میشد، چون تدریس علوم جدیده و نیز السنه مختلفه از جمله ضروریات این عصر و اعصار آینده است، لهذا وقت آنست ما به تأسیس یک باب مکتب جدید عصری نیز همت گماریم و برای برآوردن این مقصود به استحضار دسته یی از علمای مدرس دروس جدید اقدام فرمائیم.»

به این اساس امیر به سررشته داری "داکخانه افغانی" در پشاور [بزعم فیض محمد کاتب: به محمد اسمعیل خان سفیر این دولت در کلکته] هدایت داد تا یک تعداد معلمان هندی مسلمان را که دارای تحصیلات عالی در علوم جدید و نیز در امور مکتب و تدریس وارد باشند، استخدام و آنها را به کابل اعزام دارد. برطبق این دستور پنج نفر، هریک: حافظ احمدالدین خان، شیخ عبدالرحیم خان، مولوی محمد چراغ، مولوی عبدالله خان و سیدحیدر علی خان از جمله اولین معلمان مکتب حبیبیه بودند که از هند برتانوی به کابل آمدند و با تدوین و ترتیب امور درسی به شیوه جدید شروع بکار کردند.

امیر برادر خود سردار نصرالله خان را که تازه در سال 1322 قمری (1283ش) به لقب "نائب السلطنه" نایل آمده بود، به حیث ناظر عمومی معارف توظیف نمود و او سردار عبدالقدوس خان (اعتماد الدوله) را نگران عمومی مکتب و کاکا سیداحمد خان لودین را به حیث ناظر مکتب مقرر کرد. مکتب حبیبیه بار اول در عمارت "باغ مهمانخانه" (عمارت ولایت کابل موجوده) جاگزین گردید و اولین سرمدرس (سر معلم) آن حافظ احمدالدین خان بود. درابتداء تعداد مجموعی شاگردان کم بود و اما در سالهای بعدی بر شمار آن افزوده شد تا حدی که به قول پوپلزائی تعداد در حدود 400 شاگرد رسید و مصارف آن در حدود یک لک (یکصد هزار) روپیه کابل از طرف امیر منظور شد تا وسایل مورد ضرورت از هندوستان خریداری و بطور رایگان به شاگردان توزیع گردد. در جوار معلمان هندی چند معلم افغان هریک: مولوی عبدالرب خان کاکری، قاری نیک محمد خان و حافظ منشی حیدر علی خان احراری نیز از همان آغاز کار ایفای وظیفه میکردند.

در سال 1287ش که بر تعداد شاگردان مکتب افزوده شده بود، معلمین بیشتر هندی و افغان گماشته شدند. در این سال داکتر

عبدالغنی خان (پنجابی) که مدیرکالج لاهور بود، به حیث سرپرست و نگران مکتب حبیبیه مقرر گردید و چودری محمد اسمعیل خان، محمد حسین خان، مولوی عبدالله خان، مولوی غلام رسول خان، مولوی محمد ظفر خان از جمله معلمان هندی و درعین زمان ملا محمد سرورخان قندهاری، قاری عبدالله خان، محمد یعقوب خان "مشتاق"، میرسیدقاسم خان، قاری محمد اسمعیل خان، قاری محمودخان و غلام محی الدین خان معلمین افغانی بودند.

آنها برطبق پروگرام تعلیمی درمکاتب هند دوره های تحصیلی را به ابتدائیه (پنج سال)، رشدیه (چهارسال) و اعدایه (سه سال) تجویز نمودند و یک سال اخیر را هم بنام "تهیه" به آن ضمیمه ساختند که فراغت از مکتب جمعاً 12 سال را دربرمیگرفت. بعدتر با تشکیل مکتب حربیه استادان ترکی نیز به افغانستان آمدند. درسال 1290ش مکتب درسراچه علیا (قریب باغ مهمانخانه) انتقال یافت و مکتب دارای صنف هفتم (رشدیه دوم) گردید و عبدالغفور ندیم (یکی از شعرای مشهور کابل) نیز در جمع معلمان آن مکتب پیوست. در سال 1292ش انجمن معارف درکابل تحت ریاست سردار عنایت الله خان معین السلطنه تأسیس گردید که ده نفر از افغانها، هندی ها و ترکی ها به عضویت آن گماشته شدند. آنها هفته دوبار به جلسه پرداخته و برای نظم امور معارف جدید نظامنامه را مشتمل بر 85 ماده وضع و مورد اجراء قرار دادند. (برای شرح مزید درباره تاریخچه مکتب حبیبیه دیده شود: وکیلی پوپلزائی، عزیزالدین: "فرهنگ کابل باستان" جلد دوم، چاپ کابل، 1387، صفحه 747 تا 753)

قابل ذکر است که تا سال 1293 شمسی (1914م) تعداد شاگردان مکتب به دو دلیل تقلیل یافت: دلیل اول - یک عده از شاگردان که پس از ختم دوره ابتدائیه به خط و کتابت دسترسی پیدا کرده

و سواد خواندن و نوشتن را کسب نموده بودند، از ادامه تعلیم دست کشیده و به مشاغل دیگر پرداختند، چنانچه در سال 1287ش اولین دسته فارغان به تعداد چهار نفر از صنف ششم این مکتب فارغ و به کار رسمی در دولت مقرر شدند. همچنان تعداد دیگر که به سویه متوسطه یعنی "رشديه" ارتقا کرده بودند، با آگاهی بیشتر به امور مسلکی روی آوردند، طو مثال هشت نفر آنها به زیر دستی مستری عزیزالله خان که بعد از برگشت امیر از سفر هندوستان (1286ش - 1907م) برای ساختن دستگاه تولید برق از جبل السراج و انتقال آن به کابل استخدام شده بود، بکار گماشته شدند. به این اساس تعداد کمتر شاگردان توانستند دوازده سال تعلیمی مکتب را به پایان رسانند که از جمله میتوان اشخاص ذیل را نام برد: فیض محمد خان (زکریا)، سلطان احمد خان (شیرزی)، محمد اسحق خان، عزیز الرحمن خان، حافظ انور علی خان (پسرمنشی حیدر علی خان احراری)، حبیب الرحمن خان، غلام غوث خان و تعداد دیگر که شمار شان به 19 نفر میرسید و اسامی شان بعداً ذکر میگردد.

دلیل دوم و اما عمده تر تقلیل تعداد شاگردان همانا تحولی بود که بار اول در ساحه سیاسی زیر عنوان "مشروطه خواهی" از این مکتب ریشه گرفت، چنانچه در اواسط پادشاهی امیر شایعاتی در محیط بالا شد مبنی بر اینکه در این پدیده روشنفکران خارج مکتب حبیبیه و هم از داخل آن شمولیت داشته و آن مکتب به مرکز مشروطه خواهی مبدل شده است در ماه حوت همین سال سوء قصد به جان امیر صورت گرفت که محرک این حرکت داکتر عبدالغنی پنجابی شناخته شد و در امور مکتب سکتگی رخ داد.

با این استدلال که گویا "معارف مشروطه می زاید"، نزدیکان امیر و حلقات محافظه کار دربار، خاصناً کسانی که برای بقای

مقام خود مخالف انکشاف معارف جدید بودند، امیر را به کم توجهی به معارف تشویق میکردند، با آنهم امیرحبيب الله خان سراج از عزم خود برنگشت و در راه تعمیم معارف البته با توجه کمتر ادامه داد و به تأسیس چند مکتب ابتدائیه در کابل اقدام نمود، و اما اجتماع محافظه کار آنوقت به دلیل گیر و گرفت های ناشی از این جریان از شمول فرزندان خود به آن مکتب و نیز ادامه تعلیم شان تاحدی ممانعت کردند و در نتیجه تعداد شاگردان شدیداً کاهش یافت.

2- گیر و گرفت ها با ذهنیت اینکّه: "معارف مشروطه می زاید!"

مبحث "مشروطه خواهی" در افغانستان یکی از مباحث عمیق و درعین حال مهم تاریخ کشور است که طی چند دوره سربالا کرد و هربار با خود نهضتی را به ارمغان آورد. بررسی کلی این موضوع در این مبحث نمی گنجد و اما بعضی جوانب آنرا که در طول سلطنت امیرحبيب الله خان سراج المله زیر نام "مشروطه اول" روی داده و منجر به فعالیت ها بر علیه امیر شده است، میتوان بطور مختصر در اینجا ذکر کرد. در قدم اول باید گفت که پس از امیر عبدالرحمن خان و باز شدن نسبی فضای کشور در راستای تحركات سیاسي تغییری عمده همانا تشکیل گروه هایی بود که با نظام مطلقه سازگاری نداشته و خواهان تغییر قسمی نظام بودند که در مجموع با وجود بعضی تفاوتها بین شان، آنها را میتوان کلاً به نام "مشروطه خواهان" یاد کرد.

بعضی ها به این نظر اند که مشروطه خواهی در کشور اساساً از افکار سیدجمال الدین افغان در زمان امیر محمد اعظم خان ریشه میگیرد که این نظر شاید تاحدی درست باشد، ولی قابل تأمل و بررسی دقیق است. در عصر امیرحبيب الله خان ظهور

مشروطیت در بین تعدادی از متفکرین آنوقت بیشتر بر میگردید به جوانب مختلف، از جمله تأثیر فعالیت های مشروطه خواهی در ایران که علامه کاتب بیشتر به آن تأکید دارد و افکار ضد انگلیسی و قیام های مردم هند و فعالیت های قبایل آزاد آنطرف خط دیورند در برابر استعمار انگلیس و نیز مبارزات چپگرا ها در روسیه تزاری که در بحبوحه جنگ عمومی اول در آن کشور براه افتاد و بعداً منجر به انقلاب سوسیالیستی 1917 در روسیه گردید و احتمالاً این تحول بر افکار بعضی ها در کابل نیز اثرگذار بوده باشد. برخی دیگر نهضت مشروطه خواهی را یک پدیده داخلی دانسته که شرایط خاص نظام مطلقه در کشور آنرا بار آورده و نخستین قدمها در این راه با تأسیس و فعال شدن اولین مکتب علوم جدید بنام "مدرسه حبیبیه" در کابل و استخدام بعضی از استادان هندی و افغان گذاشته شد و در عین زمان برگشت یک تعداد از شخصیت ها و خانواده های فراری به وطن که با خود افکار جدید را همراه آوردند، نیز در القاء این فکر نقش مؤثر داشته است، از جمله محمود طرزی و نشر سراج الاخبار که بدانوسیله افکار تازه سیاسی در اذهان حلقه های خاص "روشنفکری" آنوقت جا گرفت.

در رابطه با مسئله جنبش "مشروطه خواهی" در آنوقت که اکثراً مکتب حبیبیه را زادگاه اول آن میدانند و گفته میشود که این جریان به وسیله بعضی از معلمان هندی و بخصوص شخص داکتر عبدالغنی پنجابی که به حیث ناظر و سرپرست یا به عبارت دیگر مدیر آن مکتب ایفای وظیفه میکرد، راه اندازی شده و منتج به رویدادهای گردیده بود که تشبث به ترور امیر یکی از آنها بود. اینکه داکتر عبدالغنی کی بود و چه میخواست، بعضی ها از جمله علامه فیض محمد کاتب در "سراج التواریخ" مطالبی دارد که ذکر مختصر آن در این رابطه حایز اهمیت است.

علامه کاتب آمدن بار اول داکترغنی پنجابی را به افغانستان در عهد امیر عبدالرحمن خان میداند و ضمن شرح وقایع ماه ذی الحجه سنه 1315 هجری قمری (1276 ش مطابق 1897 م) می نویسد: «داکتر عبدالغنی خان و مولوی قایم الدین خان پنجابی، از اعلان حضرت والا [امیر عبدالرحمن خان]، ملازمت و خدمت این دولت اختیار کرده، به فرمان و اجازت کارکنان دولت انگلیس که اجرای خدمات سیاسی آن دولت را برعهده گرفت که مخفیانه به تقدیم رساند، عازم آمدن کابل شدند و به حضور والا آگاهی داده، در روز بیست و هفتم ذی الحجه [سنه 1315 قمری]..... پانهاد خاک افغانستان گشت، به وعده خدمتی که به کارکنان دولت انگلیس داده بود، در ظاهر مواظب خدمت این دولت شده، در باطن عقب خدمت آن دولت افتاد و رفته رفته چنانچه بیاید، به امر اعلیحضرت سراج الملة والدین تاسیس مکتب و تحصیل علوم جدیده نهاده، در امور پیش نهاد خاطر خویش خبط کرد و قبل از وقت عزم اجرای مشروطه کرده، هفتاد و پنج نفر از بزرگان قومی و اعیان درباری از مشروطه خواهی بی وقت خود، محبوس و هفت تن کشته گشت و خود داکتر عبدالغنی خان با بعضی از مشروطه خواهان یازده سال مقید و مغلول مانده، در اول جلوس اعلیحضرت امیر امان الله خان غازی از زندان جفا برآمدند...» (سراج التواریخ - جلد چهارم، بخش نخست، صفحه 245)

علامه کاتب ضمن گزارش وقایع ماه جمادی الاخرای سنه 1320 هجری قمری [1281 ش مطابق 1902 م] تحت عنوان فرعی "عزم حضرت والا [امیرحبيب الله خان سراج الملة والدین] به تاسیس مکاتب علوم جدیده" می نگارد: «تعلیم و تحصیل علوم و فنون و صنایع و بدایع و مخترعات جدیده و تاسیس و تشکیل مدارس و مکاتب، ضمیر منیر مهر تنویر اقدس والا شده در روز شانزدهم جمادی الاخری، محمد اسمعیل

خان سفیر این دولت در کلکته را فرمان داد که: "از هشت تا ده نفر از علما و فضیلاي مسلم یا هندو که در مدارس و اسکول کالج ها تعلیم یافته و تحصیل نموده، پاس [شهادتنامه] علم و دانش حاصل کرده باشند، نوکر گرفته گسیل کابل نماید"، تا به توفیق خداوند تاسیس مدرسه و مکتب در کابل نموده، اساس حصول ترقی و تعالی دولت و ملت افغانستان نهاده تا شاید اهالی افغانستان نیز عالم و دانا و درهر امر توانا گردیده، کم کم و رفته رفته با دیگر دول و ملل برابری و همسری نمودن حاصل کند و چنانچه بیاید، داکتر عبدالغنی مستدعی و خواستار اجرای این کار آمد.» (صفحه 294 - جلد چهارم ، بخش دوم)

کاتب می افزاید: «مقارن این حال، داکتر عبدالغنی خان که ملازمت این دولت را اختیار کرده و مراحم و احسانات و نوازشات دیده و از خدمت سبک دوش گردیده و دراین وقت به امر والا در کابل و شرفیاب حضور آمده، به منصب مهتم مدرسه جدید سرافراز گشته، به تهیه اسباب و سامان مدرسه مواظبت داشت، به ذریعه عریضه از حضور والا استدعا کرد که کتب لغت و ادب و ریاضی و جغرافیا به لفظ اردو و انگلیسی و غیره از لاهور از مولوی غلام محی الدین جدید الاسلام، طلب کابل شود و اقدس والا به خواهش او کتب درسیه مذکوره را در روز نوزدهم مذکور جمادی الاخری به ذریعه منشور از مولوی مذکور که در انجمن اسلامیه لاهور بود، طلب فرمود که ان شاءالله وصول کتابها و تاسیس مدرسه در کابل به موقعش رقم شده می آید.» (صفحه 295 و 296 - جلد چهارم ، بخش دوم)

کاتب در گزارش مربوط به وقایع ماه شوال سنه 1321 هجری قمری [1282ش مطابق 1903] می افزاید: «هم دراین هنگام از حسن توجهات جهان درجات معارف خواهانه و ملت پرورانه ذات شاهانه، مدرسه مبارک حبیبیه، به نام نامی حضرت والا

به توسط داکتر عبدالغنی خان پنجابی که برای اجرای این امر مهم پرمفعت، از آنجا طلب کابل شده بود، تاسیس و تشکیل یافته، اساس تعلیم و تعلم طرز جدید در تحصیل علوم متنوعه و صنایع مختلفه در کابل نهاده آمد. و خود داکتر مذکور در روز بیست و سوم شوال، رخصت رفتن در خانه خود حاصل کرده، قرار داد که در ایام ماه حمل حاضر آمده، باب تعلیم به روی تعلم کودکان کشاید، تا شاید به مجاهدت و مساعی او، نو نهالان افغانستان کسب علوم و فنون متنوعه نموده، از راه کوشش پا برسلم ترقی نهاده آید و ملک معمور و ملت دانا و دولت توانا و رعیت آباد و با ثروت گردد.» (صفحه 545 و 546 - جلد چهارم، بخش دوم)

کاتب ضمن گزارش وقایع ماه رمضان سنه 1326 هجری قمری [1287ش مطابق 1908م] تحت عنوان فرعی "تاسیس مشروطه نهادن داکتر غنی پنجابی" به این موضوع اشاره میکند که: «درخلال واقعاتی که ثبت شده آمد، داکتر عبدالغنی خان پنجابی سرکرده مدرسه علوم جدید که تاسیس آن از پیش رقم شد، به تحریک و ایما و اشاره امنای دولت انگلیس که از آبا و اجداد کاسه لیس ایشان بود و حمل بلوا و غزای سرحدیه را چنانچه گذشت، حمل بر تحریک این دولت کرده، از سوء تفاهم اجتماع غزاة و مجاهدین را ترغیب حضرت والا دانسته، در پی کار اغتشاش و شورش انداختن در داخل مملکت افغانستان افتاده او را به وسائل و ذرایع و نامه و پیام مخفیانه بر تأمین اساس دولت مشروطه برانگیختند و او که قرار امر والا اختیار تام در مدارس و تعلیمات علوم و فنون جدیده داشت، آهنگ این کار خسارت بار نموده خواست به مثابه دولت ایران، ملت و مملکت و دولت افغانستان را نیز لگدکوب حوادث روزگار ساخته خراب و بیاب کند، چنانچه بعضی اشخاص را که راه وصول به درب بار [نزدیکی با دربار] در دل داشت و در

آرزوی تقرر و مشاهره [شهرت] درم و دینار روز امید به سر برده، تخم نیاز در مزرعه دل می کاشت، از تعیین تنخواه وافر و مشاهره متکاثربه خود رام و پDRAM ساخته و ایشان که در بام و شام از عدم ارومت و نجابت مستدعی تنخواه دولت بودند، از تملق و جهالت، سخنان مکیدت آمیز او را که به زبان ظاهر ابراز حصول منفعت داده در باطن ایشان را اغوا میکرد، به گوش هوش جا داده، درخفا مجلس آرای شور و غوغا شدند و از غره رمضان که شبها بازارها مفتوح و چراغان گردیده، راه آمد و شد از خود بیگانه مسدود نمی شد و کسی از کسی در تردد و گردش شب نمی پرسید و صالح و طالح فرق نمی گشت، به نام دعوت افطار و صرف اسحار گاهی دریک خانه و شبی در دیگر لانه، آشیانه گزین محفل مشورت شدند و هرکس را به فریه و فریب داخل مجلس کرده و در ظاهر داکتر مذکور عریضه مبنی بر حصول ترقیات دولت و ملت و عمران مملکت به حضور والا کرده اجازت اجرای امور منویه خود را به دیگر نام از حضرت والا به امضای خامه حاصل کرد و آن را زیاده تر حجت پیشرفت امور منویه خفیه خود ساخته و به هر که از بزرگان اقوام و قبایل نشان و مژده نوید داده، به عهد و پیمان داخل مجلس کردن گرفت و جماعه ای از اکابر و اصاغر را که از صورت و معنی آگاه نبودند و درک ظاهر را از باطن نمی توانستند نمود، در خفا متعهد و مخالف گردانیده تا اوایل صفر سنه 1327 هجری [1288ش] چنانچه بیاید، عده کثیری را گرفتار تزویر نموده باعث قتل و حبس و ضبط مال و منال بعضی از ایشان شد.» (صفحه 364 و 365 - جلد چهارم، بخش سوم)

کاتب افشای این حرکت را بدوش مستوفی الممالک می اندازد وضمن شرح وقایع سال 1327 هجری قمری [1288ش مطابق 1909م] می نویسد: «میرزا محمد حسین خان مستوفی از

مجلس کنگاش و سعی و تلاش داکتر عبدالغنی خان پنجابی که به تحریک دولت انگلیس درخفا محفل شورای مشروطیت تأسیس کرده و قریب پنجمصد نفر از اعیان و اکابر شهر و ایل و احشام قبایل اطراف را باهم متعهد و متحلف ساخته بود و میرزا محمد حسین خان آگاه گردیده و حکومت مشروطه را موجب زوال استقلال و استبداد خود فهمیده، با خامه حیلت و خدیعت به حضور والا [امیر] نگار داد و ملاء منهاج الدین نام، معلم شهزاده محمد کبیر خان را با استاد عظیم نام آهنگر کابلی [مشهور به برگد عظیمو - پدر کلان جنرال نبی عظیمی، مؤلف کتاب اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان] که از.... حساست نهاد، درکارخانه دولتی به منصب کرنیلی رسیده بود، نزد خود خواسته و از آن دوتن که شامل مجلس بودند، به دساست و مژده و نوید انعام و عطیت، مکتوبی [مقصد اطلاعیه تحریری است] مشعر بر بند و بست قتل ذات شاهانه حاصل کرده، با عریضه خود در جلال آباد به حضور والا فرستاد و دو تن که نقض عهد و حنث سوگند کرده برخدا عاصی شده بودند، طلب جلال آباد گشتند.» (صفحه 367 - جلد چهارم، بخش سوم)

«روز پنجشنبه چهارم صفر [1327 قمری - 1288 شمسی] ملاء منهاج الدین و استاد عظیموی آهنگر روی به شیطان نهاده به تعلیم میرزا محمد حسین خان مستوفی از تصمیم عزم جماعه مشروطه خواهان بر قتل حضرت والا هم به او و هم به تحریک او، عریضه به سردار عنایت الله خان معین السلطنه داده و از عریضه هر دوتن و نگارش دیگر واقعات خفیه نگاران شهر کابل که به القای میرزا محمدحسین خان به عبارات مختلفه و مضامین واحده به حضور والا رسیده هر دو تن محیل و مدسس طلب جلال آباد شده بودند، وارد آنجا شدند و حضرت والا از کمال عدالت از در حصول صدق و کذب حقیقت امر قتل خویش،

در شب هریک از دو تن را تنها به خلوت خواسته پیرسید و آن دو تن برطبق تعلیمات میرزا محمدحسین خان و عریضه خود که به اغوا و القای او نگار داده بودند، بیان ماجرای افترا کرده و سوگند غلاظ و شداد یاد نمودند و حضرت والا از سوگند یادکردن آن دو تن ظاهراً مسلمان متیقن گردیده، در روز دوشنبه هشتم صفر سید جواهر شاه غوربندی و لعل محمد خان پسر جان محمدخان سابق خزانه دار و پادشاه میرخان پسر ملک رحمت شاه خان وزیری و نظام الدین خان ارغندی از غلام بچه گان خاص و احمد قلی خان قزلباش و غلام محمد خان رسام میمنگی و محمد اسلم خان میرشکار، برادر محمد علی خان سیقانی را که از جمله اسامی متعهدین و خدمه و عمله حضور بودند، در دربار عام احضار فرموده، همه را محبوس سخت و امر عذاب و شکنجه و عقاب نمودند و از آن دو تن سیاهه اعداد [نامنویس دیگر اعضای] مشترکه مجلس مشروطه را خواسته، ایشان قرب هفتاد نفر را سیاهه دادند.»

«حضرت والا سیاهه ایشان را چون هنوز تلیفون جاری و موثر ساری نگریده بود، شباشب مصحوب [همدست] آدم خان پسر ملک پیردوست احمدزایی از غلام بچه گان خاص نزد سردار عنایت الله خان معین السلطنه فرستاده، در روز دوازدهم ماه صفر از روی سیاهه ملاء منهاج الدین و استاد عظیمو هریک داکتر عبدالغنی خان و مولوی نجف علی خان و مولوی محمد چراغ خان برادران او و مولوی محمد حسین خان و مولوی مظفرخان معلمان مدرسه حبیبیه و سیداحمد خان قوم لودی [مشهور به کاکا سید احمد "لودین"] و میرزمان الدین خان پسر شهزاده حسن بدخشی و غیره جمعی را احضار فرموده، بند ستم برپا نهاده و چون اکثر درخانه و جای خود نبودند، محصل ها گماشته بعضی را در شب سیزدهم صفر چون محمد اختر و محمد انور پسران ناظر محمدصفر خان و سیدقاسم پسر

میر غلام محمد چارباغی جلال آبادی [مشهور به میر صاحب سید قاسم خان که در دوره سلطنت محمد نادرشاه نیز به اعدام محکوم ولی از طریق شفاعت حکم اعدامش به زندان تبدیل گردید] و غیره را به دست آورده، گرفتار و ضبط کردن خانه های گرفتاران رعب و هراس عظیم در قلوب عموم شهریان افتاده ولوله و غلغله بزرگی در خواطر صغیر و کبیر جای گیر آمد و از جمله سعدالله خان و محمد سرور خان پسران مولوی احمد جان خان الکوزائی واضع قانون جدید دیوان افغانستان و عبدالقیوم خان خواهرزاده او که خود را پنهان کرده خواستند خود را در افشار نانکچی نزد اعداد سواران نظام خاصه رکاب شاهی، همه اقوام درانی قندهاری رسانیده به جانبی راه فرار برگیرند و هر سه تن در گردنه ده افغانان به دست آمده، قریب غروب آفتاب روز شنبه سیزدهم صفر لقمه توپ سیاست گردیده هلاک و قطعه قطعه شدند.»

«پس از آن عبدالواسع [مولوی] و عبدالرب [مولوی] پسران عبدالرؤف کاکری [مولوی] و تاج محمد خان پسر محمد علی خان و قاضی عبدالحق و ملاء محمد اکبر و میرزا شیرعلی خان بارکزائی چخانسوری و سه تن پسران مستان شاه درویش کابلی و غیره تا روز سه شنبه شانزدهم صفر محبوس شدند و از جمله محرر اوراق [فیض محمد کاتب] که از راه به مطالعه سردار محمد یوسف خان پسر امیر کبیر مرحوم [امیر دوست محمد خان] اجزای جلد اول سراج التواریخ را در قلعه متال به خانه او رفته بود، روز سه شنبه مذکور از آنجا در شهر آمده و هنگام عصر محبوس گردیده با ده تن دیگر تحت حفاظت عده ای از نظامیان از جای معین السلطنه رهسپار محکمه کوتوالی گردیده با زولانه های ثقیله آهنین مقید آمد و مقارن این حال از عریضه استدعا غلام بچه گان خاص، سید جواهر شاه و لعل محمد در جلال آباد به دست غلام بچه گان داده شده در ریگزار

سه کوهه هدف تیر تفنگ آمدند و از جمله قتلہ، محمد شریف خان پیشخدمت از احفاد وزیر فتح خان مرحوم پس از قتل سید جواهر شاه که جان به قابض ارواح سپرده بود، با حربہ در دهن او زده تا بناگوشش ببرید و پس از آن محمد ایوب خان فوفلزائی و کرنیل محمد عثمان خان پسر محمد سرورخان پروانی از کابل گریخته و در سرحد قوم مہمند گرفتار آمدہ، در جلال آباد بہ توپ پریدند.»

«پس از چندی گرفتاران جلال آباد در کابل فرستاده شدہ در ارگ شاهی محبوس گشتند و از جملہ عبدالحسیب خان و عبدالرحمن خان پسران سردار عبدالوہاب خان پسر سردار محمد افضل خان مرحوم پس از تحقیقات و حصول معلومات زیاد چون میرزا محمد حسین خان مستوفی تہمت عزم قتل حضرت والا را برہمگان بستہ بود، از دیگران مقدم تر رہا گشتہ و پس از آن بہ تدریج یکی پی دیگری رہائی یافتہ و بیست و یک نفر از منسوبان سید جواهر شاه از غوربند و پنج نفر پسران سرور خان پروانی از جبل السراج محبوس خواستہ شدہ مال و ملک ایشان ضبط گردید؛ داکتر غنی و ہر دو برادرش با سیداحمد خان لودی [لودین] و مولوی محمد حسین و پسران سرورخان و پادشاہ میرخان و نظام الدین خان و غیرہ پس از حبس یازدہ سال در اول جلوس امیرامان الله خان غازی از زندان جور رہا گردیدہ، از جملہ مولوی محمد حسین در وزارت معارف بہ منصب مدیر و پس از چندی بہ خطاب رئیس تدریسات نائل آمدہ، سید قاسم در این وزارت بہ رتبہ مستشار بعد از چندی بہ مدیریت جریدہ امان افغان سرافراز و ممتاز آمدہ، خدمات شایستہ از قوہ بہ فعل آورده، محاسن مبطنہ خود را نسبت بہ دولت ابراز دادند و پادشاہ میرخان در ہنگام محاربہ استقلال دولت افغانستان با انگلیس، کوشش مردانہ کردہ پس از خاتمہ منازعت بہ حکومت لہوگرد مأمور شدہ و

از آنجا به حکومت هزاره دایزنگی سرافراز آمده... و محرر اوراق [ملاء فیض محمد کاتب] پس از حبس پنج ماه رها گردیده به همان خدمت و چاکری خود بر حال گشت و تا 1343 قمری [1304 ش] روز خدمت به تاریخ نگاری به سر برده، بعد بدون صدور خطا و خیانت از ملازمت و خوان احسان دولت محروم و به اجرت به تحریر تکمیل جلد سوم و این جلد [چهارم] پرداخته، بعد از خدمت سی و پنج سال گوشه نشین و زاویه گزین خمول گشت و قضیه مشروطه که اسم آن را اهالی مجلس متعهد نمی دانستند و در خیالی که بدان متهم شدند نبودند، از جمله قضائی است که کتاب جداگانه به کار دارد که نگار داده شود که چه ستم از قوه به فعل آمده، چه جور ها به روی روز محبوسین آمد. بار چون نگارنده مزدکار و مقید به اختصار بود، از تشریح آن صرف نظر نمود.» (متن فوق نظر به اهمیت تاریخی آن بطور مکمل اقتباس شد، از: جلد چهارم - بخش سوم از صفحه 377 تا 380)

در اینجا باید خاطر نشان ساخت که کشف اسرار افراد منسوب به نهضت مشروطه اول که نام اکثر شان در بالا تذکار یافت، بهانه ای در دست مخالفان سیاست های دربار در مورد تأسیس مکتب، نشر سراج الاخبار و استخدام معلم از خارج داد و امیر مجبور شد تا راه این تحولات را مقید سازد و به ندای مخالفان این نهضت که می گفتند "مکتب مشروطه می زاید!" گوش فرا دهد. همین نوع برخوردهای شخصی ناشی از سلوک نامناسب امیر و نیز قید و بست زندان و اعدام ها، موجب شد که یک یا چند نفر بار دیگر عزم به قتل امیر نمایند، چنانکه وقتی امیر در ماه عقرب 1297 (اکتوبر 1918) جهت اشتراک در "جشن جلوس" از بازار سرپوشیده "چارچته" کابل عبور میکرد، دو گلوله بر او فیر شد. گلوله ها از کنار امیر رد شدند و امیر از حادثه جان به سلامت برد. اگرچه در این حادثه جوانی به اسم

عبدالرحمن لودین را به این جرم گرفتار و زندانی کردند، ولی معلوم نشد که عمق موضوع در ادامه این همه مخالفت های دربار در کجا قرار داشت. میگویند که محمدحسین مستوفی الممالک امیر را متوجه یک توطئه بزرگ علیه او ساخته بود و این وضع بی اعتمادی، سختگیری و عصبانیت امیر را شدیداً افزایش داد.

موضوع مهم به حیث یک تحول عمده در این راستا همانا ایجاد دو جناح فکری در میان درباریان و شخصیت های صاحب نفوذ حکومت بود که یکی با افکار محافظه کارانه سیاسی به دور سردار نصرالله خان نائب السلطنه گرد آمدند و گروه دیگر تجدد خواهان که بیشتر در حلقه شهزاده امان الله خان عین الدوله و محمود طرزی جا گرفتند، در حالیکه هر دو گروه با سیاست مسامحت آمیز امیر با انگلیس ها موافق نبودند. شهزاده امان الله بیشتر با مشروطه خواهان محشور و همنوا بود و از آنها تا حد توان حمایت میکرد. این تحول بر رویداد های بعدی بخصوص پس از شهادت مرموز امیر در شب اول حوت 1297 ش (20 فبروری 1919) در شکارگاه "کله گوش" لغمان و اعلام سلطنت نصرالله خان در جلال آباد و در عین زمان اعلام سلطنت امان الله خان در کابل و علنی شدن اختلافات بین دو گروه اثر مهم بجا گذاشت.

فصل دوم

چگونه شهزاده امان الله به سلطنت رسید؟

امیر حبیب الله خان بتاريخ 11 جدی 1297ش (اول ماه جنوری 1919) طبق معمول همه ساله برای سپری کردن آیام زمستان با آرگاه و بارگاه ملکی و نظامی و به همراهی تعداد زیاد اعیان و بزرگان دربار به شمول برادر خود سردار نصرالله خان نائب السلطنه جمله حرم از کابل بصوب جلال آباد حرکت کرد و پسر سوم خود شهزاده امان الله خان عین الدوله را نیابت خود در کابل گذاشت. امیر بعد از چند روز اقامت در قصر شاهی جلال آباد عزم سفر به شکارگاه "کله گوش" در لغمان نمود و پس از آنکه روز را به شکار و شب را با اعیان به خوشی و مصافحه با یاران گذرانید، در نیمه شب به عزم استراحت درخیمه مخصوص شاهی رهسپار خوابگاه خود شد که اطراف و اکناف و نیز حواشی خیمه بوسیله نظامیان و پهره دارهای مؤظف مراقبت و دیده بانی میگردید. حوالی ساعت 3 بجه شب [صبح زود] پنجشنبه مورخ اول حوت (18 فبروری) ناگهان فیر تفنگچه شنیده شد و همه از خواب پریدند و بطرف خیمه امیر رفتند و لحظه بعد گفته شد که امیر به ضرب فیر تفنگچه به شهادت رسیده است. سرادر نصرالله خان نائب السلطنه برادر امیر بدون آنکه در جستجوی قاتل برآید، با خونسردی این حادثه را یک رویداد عادی جلوه داد و پس از مشوره با دیگران تصمیم برآن شد تا جنازه امیر به جلال آباد انتقال یابد و خودش با تعداد دیگر بدانسو حرکت کرد.

جنازه بروز جمعه مورخ 2 حوت منزل به منزل به جلال آباد رسید، و اما طبق معمول باید قبل از دفن جسد امیر باید جانشین

او تعیین می شد. همان بود که سردار عنایت الله خان معین السلطنه پسر ارشد امیر پیش شد و به کاکای خود نصرالله خان بیعت کرد؛ متعاقباً دیگران نیز دست بیعت به نصرالله خان پیش کردند و او را به حیث امیر جدید قبول و در نماز جمعه خطبه بنام او خوانده شد و سپس جسد امیر شهید در ساحه مسمی به "میدان گلف" آن شهر در همان روز طی مراسم خاص و حضور همه اعیان و درباریان و عساکر به خاک سپرده شد. در روز جمعه و شنبه مراسم فاتحه گیری در آنجا برگزار گردید و هم زمان صدور پیامها و اطلاعیه ها مبنی بر این رویداد به دیگر ولایات کشور از جمله کابل که شهزاده امان الله نیابت پدر را بعهده داشت، آغاز شد. یکی از این پیامهای عاجل همانا ارسال یک نامه از طرف امیر جدید عنوانی و ایسرای هند برتانوی بود که در آن پس از ابلاغ شهادت امیر و جانشینی خودش تصریح کرده بود که: «تعلقات حکومتین را مانند سابق



ان شاء الله تعالی دوستانه قائم خواهم داشت».

طرف راست: امیر نصرالله خان و طرف چپ: امیرمان الله خان

بروز جمعه خبر شهادت امیر و امارت خود را امیر جدید ذریعه شجاع الدوله خان به شهزاده امان الله خان رسانید که شهزاده با حصول این اطلاع با تأثر فراوان بزرگان دربار پدر را در کابل فرا خواند و موضوع شهادت پدر را با ایشان به مشوره گذاشت که همه با تفاهم او را مسح جانشینی پدر دانسته و به او بیعت کردند. بعد از ظهر همان روز تعدادی از عساکر در ارگ کابل فرا خوانده شدند و پس از اعلام شهادت امیر آنها نیز به شهزاده بیعت و او را به امارت کشور قبول نمودند که با این طریق در کشور دو امیر - یکی در کابل و دیگری در جلال آباد مدعی سلطنت شدند. امیر امان الله خان ضمن یک بیانیه موضوع خونخواهی پدر و نیز تعهد به کسب استقلال کامل کشور را در راس اهداف اولیه خود قرار داد که محتوای این بیانیه موجب حمایت مزید مردم قرار گرفت و در تحکیم موقف او در سلطنت مؤثر واقع شد.

در این اثنا در جلال آباد به خونخواهی امیر شهید قیام عساکر براه افتاد و در اثر آن یک تعداد اشخاص که مظنون به شهادت امیر بودند، توسط عساکر قیام کننده بازداشت و زندانی شدند، از جمله خانواده مصاحبان به شمول سپهسالار نادرخان و بنی اعمام او که گفته میشد قاتل به قول خود نصرالله خان و افواه عام همانا سردار احمد شاه خان پسر سردار محمد آصف خان بود. امیر امان الله خان که گفته میشود در این قیام نقش داشت، محمود خان (یاور) را فوری به جلال آباد فرستاد و او موفق شد قیام عساکر را به نفع سلطنت شاه امان الله زیر کنترل در آورد و طبق امر همه زندانی ها را ذریعه موترها تحت الحفظ به کابل گسیل کرد. بتاريخ 3 حوت مراسم فاتحه خوانی امیر در کابل برگزار شد و بتاريخ 8 حوت کاروان زندانی ها به شمول شخص سپهسالار محمد نادرخان و خانواده او به ارگ کابل مواصلت و زیر نظارت گرفته شدند. در همان روز

امیرنصرالله خان که با مشاهده قیام عساکر و برهم خوردن اوضاع در مورد ادامه امارت خود متزلزل شده بود، بیعت نامه رسمی خود را مبنی از انصراف از سلطنت عنوانی امیرامان الله خان ارسال داشت. متعاقباً سردار عنایت الله خان معین السلطنه و سردار حیات الله خان عضدالدوله برادران ارشد امیرامان الله خان که نخست به نصرالله خان بیعت کرده بودند، به امان الله خان بیعت کردند و بتاريخ 9 حوت آنرا طی یک نامه به امان الله خان ارسال داشتند.

با این ترتیب امیرامان الله خان بروز جمعه مورخ 9 حوت 1297 (28 فیروی 1919م) جلوس رسمی سلطنت خود را اعلام و تاج شاهی کشور را بر سر گذاشت و فردای آنروز یعنی 10 حوت (اول مارچ) امیرعنوانی ویسرای هند برتانوی پیامی نوشت که روز بعد از طرف اداره نظارت امور خارجه افغانستان به آن مرجع ارسال شد و در آن ضمن اطلاع سلطنت خود، موضوع شناسائی افغانستان را به حیث یک کشور کاملاً مستقل خاطر نشان کرده بود. با این رویداد تاریخی هفته بسیار پرتنش و پرماجرا که از اول حوت آغاز و بروز 9 حوت 1297 به پایان رسید، دوره جدید در تاریخ کشور رقم خورد.

در اینجا قابل ذکر میدانم که درباره جزئیات شهادت مرموز امیرحبیب الله خان و عاملان یا عامل حقیقی آن که کی و یا کی ها بودند و انگیزه های آن چه بود، چون پس از واقعه، موضوع مورد پیگرد دقیق قرار نگرفت و قاتل همچنان در سایه ابهام موفق به فرار شد، نظریات متفاوت از طرف محققان و مورخان کشور بعداً ابراز گردیده که شرح آن خارج از موضوع بحث این نوشته است، اما اینقدر باید گفت: هنگامیکه در سال 1386 جلد چهارم "سراج التواریخ" مشتمل بر سه بخش قطور بازیاب و در سال 1391 در کابل به چاپ رسید، بسا مطالبی که تا قبل از آن در این ارتباط در محدوده شایعات قرار داشت،

تغییر کرد و نگاه جدید در زمینه ارائه شد. علامه فیض محمد کاتب در بخش سوم، جلد چهارم سراج التواریخ در حدود صد صفحه را مختص به گزارش واقعاتی کرده است که تا قبل از آن کسی با چنان جزئیات در قید روز و ساعت به ذکر مفصل آن نپرداخته بود.

از آنجائیکه حادثه شهادت امیر از آنوقت تا حال یک رویداد مرموز و متنازع فیه باقی مانده و بعد از سقوط دوره امانی دستخوش سیاست ها و تبلیغات منفی گردید بود، این کمترین کوشید به استناد مأخذ قبلی و بخصوص مأخذ اخیرالذکر موضوع را مورد بررسی موشگفانه قرار دهد و نتایج بررسی خود را در سلسله مقالات خود تحت عنوان "اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان به استناد سراج التواریخ و مأخذ دیگر" در 22 قسمت در پورتال وزین افغان جرمن آنلاین سر از تاریخ 11 دسمبر 2016 تا 8 جنوری 2017 به نشر برساند، به این هدف که بعداً آنرا به حیث یک کتاب مستقل چاپ کند. اینجانب انگیزه های قتل امیر را در سه گنگور مورد بررسی قرار داده، از اینقرار:

1 - انگیزه های شخصی که مشتمل اند بر: الف - فرو رفتن امیر در زندگی خصوصی؛ ب - رقابت ها برای جانشینی؛ ج - عقده های شخصی؛ د - برهم خوردن روابط با علیا حضرت سراج الخواتین؛

2 - تشکیل گروههای سیاسی مخالف امیر: الف - فعالیت "مشروطه خواهان" و انگیزه های آن؛ ب - اعلام بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی اول و طرفداری از انگلیس ها؛

3 - انگیزه های بیرونی و دست های نامرئی از خارج برای رسیدن به یک هدف خاص.

بعد از بررسی همه جوانب انگیزه های فوق میتوان به این نتیجه رسید که قتل امیر بوسیله یک ایجنت خاص انگلیس بنام مصطفی صغیر که اساساً هندی الاصل و اما در دامن استخبارات انگلیس پروده شده بود، با تبنانی کسانیکه در آنشب مسئول مراقبت خوابگاه امیر بودند و در راس شان سپهسالار محمد نادرخان قرار داشت، انجام یافته و زمینه فرار قاتل بعد از واقعه نیز قبلاً مساعد گردیده بود. مصطفی صغیر وقتی به اتهام قتل اتا ترک (مصطفی کمال پاشا رئیس دولت ترکیه) در آنجا گرفتار و حین محاکمه رسمی ضمناً به قتل امیر حبیب الله خان نیز اعتراف کرد، اما با آنهم بعضی از مؤرخان کشور از جمله غبار و فرهنگ و سپس به تقلید از آنها دیگران نیز با وجود اشاره به اعتراف مصطفی صغیر باز هم احتمالاً به دلیل حساسیت های سیاسی از این اعتراف طفره رفته و بیشتر انگیزه قتل امیر را بدوش مشروطه خواهان و خاصتاً شاه امان الله و مادرش می اندازند. این اتهام هم بوسیله انگلیس ها و هم بعد از سقوط دوره امانی بوسیله حکومت های بعدی بیشتر اشاعه گردید که به دلایل موجه، چنانچه در سلسله مقالات اینجانب به تفصیل بیان گردیده، عاری از واقعیت پنداشته شده است.

این سؤال که چرا انگلیسها خواستند در یک موقع حساس امیر حبیب الله خان را از بین ببرند، در جوار بعضی انگیزه های دیگر از اینکار دو مقصد عمده داشتند که با یک تیر دو هدف را نشان گرفتند: یکی اینکه انگلیس ها از همان آغاز از رسیدن شهزاده امان الله بقدرت در هراس بودند و از قبل در نظر داشتند سلطنت افغانستان را از خانواده امیر دوست محمد خان به خانواده سردار سلطان محمد طلائی که بیشترین آنها طی دو دهه در هند برتانوی مقیم و بسیار شان در آنجا تولد و بزرگ شده و مورد اعتماد انگلیس ها بودند، انتقال دهند و دیگر بر حسب وعده هائیکه به امیر حبیب الله خان در صورت حفظ

بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی اول مبنی بر شناسائی استقلال کامل افغانستان در روابط خارجی داده بودند و بعد از جنگ نمی خواستند به ایفای این وعده بپردازند و نیز پولهای امدادی انگلیس به امیر که مبدل به یک مبلغ کزاف شده و نزد انگلیس ها به امانت گذاشته شده بودند و در آنوقت حکومت هند برتانوی به دلیل ضعف اقتصادی در طول سالهای جنگ از عهده پرداخت آن بدر شده نمیتوانستند، خواستند با از بین بردن امیر از این بار شانه خالی کنند و ضمناً آنها در تلاش بودند تا به هدف آخری خود یعنی از طریق بقدرت رساندن سردار نصرالله خان به سلطنت که شخص ضعیف الاراده بود، کام از او، اما اقتدار کامل در دست معتمد آنها سپهسالار محمدنادرخان و بنی اعمام او باشد تا بدانوسیله شهزاده امان الله از رسیدن به قدرت محروم گردد و احتمالاً از بین برده شود. به همین دلایل انگلیسها پلان قتل امیرحبیب الله خان را در پیش گرفتند و موفق شدند آنرا بوسیله ایجنت خاص خود البته با دستیار یک عده درباریان حاضر در اطراف امیر به منصبه اجراء گذارند (علاقمدان موضوع میتوانند به 22 قسمت نوشته فوق الذکر منتشره افغان جرمن آنلاین به ارشیف نویسندگان تحت نام اینجانب مراجعه فرمایند. این سلسله مقالات همین حالا با اضافات جدید به حیث یک کتاب مستقل در 298 صفحه آماده و ان شاء الله بزودی در کابل بچاپ خواهد رسید.)

اما خواست الهی و چرخ روزگار پلان بقدرت رسیدن نصرالله خان را خنثی کرد و شهزاده امان الله به سلطنت افغانستان رسید و دوره کوتاه اما پرثمر و تاریخی او آغاز گردید که عمده ترین آن استرداد استقلال کامل کشور از تحت الحمایگی دیرینه انگلیس بود و بعد از استقلال روزنه های تحول چشمگیر در کشور باز شد و یکی از آن تحول در ساحه معارف کشور بود که موضوع بحث اساسی این سلسله نوشته ها را تشکیل میدهد.

فصل سوم

شاه امان الله - استقلال و تحول



شاه امان الله هنگامیکه تاج سلطنت را به سر میگذاشت، ضمن آنکه در مورد پیگیری جدی عاملان شهادت پدر خود مطالبی را بیان کرد، تلاش برای تحقق دو هدف عمده را به حیث محور اصلی سلطنت خود قرار داد: یکی کسب استقلال و دیگر سوق کشور بسوی تمدن عصری، آبادانی و رفاه مردم.

شاه امان الله در مورد نخستین هدف خود خطاب به ملت گفت: «ملت عزیز من! من این لباس سربازی را از تن بیرون نکنم تا که لباس استقلال را برای مادر وطن تهیه نسازم! من این شمشیر را در غلاف نکنم تا که غاصبان حقوق ملت را به جای شان ننشانم! ای ملت عزیز و ای سربازان فدا کار من! بیاورید آخرین هستی خود را برای نجات وطن، بیایید تا که

سرهای پر غیرت خود را برای خلاصی وطن فدا سازیم». (کتاب: حاکمیت قانون در افغانستان، سفرنامه شاه امان الله به قندهار در ماه قوس 1304)؛ و در ادامه افزود: «من خود و کشور خود را از لحاظ جمیع امور داخلی و خارجی بصورت کلی آزاد، مستقل و غیروابسته اعلان میدارم و به هیچ قدرت خارجی اجازه داده نخواهد شد تا یک سرمو به حقوق و امور داخلی و سیاست خارجی افغانستان مداخله کند و اگر کسی زمانی چنان تجاوز نماید، من حاضریم با این شمشیر گردنش را قطع کنم.» آنوقت به سفیر انگلیس که در محضر بود گفت: «آنچه گفتیم فهمیدی!» (کتاب: روابط خارجی افغانستان، نویسنده: لودویک آدامک، صفحه 28)

شاه امان الله در همان روز هدف دوم سلطنت خود را با این عبارت بیان کرد: «بیاری و مرحمت ایزدی حکومت عالیه شما چنان اصلاحات را که برای حکومت و ملت سودمند و مفید باشد، تجویز خواهد کرد تا ملت و حکومت افغانستان شهرت و نام و نشانی در بین جهان متمدن کسب نماید و موفق و موقعیت مناسب خود را همدریف قدرتهای متمدن دنیا احراز کند... مرحمت ایزدتوانا را شامل حال خویش میخوایم تا به من لطف عنایت فرماید که برای بهبود و آسوده حالی شما مسلمانها و تمام جهان بشریت خدمت کنم. هادی من خداوند متعال باشد تا به آرزوهای خویش جامه عمل بپوشانم.» (کتاب: سفرهای غازی امان الله شاه، نویسنده: وکیلی فوفلزائی - صفحه 28)

شیوه معمول صد سال قبل برای دفع تهاجم و استیلای بیگانه و رسیدن به استقلال و آزادی جز از طریق مبارزه مسلحانه و جنگ، امکان دیگری وجود نداشت؛ اما شاه امان الله غازی برعکس معمول آنوقت راه دیگری را در پیش گرفت که از اقدام نظامی به حیث آغاز یک اقدام سیاسی استفاده کرد. بآنکه

قوای افغانی در جبهه جنوبی در حال پیشرفت بود و اقوام وزیر و مسعود (میسود) آمادگی خود را برای ادامه جهاد علیه انگلیس با جدیت ابراز کردند، ولی چون هدف اصلی شاه امان الله اعاده استقلال افغانستان بود و نمی خواست این هدف کلی و مهم را تحت الشعاع دیگر مسائل قرار دهد، لذا پیشنهاد انگلیسها را مبنی بر متارکه و آتش بس قبول کرد و متعاقباً بسوی مذاکرات سیاسی روی آورد که در نتیجه مذاکرات دوامدار طی سه مرحله بالاخره انگلیس ها حاضر به شناخت رسمی استقلال داخلی و خارجی کشور شدند. اینکه چرا انگلیس ها متارکه را پیشنهاد کردند و شاه امان الله با وجود مخالفت بعضی ها فوری پیشنهاد را قبول کرد، دلایل برای هر دو طرف موجود بود که اینجانب آنرا طی مقاله جداگانه به تفصیل بیان کرده است. (دیده شود: "دلایل توافق به متارکه و جنگ در جبهات سه گانه استقلال علیه قوای انگلیس"، از این قلم منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 24 جنوری 2016، در سه قسمت).

از آنجائیکه در مورد چگونگی اقدامات نظامی و سیاسی برای حصول استقلال آثار زیاد به شمول چند مقاله از این قلم نوشته شده است، لذا از ذکر آن در اینجا صرف نظر کرده و توجه را در این نوشته بیک سؤال مهم که آغازگر این مبحث میباشد و شخص شاه امان الله غازی به آن در بیانیه خود به مناسبت نهمین سالگرد جشن استقلال خاطر نشان کردند، معطوف می سازم.

شاه در آغاز بیانیه خود گفت: «ملت عزیز و محبوب من! اولاً تبریک این عید سعید استقلال را به همه شما عرض میکنم، ثانیاً تحسین های لطف کارانه شما و تقدیر های مرحمت شعارانه که ملت عزیزم بر خدمات من عاجز میدانید، همه از مراحم صمیمیت کارانه خود شما است... از لطف خداوند است که به من امداد کرده و از همت و فعالیت شما ملت محبوب من بود که امروز به این تفاخر نایل هستم، ورنه یک فرد مثل من عاجز

که به فکر ترقی شما در گوشه ای افتاده بودم، کجا میتوانستم که ملتی را به این بزرگی طرفدار خود ساخته، استقلال شانرا از کسانی که استقلال وطنم را مثل اژدها بدن خود فرو برده بودند، بگیرم..... امیدوارم که در آینده نیز در راه ترقی، حفظ ناموس و شرف استقلال شما یک لحظه درنگ نکنم».

فصل چهارم

عصر امانی - عصر تحولات همه جانبه

شاه امان الله بعد از حصول استقلال و برقراری روابط سیاسی با بساکشورهای جهان که بعداً به آن مختصر اشاره میگردد، تمام نیروی خود را متوجه اصلاحات اداری، اجتماعی و سیاسی کشور کرد چنانچه در زور عیداضحی 1303 ش (1923) خطاب به مردم گفت: «امروز روز قلم است، نه روز شمشیر!» (آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست"، مترجم پوهاند محمدفاضل صاحبزاد، چاپ دوم، پشاور، 1370، صفحه 116)

اصلاحات عصر امانی را بطورکمال میتوان به سه دوره تقسیم کرد: دوره اول از 1919 تا 1923، دوره دوم از 1925 تا اواخر 1927 که البته اغتشاش خوست (1923-1924) مرحله اول و دوم را از هم جدا میکند و دوره سوم بعد از عودت از سفر اروپا (جون 1928) تا ختم دوره سطننت (جنوری 1929).

از آنجائیکه بحث مفصل پیرامون هریک از نوآوریها از موضوع بحث این کتاب بدور میرود، لذا با ذکر مختصر آنها بسنده کرده و صرف توجه را به موضوع انکشاف معارف به حیث مبحث اصلی در این نوشته معطوف میداریم:

1 - در ساحه سیاسی و اداری:

- تاسیس شورای دولت به حیث مرجع تسوید قوانین.
- تشکیل کابینه به شکل جدید و تدویر منظم مجلس وزراء.
- تاسیس مجالس مشوره در ولایات.
- تجدیدنظر کامل بر تشکیلات اساسی افغانستان (متشکل از پنج نایب الحکومگی و چهار حکومت اعلی)

--- تدویر لویه جرگه به حیث مرجع عالی تصمیم گیری ملی در کشور (1301 در جلال آباد، 1303 در کابل پغمان و 1307 در پغمان)؛ قابل تذکر است که ماهیت این لویه جرگه ها از لویه جرگه های تاریخی فرق دارد.

--- تصویب اولین قانون اساسی زیر عنوان اصول اساسی دولت علیه افغانستان".

--- تقویه پولیس شهری (پولیس بایسکل سوار).

--- برقراری روابط سیاسی باکشورهای خارجی، تبادل سفر و گشودن سفارتخانه ها.

--- لغو سیستم "هشت نفری" در مکلفیت عسکری و بجای آن عام ساختن خدمت زیر بیرق برای همه جوانان.

--- تثبیت بیرق ملی (سیاه، سرخ، سبز، بانشان مخصوص آن) --- توزیع تذکره نفوس برای اتباع افغانستان.

2 - در ساحه اجتماعی و فرهنگی:

--- اعلام آزادی کنیز و غلام.

--- قطع معاشات مستمری اعضای خانواده شاهی، درباریان و سران قبایل.

--- الغای القاب رسمی و امتیازات مربوطه که قبلاً مروج بود. --- قطع کمک های پولی برای ملاها و الغای (پیری مریدی) برای منسوبین عسکری.

--- تغییر در مسائل نکاح، عروسی، ختنه سوری، و همچنان فاتحه و مراسم عزاداری.

--- تغییر در مورد طرز لباس و از همه مهمتر حجاب زنان.

--- تغییر رخصتی عمومی هفته از جمعه به پنجشنبه.

3 - در ساحه اطلاعات عامه:

--- تنظیم امور مطبوعاتی و تشکیل ریاست مستقل مطبوعات.

--- بکار انداختن دستگاه رادیو (برای عموم مردم) در کابل.

--- سینما برای عموم مردم.

- نشر جراید آزاد غیردولتی (انیس 15 ثور 1306).
- نشر اولین جریده برای زنان بنام (ارشادالنسوان).

4 - در ساحه اقتصادی

- وضع قوانین مالیاتی و تعدیل مالیه از جنس به نقد.
- ترتیب بودجه دولت بطور عصری برای اولین بار.
- تعیین واحد پولی "افغانی" بجای روپیه کابلی.
- نشر پول کاغذی (برای اولین بار و استفاده آن در پروژه ساختمان قصر دارالامان).
- فروش زمین های دولتی به مردم و توسعه ملکیت خصوصی.
- تشویق تشبثات خصوصی در سکتور صنعتی.
- توسعه تجارت خارجی (از 1920 تا 1925 صادرات کشور از 50 ملیون فرانک به یک بلیون فرانک رسید).

5 - در ساحه تعلیم و تربیه:

- تاسیس و توسعه مکاتب عالی و تدریس زبانهای خارجی و علوم جدید، از جمله تاسیس مکتب امانی و مکتب امانیه و مکتب "ملک زاده ها" در کابل، انکشاف مکتب حبیبیه و دارالمعلمین.
- ایجاد انجمن معارف و تعلیم و تربیه اجباری و مجانی و انکشاف مکاتب ابتدائی در نواحی مختلف شهر و اطراف کشور.
- تاسیس اولین مکتب نسوان بنام "مکتب مستورات".
- تاسیس مکاتب مسلکی اصول دفتری، اصول تحریر، زراعت، صنایع، قضاوت، حکام، مساحت، دارالعلوم و دارالحفاظ.
- طبع کتب درسی (نخست در لاهور بعداً در کابل).
- تدویر کورسهای سواد آموزی برای کلانسالان.
- تاسیس انجمن "پشتون مرکه" برای تقویه زبان پشتو.

- توسعه پروگرامهای ورزشی برای شاگردان معارف.
- اعزام بیش از یکصد متعلم افغان به اروپا جهت تحصیل (برای اولین بار).
- اعزام 16 دختر افغان در ترکیه برای تحصیل قابلیتگی (برای اولین بار)

6 - در ساحه ساختمانی و خدمات عامه:

- بنای شهری جدید کابل به شکل عصری (دار الامان).
- تمدید یک خط ریل شهری از مسجدشاه دوشمشیره (رح تادار الامان).
- اعمار میدان هوایی کابل و استفاده از طیاره (در ساحه ملکی ونظامی)
- توسعه شاهراه ها و سرکها در اطراف و اکناف کشور و توسعه ترانسپورت موتوری.
- تاسیس شفاخانه مستورات.
- انشاف امور پست و مخابرات و تاسیس یک اداره مستقل برای آن.

شاه امان الله به فکر اینکه افغانستان از این به بعد دیگر زیر تهدید خارجی قرار نخواهد گرفت، چندان توجه جدی برای استحکام قدرت نظامی کشور نکرد و به این عقیده بود که یک اردوی کوچک، ولی مجهز با وسایل عصری برای حفظ امنیت داخلی کافی خواهد بود. او تلاش کرد تا قوای هوایی را ایجاد و تقویه کند و نیز به خریداری اسلحه پرداخت، بخصوص در طول سفر خود در اروپا که سلاح مذکور در موقع لازم به دسترس او نرسید (یکی از تفاوت نظرهای اساسی شاه با نادرخان همین موضوع بود). علاوه بر این، علاقتش خوست که ظاهراً در برابر نوآوری های دوره اول ولی در واقع به تحریک انگلیسها در مارچ 1924 (1303) آغاز گردید و تا جنوری 1925 ادامه یافت، صدمه بسیار جدی به بنیه اقتصادی و نظامی کشور وارد

کرد و با تنقیص شدید بودجه نظامی توانائی دولت را در برابر قیام های بعدی در کشور ضعیف شد که عدم توجه لازم به تقویه بنیه نظامی یکی از مهمترین علل سقوط او را تشکیل میداد.

بطور خلاصه میتوان گفت که طی دوره اول (1919 تا 1924) بعد از حصول استقلال، شاه کوشید تا برخرابه های نظام کهنه قبایلی، شالوده یک دولت عصری را بر مبنای قانون و نظم به وجود آورد، اصلاحات اداری در داخل اورگان حکومت، انفاذ قانون اساسی و احترام به آزادیهای فردی، وضع قوانین و نظامنامه ها در ساحت مختلف (بیش از 70 نظامنامه)، رجوع به نظر مردم و فراخواندن لویه جرگه به حیث یک مرجع عالی تقنینی، اصلاحات امور مالی، توجه به امور معارف و برای اولین بار افتتاح مکاتب نسوان و تساوی حقوق زن و مرد، از بین بردن امتیازات و معاشات مستمری بعضی خانواده ها و القاب شان همه از جمله نوآوریهای مهم و بسیار بحث انگیز بودند. مسلم است که بسیاری از این نوآوریها به منافع کلی طبقات صاحب امتیاز از جمله خوانین، زمین دارها، خانواده های اشرافی و به خصوص یک عده روحانیون متعصب صدمه رسانید و به تحریک انگلیس ها که مثل پلنگ زخمی از استقلال خواهی شاه امان الله و اثرات آن در سرزمین هند در صدد انتقام از او بودند، قیام خوست را براه انداختند و آنرا به یک جنگ تمام عیار در مقابل دولت تبدیل کردند تا بدانوسیله افغانستان را از مسیر تحول مزید باز دارند و بار دیگر آتش جنگ داخلی را در کشور شعله و رسازند. (برای معلومات مزید درباره نوآوریها و عکس العمل محافظه کاران افراطی منتج به قیام خوست "جنگ منگل" گردید، مراجعه شود به: غبار، میر غلام محمد: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد اول، چاپ ایران، صفحات 789 تا 811)

فصل پنجم

جایگاه و نقش افکار محمود طرزی

در تحول کلی دوره امانی

در دوره سلطنت امیرحبيب الله خان با برگشت سه خانواده سرشناس و بانفوذ و اما مغضوب امیر عبدالرحمن خان به وطن تحولاتی به میان آمد که هر یک برای سه هدف متفاوت در حرکت افتادند: خانواده سردار یحیی خان (یحیی خیل) از همان آغاز بطور بسیار زیرکانه برای رسیدن بقدرت و سلطنت تلاش کردند، محمود طرزی (به حیث یک شخص با خانم و دخترش ملکه ثریا و نه به حیث یک خانواده) کوشید تا بنیان تحول را با نوشتن مقالات و کتابها در جامعه عنعنوی کشور براه اندازد و خانواده بزرگ شاغاسی شیردل خان لویناب (پدرعلیا حضرت مادرشاه امان الله) که خودش در عصر امیرشیرعلی خان وفات کرده بود، اما پسران و بنی اعمامش (شاغاسی خیل) کمر بستند تا از شاه امان الله و استحکام سلطنت او (البته بعداً با یکی دو استثنا) حمایت نمایند. شخصیت های محافظه کار مذهبی (خانواده حضرات) چون بعداً با برنامه های شاه امان الله مخالف شدند، بیشتر به نفع خانواده یحیی خان موقف گرفتند. به این اساس محمود طرزی که در عین زمان حیثیت خسر (پدرخانم) دو شاهزاده (عنایت الله خان و امان الله خان) را داشت، در موقف خاصی در دوره امانی قرار گرفت که افکار تجددخواهانه او در ذهن شاه امان الله از زمان شهزادگی به بعد نفوذ کرده و هادی تحول بعدی گردید.

شناخت محمود طرزی و پی بردن به عمق افکار این بزرگمرد افغان بدون پرداختن و شرح احوال زندگی پرماجرایی او به

آسانی میسر نمیشود، زیرا او با گرم و سرد حوادث در روزگار جوانی و دوران مهاجرت و بعد از برگشت به وطن مواجه شده و هر دوره آن برایش پراز تجربه و کسب دانش بود که بعدها او را به یک شخصیت ممتاز و الامقام در ابعاد مختلف دینی، اجتماعی، فلسفی، ادبی و سیاسی عصر خود مبدل کرد.

(علامه محمود طرزی و خانم شان اسما رسمیه طرزی)



محمود طرزی درسال 1245ش (1866م)، حینیکه مادرش از کابل جانب قندهار در سفر بود، در وسط راه در حواشی غزنی چشم به جهان کشود. هنوز هژده ساله نشده بود که پدرش غلام محمد خان طرزی شاعر و شخصیت سرشناس

عهد امیر دوست محمد خان و امیر شیرعلی خان (با اهل و عیال) به حکم امیر عبدالرحمن خان به هند برتانوی تبعید گردید و آنها پس از اقامت دوساله در هند عزم سفر به ترکیه عثمانی کردند. درسال 1246ش (1885) پدرش در دربار سلطان عثمانی باریاب شد و به حیث مهمان دولت اجازه اقامت در آن سرزمین یافت و در ولایت سوریه در شهر امروزی "شام یعنی دمشق" اقامت گزید. محمود طرزی در آنجا با بزرگان و دانشمندان نخست در حلقهٔ دوستان پدر و بعد در حلقهٔ دوستان جوان خود آشنا شد و به فعالیت های تحقیقاتی و شناخت پدیده

های عصری پرداخت. او با استعداد سرشاری که در کسب علم و دانش داشت، به زودی بیک چهره سرشناس تبدیل گردید. در سال 1270 ش (1891) با دختر جوان بنام "اسماء رسمیه" دختر خطیب مسجد "اموی" ازدواج کرد که ثمره آن جمعا سه دختر و چهار پسر بود. طرزی در سال 1275 ش (1896) از دمشق به استانبول آمد و بنابر توصیه پدر با علامه بزرگوار سیدجمال الدین افغان معرفت پیدا کرد و مدت هفت ماه را در پای صحبت با سید گذشتاند. طرزی در فضیلت دیدار با سید میگوید: «علامه یک معدن عرفان بود، از این هفت ماه مصاحبت بقدر هفتاد سال سیاحت دانش اندوختم.»

طرزی پس از وفات پدر و همچنان وفات امیر عبدالرحمن خان هوای دیدار وطن بر سرش زد و در آغاز سلطنت امیر حبیب الله خان در سال 1281 ش (1902) به افغانستان آمد و ضمن باریابی به حضور امیر از هدف سفرش مبنی بر تشنید مناسبات افغانستان و ترکیه یاد کرد، ولی امیر از او خواست تا به وطن برگردد. در سال 1284 ش (1905) محمود طرزی پس از 12 سال مهاجرت و اندوخته بسیار پربها از دانش و افکار جدید با خانواده و فرزندان خود به کشور برگشت. او به سرعت در بین جوانان و اهل دربار کسب رسوخ و شهرت کرد و با اندیشه ملی گرایان افغان که از سیاست استعماری انگلیس در کشور و منطقه رنج می بردند، همگام و همنا گردید. طرزی در سال 1291 ش (1912) به حیث محرر جریده "سراج الاخبار" شروع به کار کرد و دیری نگذشت که محتوای پرفیض نوشته های او، مورد استفاده اهل دانش جدید در داخل و خارج کشور قرار گرفت. در همین دوره است که افکار شهزاده امان الله خان زیر نظر طرزی و یک عده شخصیت ها مبارز هندی مقیم کابل رشد کرد که در دوره سلطنت شاه امان الله همین نظریات و افکار مبنای فکری و عملی شاه جوان را تشکیل داد.

طرزی در دوره امانی دوبار به حیث وزیر خارجه و دوبار ریاست هیئت مذاکرات با جانب انگلیسی (معاهده مسیوری 31 حمل 1299ش (20 اپریل 1920) و معاهده کابل (فبروری 1921) را به عهده داشت و مدتی نیز به حیث وزیر مختار در فرانسه مقرر شد و پس از سقوط رژیم امانی از راه هرات به ایران و از آنجا به استانبول مقیم گردید و در سال 1312ش (1933) در آنجا وفات کرد.

علامه طرزی صاحب آثار و نوشته های فراوان است که بعضی در سراج الاخبار و برخی به حیث کتب و رسائل مستقل به چاپ رسیده است و تعداد آن به چهل اثر میرسد. بیشتر آثار او که به شکل کتاب به نشر رسیده، آثار است که از زبان ترکی به دری ترجمه کرده است و در اکثر این آثار مطالب ارزنده و مثالهای عملی در مورد پدیده های عصری از جمله موضوعات ملتگرایی، اسلام و تجدد و نیز انکشاف علم و تکنولوژی منعکس گردیده که مطالعه آن در بین قشر جوان کشور تأثیر عمیق و گسترده بجا گذاشته است. محمود طرزی با ورود خود به افغانستان افکار جدید را با خود آورد که بطور عموم میتوان گفت: نظریات و افکار او مبنای ایدئولوژیک دوره امانی را تشکیل میدهد که فشرده نظریات او را چنین خلاصه کرد:.

1 - درک روحیه واقعی اسلام: طرزی مثل سیدجمال الدین افغان عقیده داشت که: بقای اسلام و ملل مسلمان مربوط به درک روحیه واقعی اسلام است که عاری از نفوذ حکمرانهای مستبد و علمای جاهل میباشد، زیرا همین ها اند که به هدف برآوردن منافع خود، اسلام را از واقعیت های آن دور و ملل اسلامی را ضعیف می سازند. طرزی طی مقاله در سراج الاخبار می نویسد: «علما و مشایخ حقیقی که رهنمای شهره حقیقت بودند و از حق گوئی و محبت به دین از هیچ چیز چشم شان خم نمی خورد، از میان محو و نابود شده بجای آنها از

بسیار وقت هاست که علمای سوء قایم گردیدند و درلباس آن علما و مشایخ عظام، برای منافع ذاتی و نفس پرستی خود شان زمامداران امور جمهور عالم اسلام را از عصر هاست که به عظمت و جبروت و از درجه بشریت به ملکوت ارتقا دادند. (سراج الاخبار، جلد 6، مورخ 16 جوزا 1296 - مطابق 6 جون 1917)

2 - تجدد گرایی و وطن دوستی: طرزی معتقد بود که عشق به وطن و تجددگرایی دو روی یک سکه اند. او وطن دوستی را وظیفه دینی هر مسلمان میدانست و می گفت: چون تجدد طلبی و ترقی با دفاع وطن انفکاک ناپذیر است، لذا آموزش و کسب علم وظیفه ایمانی هر وطن دوست محسوب میشود. او با پندار بسیاری از مؤسسات و علمای دینی که تجدد گرایی را بدعت تلقی میکردند، موافق نبود. همین طرز تفکر طرزی بود که حدفاصل را بین تجدد گراها و عنعنه گراهای افراطی که اغلب در لباس دین درآمده بودند، به وجود آورد و اصطکاک آن آتش اغتشاش را در افغانستان شعله ور ساخت.

3 - اسلام و علوم جدید: طرزی تلاش کرد به مردم واضح سازد که علوم جدیده مخالف اسلام نیست. او مثالهای زیاد ارائه کرد که چگونه علوم معاصر از انکشاف علوم توسط مسلمانها در قرون وسطی بهره مند شده است و اکنون زمان آن رسیده که کشورهای اسلامی از علوم و اختراعات اروپائی استفاده نمایند. او می گفت: غفلت در اشاعه و تطبیق تعقل، زیان بزرگ به خود انسان، به جامعه و به اسلام دارد. به نظر او علت عقب ماندگی مسلمانان در نقص ذاتی اسلام نیست، بلکه سبب آن انحراف مسلمانان از ارشادات واقعی اسلام است. طرزی اسلام را برمبانی عقل استوار میدانست و به حدیث مبارکه استناد میکرد که: «دین مسلمان عقل اوست، آنرا که عقل نیست دین

هم نیست، زیرا عقل است که مستوجب تکلیف احکام دینی میشود.»

4 - شناخت جامعه، استفاده از ساینس و تکنالوژی و انکشاف صنایع: برتری اروپائی ها در عصر حاضر ناشی از پیشرفت آنها در زمینه های اقتصادی، علمی، تکنالوژیکی و فرهنگی است. افغانستان و سائر کشورهای اسلامی وقتی با آنها برابری میتوانند که جامعه را بشناسند، ساینس و تکنالوژی جدید را در آن بکار بگمارند و به انکشاف صنایع بپردازند. طرزی تقلید کورکورانه اروپائی را نمی خواست و مثال جاپان را میداد که چگونه با حفظ ارزشهای ملی خود توانست از مزایای تکنالوژی اروپائی بهره مند شود.

5 - «زنان نیم پیکره مردان در جامعه هستند»: طرزی با تأکید بر نقش برجسته زنان در دوران خلافت عباسی می گفت: زمانیکه تمام زنان و مردان اروپا بیسواد بودند، زنان مسلمان به حیث شاعر و هنرمند و حتی در مقامهای اداری کار میکردند. او در مورد اهمیت تعلیم و تحصیل زنان استدلال میکرد که: فقط زنان تعلیم یافته و منور میتوانند همسران و مادران خوب باشند و همین زنان هستند که اطفال را که آینده متعلق به آنها است، بار می آورند. طرزی به استناد حدیث مبارک که «زنان نیمی از پیکره مردان اند»، استدلال میکرد که بدون پیشرفت این نیمه اجتماع نمیتوان نیمه دیگر آنرا بطور کامل و سالم انکشاف داد. او می گفت که اسلام بر مبنای مساوات بین همه اعم از زن و مرد استوار است و میخواست بدینوسیله احساس خودآگاهی و اعتماد به نفس را به منظور تقویة تفکر معقول و "دفاع از خود" بین زنان کشور ایجاد نماید. به نظر او: این هدف وقتی برآورده می شود که زنان تعلیم یافته و آگاه شوند تا بتوانند برای فامیل، فرزندان و در نهایت برای جامعه عناصر مفید و فعال بار آیند. او حتی اصرار میکرد که نقش تعلیم و

تربیه زنان اگر بالاتر از مردان نیست، به هیچ وجه کمتر از آنان نمی باشد. اینجاست که طرزی اولین مرد متفکر در نهضت زنان کشور بود و نظریات او سرلوحه اساسی اقدامات رژیم امانی در مورد زنان محسوب میشود که اینهم انگیزه و بهانه بزرگتر قیامها در برابر دولت گردید.

6 - مبارزه با خرافات و نقش تعلیم و تربیه: کوتاهی علمای دینی در رهنمائی درست مؤمنین، نه تنها به بی خبری و نا آگاهی همه جانبه از دنیا انجامید، بلکه به پذیرش افکار و اعمال غیراسلامی نیز منجر شد که در اثر آن عقاید عامیانه و خرافات جاگزین دین عقلی گردید و مسلمانها تدریجاً اعتماد به نفس، اتحاد و نیرومندی را با قوه تحرک و بالاخره نقش رهبریت در علوم و فرهنگ از دست دادند. (کتاب: "رویداد لویه جرگه 1303، صفحه 68 - 69)

در این ارتباط لازم به تذکر است که افکار طرزی در مورد فرهنگ و تعلیم و تربیه در افغانستان شباهت با افکار سیداحمد خان بریلوی در هند دارد که موصوف تمام زندگی خود را وقف کرد تا تعصبات و خرافات اسلامی را که مدنیت غرب بر طرف کند. این همان اندیشه بود که "ترکان جوان" درباره "اسلام مدرن" درپیش گرفته بودند، با این تفاوت که سیداحمدخان میخواست رابطه مسلمانان هند را با انگلیس ها دوستانه سازد، درحالیکه طرزی تجددگرائی را یگانه وسیله میدانست که مسلمانان توسط آن در برابر قوتهای استعماری انگلیس مقاومت نمایند. بنابراین جهان بینی سیاسی طرزی به تاسی از پان اسلامیزم سیدجمال الدین افغان و "جنبش ترکهای جوان" در افغانستان بیشتر از نفوذ افکار وارد شده از هند بود و به همین دلیل ترکها در دوره امانی در افغانستان نقش فعالتر بازی کردند.

7- پان اسلامیزم و ناسیونالیزم: طرزی در برابر نفوذ قدرتهای استعماری در کشورهای اسلامی جداً از وحدت مسلمانها (پان اسلامیزم) دفاع میکرد و معتقد بود که: مسلمانها متعلق به یک امت هستند و امت تمام واحد های سیاسی را در "وطن" که مردم آن ملت را تشکیل میدهد، دربر میگیرد. بنأ پان اسلامیزم و ناسیونالیزم (ملتگرایی یا ملیگرایی) نقیض همدیگر نیستند. به نظر او: « ملت بدون وطن، وطن بدون ملت و هردو بدون حکومت و حکومت بدون پادشاه مثل موتریست بدون انجن.»

از شرح مختصر فوق به وضاحت بر می آید که توجه جدی شاه امان الله به معارف مرهون نظریات تجددخواهانه همین شخصیت آگاه و دانشمند بود که کوشید بین اسلام واقعی و مدنیت عصری پلی استوار بنا کند و ذهنیت محافظه کارانه علمای عنعنوی را بسوی واقعیت های اسلام رهنمون شود. افکار عالی این متفکر عصر تا هنوز که هنوز است از ارزش خاص برخوردار بوده و در راه تحول جامعه بسوی تجدد باید سرمشق نسل های آینده باشد. کاش حکومت های بعدی جسد او را مثل علامه سیدجمال الدین افغان بعداً به کابل می آوردند و در جوار استاد بزرگوارش مدفون میکردند، زیرا کسیکه استحقاق این افتخار را دارد، فقط علامه طرزی بود که متأسفانه تا اکنون به دلیل مخالفت محمد نادرشاه با او و نیز بدبینی محافظه کاران مذهبی به این موضوع هیچ توجه صورت نگرفته و مقبره این شخصیت والامقام هنوز در بیرون کشور در استانبول - ترکیه قرار دارد. امید میکنم روزی فرا رسد که این آرمان تحقق پذیرد و رمیم عظام او به وطن برگردانده شده و در جوار استادش در ساحه پوهنتون کابل دفن گردد.

فصل ششم

شاه امان الله غازی و بذل توجه

به انکشاف تعلیم و تربیه

شاه امان الله غازی در ادامه یکی از بیانات خود که به مناسبت بزرگداشت از استقلال کشور ایراد کرد، سؤالی بس مهم و حیاتی را برای آینده کشور و مردم مطرح ساخت و پرسید که: «استقلال خود را چطور باید محافظه نمایم؟» اما او به این سؤال خودش پاسخ داد و گفت:

«آیا بابیرق های رنگارنگ و تزئینات موجوده اینکار صورت میگیرد؟ نی! باید به قلوب اولادهای خود و نسلهای که از آن پیدا میشوند، حس وطندوستی و فداکاری را تولید کنیم، زیرا وقتیکه فداکار باشیم هیچ وقت استقلال از دست ما نخواهد رفت. در صورتیکه اولادهای صالح شما صاحب تعلیم و تربیت باشند، حاجت به ریختاندن خون هم ندارند و محافظ آن معارف خواهد بود. در صورتیکه اولادهای تان فهیم و صاحب تعلیم باشند، حسودان و دشمنان دست خیانت خود را با این شرف و استقلال تان دراز کرده نمیتوانند. پس در معارف و تعلیم بکوشید و اولادهای خود را غرض تعلیم و تحصیل در ممالک متمدن و بزرگ دنیا فرستاده از خود دور کنید تا نتیجه کامیابی و دانش شان قوت الظهر بوده استقلال شما دوام کند».

این گفتار حکیمانه سرلوحه واقعی حیات یک ملت را تشکیل میدهد و برای افغانستان یک قرن قبل سرآغاز یک تحول بزرگ محسوب میگردد که شاه امان الله آنرا از بدو سلطنت خود بارها بیان کرد و توجه مردم را به نقش تعلیم و تربیه

جدید در انکشاف ملی جلب کرد. اینک یک نمونه دیگر از بیانات شاه در این راستا:

شاه غازی قبل از تدویر دومین لویه جرگه در سال 1303ش وقتی به امامت نماز جمعه پرداخت، در اولین خطبه راجع به لزوم کسب علم و دانش و رابطه آن با ترقی و پیشرفت خطاب به جم غفیری از مردم و وکلای لویه جرگه چنین فرمود:

«اگر شما حقیقتاً خواهان ترقی و برتری باشید، پس در تعلیم و تعلم آموختن علوم و فنون زیاده بر زیاده بکوشید. امروز که ما شما علماء و فضلاء را بنظر عزت و احترام مینگریم، تماماً از برکت علم است، باید بیش از پیش در تحصیل آن بکوشید. هر کسیکه خیال و آرزوی خشنودی و رضای الهی و شناسائی خداوندی را داشته باشد، بیواسطه علم بر مقصد خود کامیاب نخواهد شد. گویا نجات آخرت ما علم است. آیا نمی بینید و خجالت نمیکشید از آن اشخاصیکه نسبت به ما و شما عالم و صاحب کمال و عزت و اجلال هستند بر ما فخر ها میکنند.»

شاه در ارتباط با پیشرفتهای جهان گفت: «حقیقتاً برای شان نظر بدین ایجابات محیرالعقول که به آسمان و زیر بحر میروند و مسافت بسیار بعید زمین را بکمال مسارعت [باسرعت] طی میکنند ماشینها، توپها، تفنگها، صنعتها، حرفتها و غیره اختراعات عجیب و غریب را در معرض اجراء می آورند، می زبید که بر ما تنبل ها فخر کنند. باین لحاظ باید تا جان داریم در پی بدست آوردن همچو یک نعمت عظمی که این ترقیات را موجب است، از دل و جان کوشیده و تا جائیکه میتوانیم علم بیاموزیم، علم است که خداوند را بما می شناساند، علم است که ما را موفق بحفاظت اسلام و شریعت، وطن و مملکت میسازد، علم است که نه تنها عزت و حرمت اسلامی ما را ادامه؛ بلکه ما را برای مدافعه دشمنان و تعرض بر اعدای [دشمنان] مان

مقتدر میدارد. علم است که نسبت بدان پیغمبر ما میفرماید: علم گم کرده مسلمانان است باید که در پی تحصیل آن بهر جائیکه باشد، بکوشید.»

شاه سپس در بیانیه خود به اهمیت علوم جدید اشاره کرد و گفت: «دین ما گاهی بما اینچنین تعلیم نمیدهد که علاوه بر علوم آخروی در مفاد دنیوی خود نکوشیم. دین ما ابداً اجازه نمیدهد که قوت و آلات قاتله دست دشمنان ما بوده آنها را بر علیه ما استعمال کرده و ما از آن محروم باشیم. شخصی که علم ندارد گویا در دین و دنیا ذلیل و خوار خواهد بود. از برای خدا علم بیاموزید تا خدا را بخوبی بشناسید چرا که (بی علم نتوان خدا را شناخت).

او درباره تلاشهای حکومت خود در زمینه انکشاف معارف جدید چنین تصریح کرد: «حکومت شما و من عاجز کوشش ها کردیم و مکتب ها از برای تحصیل علم جهت اولاد های شما ملت تشکیل دادیم پس چرا کاهلی مینمائید و در اخذ تعلیم تنبلی می ورزید. عناد و خصومتی را که دشمن های شما در دل های تان می اندازد که در مکاتب شما علم دنیا جاریست، کاملاً غلط است (الحمد لله) همه شما عاقل و صاحب فهم اید و خوب میدانید که فقط علم دنیا بمدارس ما جریان ندارد؛ بلکه تعلیمات دینی و مسائل آخرویه و عقائد اسلامیه در آنها بکمال خوبی و درستی تعلیم داده میشود، چنانچه حالا معلومات دینی عموم طلبه صنف ابتدائیه سائر مکاتب ما نسبت بطبقه عامه بعضی علمای عصر حاضره کمتر نخواهد بود و ما علوم آخرویه و فنون دنیویه را ازین جهت یکجا در مکاتب خویش جاری داشته ایم که ما در دین و دنیا کار داریم و دشمنهای ما فقط در دنیا و از آخرت محروم و بی نصیب اند.»

شاه امان الله بار دیگر به تأکید فرمود: «امروز دشمنهای ما به آسمان و بزیر زمین که فکر و خیال از دیدن و شنیدن آن مقصر [کوتاه] است، پرواز و رفتار دارند. بدا بر حال فلاکت ما اسلام در گنج گم نامی و بدنامی خزیده بر خلاف فرموده خدا و پیغمبر خود که (و اعدولهم ما اسطعتم من قوه و من رباط الخیل...الایه)، دست دشمن های خود را بر سر خود دراز مینمائیم. محض جهت حفاظت دین مقدس اسلامی و ترویج شریعت غرای نبوی و اعلائی کلمته الله بر همه ما ضرور و لازم است که علوم دینی را بیشتر خوانده علم دنیا را هم یاد داشته باشیم، تا آن چیز را که بواسطه اش دشمن خود را مغلوب و مفتوح سازیم، نیز بچنگ آریم و آن چیست، توپ، تفنگ، کارتوس، باروت و دیگر آلات جارحه. اگر خود ما چنین اشبای قاتله را نداشته باشیم و بر ساختن و پیدا نمودن آن مقتدر نباشیم، آیا دشمن های ما برای ما توپ اعلی و کارتوس خوب خواهند داد که بواسطه آن خود شان از دست ما خراب و ابر شوند؟ نی! گاهی بما نمیدهند بلکه خود ما را هدف اسلحه آتشین خود نموده هستی و زندگانی ما را بخاک برابر مینمایند. اگر چه حافظ دین اسلام خود خداوند است باز اگر ما و شما فعالیت و جدیت را بکار بریم، خالی از فایده نیست. با اینهم خدا را شکر میگویم آن عالم اسلام را که همیشه [فریب] کفار خورده بودند و خیال پریشانی و تبااهی شانرا همواره بدل می پروراندند، (الحمد لله) فی الحال بیدار شده متحداً بشاهراه ترقی خود ها پیوانند و دشمن و دوست خود را بخوبی می شناسند.»

شاه در گفتار خود به اوج پیشرفت اسلام در انکشاف علم اشاره میکند و می فرماید: «در حقیقت جمیع علوم و فنون که امروز بنظر ما میخورد و دشمنان ما را برایجادات غریب و عجیب موفق ساخته است، همه از عالم اسلام بود. چه شد که اسلام به عیش و ساعت تیری، نفاق خانگی، استراحت و تنبلی گرفتار

شده آن میراث خود را واگذار شدند؟ آن دشمنهای عالم اسلام که همیشه در صدد همین امر بودند تا به علیه ما کامیاب گردند، از دست غفلت خود ما اسلامیان سلطه و اقتدار پیدا کردند.»

شاه در خطبه نماز عید اکیداً توصیه فرمود: «خیر! گذشته گذشت و آینده باید از مکر و خدعه دشمن هوشیار باشیم با اینکه حافظ و ناصر دین مقدس نبوی خود پروردگار است، با هم باید ما و شما بیشتر بکوشیم تا آن عزت و شوکتی را که خداوند بپا مسلمانان وعده فرموده از دست ما و شما در معرض وجود آید تا مسلمانان آینده بگویند که ترقی اسلام و ترویج دین مبین سید الانام در عصر من عاجز باتفاق، اتحاد و جان فشانی علماء، فضلا و روسای این زمان که شمائید در معرض وجود آمده است تا یک نام نیک و نشان خوبی ازین سلطنت و ملت حاضره ما در صفحه روزگار بطور یادگار باقیماند، بنابراین من خادم اسلام، شما وکلاء و فضلاء ملت را خواستم تا کوشش کنید، عموم افراد ملت را بطرف علوم و فنون میلان بدهید تا آن چیز هائیرا که دشمنهای ما از ما غضب کرده اند، از اوشان پس بگیریم. فعال، بیدار، شجاع، صاحب عدل و انصاف و مالک جاه و جلال از دست رفته خویش مجدداً بشویم.»

پس از ذکر اهمیت حیاتی کسب علم بر هر یک، شاه روی سخن را به لزوم تأسیس مکاتب برگردانید و گفت: «یک شخص نمیتواند که همه علوم را برای یک فرزند خویش در خانه تعلیم دهد یا معلمی را مخصوصاً برای وی تخصیص کند، ازینرو حکومت شما برای تان مدارس متعددی طرح افگند و معلمین مزیدی را در آنها مستخدم نموده و علوم دینی و فنون دنیوی را در آن جریان داده، مصارفات و پول آنرا دولت متعهد گشته تا شما بکمال اطمینان فرزندان خود را در آن تعلیم دهید. از برای خدا اولاد های خود را چرا در مکاتب داخل نمیکنید و در مقابل اینهمه زحمات و دلسوزی حکومت خویش، شما چرا تنبلی و

کاهلی نموده بر حیات و زندگانی آینده پسران خویش حسرت نمیخوردید و دلسوزی نمیکنید که بی علم، جاهل و بی کمال میمانند. (والله) اگر شما بمکاتب نرفتید، خود را بدست خود خراب مینمائید.» (رویداد لویه جرگه دارالسلطنه 1303 - صفحه 36 تا 44)

چنانچه در بخش اول این نوشته به حیث یک مقدمه راجع به توصیه های شاه امان الله غازی در مورد ضرورت تعلیم و رفتن به مکاتب طی چند بیانیه مهم او، از جمله حین خطبه نماز جمعه یک روز قبل از تدویر لویه جرگه 1303 تذکار رفت، اینک به تاسی از اهداف عالی ایشان در راه انکشاف معارف جدید و تهیه برنامه های وسیع در زمینه و تأسیس مکاتب عالی بنامهای امانی و امانیه، در جوار مکتب حبیبیه و مکتب حربی و نیز تأسیس مکاتب برای دختران مبادرت ورزید. از همه مهمتر اعزام شاگردان اعم از پسر و دختر برای کسب تعلیم در رشته های اختصاصی و مسلکی در ساحات ملکی و نظامی به کشورهای مختلف از جمله جرمنی، فرانسه، ایتالیا، روسیه و ترکیه با وجود مشکلات مختلف اقدام کرد که قبل از آن نظیر نداشت. اما قبل از پرداختن به مباحث فوق میخوام در اینجا به ذکر دو موضوع بپردازم که منتهای عطف توجه آن شاه بزرگ را در انکشاف معارف و رفاه عامه بیان میکند:

اختصاص مصارف عروسی برای اعمار مکتب یا شفاخانه:

استاد وکیلی پوپلزائی شرحی دارد در مورد عروسی شهزاده امان الله خان عین الدوله از اینقرار: «عین الدوله در سال 1291ش به عمر 21 سالگی میل به ازدواج نمود و با مسماء "گل چهره" بنت شیرمحمد خان چترالی که در جمله خدمات علیا حضرت صحیح تربیت شده بود، بقسم سریتی میل به ازدواج نمود و با ازدواج او بطور سریتی موافقت پادشاه و

ملکه حاصل گردید [شهزاده هدایت الله خان فرزند ارشد شاه امان الله از بطن همین خانم اول است]. بعد آن علیا حضرت سراج الخواتین مصمم گردید که از طایفه خود برای پسر خود عین الدوله عیال بگیرد و اراده نمود که مسماء زهرا جان بنت سلطان علی خان پسر سردار شیردل خان لویناب را بگیرد.. چون قبلاً مسماء خیریه بنت محمود طرزی بعقد ازدواج سردار عنایت الله خان معین السلطنه گرفته شده و خانم افندی لقب یافته بود، عین الدوله بطرف مسماء ثریا دختر سوم محمود طرزی تمایل پیدا کرد. در سال 1293ش - 1914م با مسماء ثریا در شهر کابل نامزد شد. امیر حبیب الله خان مراسم عروسی عین الدوله را در برج عقرب سال مذکور مدنظر گرفت و در پی آن شد که با مصارف زیاد و در طول هفت شباروز جشنی در کابل برگزار و اقسام زیورات و البسه تهیه سازد. عین الدوله ازین تمهید گزاف خرجی خوش نداشت و ورقه پیشنهادی بحضور پدر خود تقدیم کرده گفت: "اگر اراده اعلیحضرت همایونی شرف تعلق پذیرد که همین مبالغ تخصیص یافته مراسم عروسی هفت شباروزی برای تأسیس یک باب مکتب اناتیه یا یک باب شفاخانه اناتیه بصرف برسد و ملت از آن مستفید شده یک تذکار ابدی و یادگار دائمی برای این مراسم بماند و از اسرافات بیهوده بی ثمر صرف نظر شود، عین مرحمت خواهد بود".

امیر حبیب الله خان از این اندازه همت و رشادت سومین پسر خود سخت متعجب شد و بحیرت رفته و بعداً شهزاده مکرم بلند اقبال سردار امان الله خان عین الدوله را سزاوار تحسین و آفرین دانسته مبلغ هنگفتی را که برای مراسم عروسی تخصیص شده بود، مطابق پیشنهاد پسر دانشور خود برای مؤسسات عرفانی و صحی تعیین فرمود و اجراء مراسم عروسی و نکاح را برفوق نظریه عین الدوله بطور خیلی ساده و مختصر فرمان

داد.» (وکیلی پولزائی: "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان"، چاپ قندهار، 1396ش، جلد اول، صفحه 37- 38)

اختصاص پول مصارف شخصی به انکشاف معارف:

چند سال قبل حین بررسی اوراق سالهای گذشته که در یک گدام روی هم انباشته شده بود، فرمانی بدست آمد که اکنون با فوتی شاه امان الله غازی یکجا قاب گردیده و در یکی از دفاتر مهم ارگ ریاست جمهوری کشور زیب دیوار گردیده است. در این فرمان مهم طوریکه از متن آن بر می آید، شاه امان الله غازی از مبلغی که در ظرف چند سال برای مصارف شخصی شاه اختصاص یافته و اما شاه از اخذ آن خودداری کرده بود، شورای دولت خواست این مبلغ را برای شاه تادیه نماید، اما شاه از قبول آن صرف نظر کرده و از شورای دولت خواست که آن مبلغ را برای انکشاف معارف در کشور تخصیص دهد.



اینک توجه را به متن فرمان که تحت شماره 107 مورخ 8 سنبله 1305ش درج گردیده است، جلب میدارم:

مرکز اسناد و کتابخانه ملی
۶۶۸۸

فرمان پادشاهی

۱۳۰۰

بدر کرامت عزیزم و محبت با شکر ابراهیم!

عزیزان تصویریه شمارا بی هیچ تمسک و تعصب شخصی و نامشکلی که ناشی از احساسات نظیر کینه و عقیدت نبوی
 بشکوه صدمت و اذیت بود بلا حمله نیست. من این خصوص مررتناک ملت عزیز خود را که شان زبان
 حال این بنسید با یکدیگر تشبیه بر مقابله میکنم. و از خدا متعال رجای میکنم که سر بارود را بر سر صدمت
 که نسبت تریقه و تعالی در مرتبه ملت محبوب خود دارم کامیاب گرداند.

این اولین بار نیست که شما دکلمت عزیزم بابر از حسرت صادقانه مبارک بودید بلکه قبلاً بارها
 پیشوندات صدمت را خوانده ام نموده ام. و از این که خود را وقت خدمت و طمع و ملت عزیزم نموده
 و بعد گردن سالیان شخصی خود را در راه ارتقا و اعتقاد ملت محبوب گذاشته ام. در بدو اول به شکر
 تقسیم قلم در چشم که بجز مصداق شخصی خود را که از طرقت شما تصدیق شده بر تریقه و تعلیم ملت عزیزم
 این است که مبلغ معینه سالانه مصارف خود را اعانه وزارت معارف دانسته مخصوص تریقه نرزان
 نجیب خود می اندازد و هیچ آرزو ندارم که آنرا جرم باریتانه.

در باب مبلغ نا ابراست قبل نظر با مراد ابناء شما و علمای عالی دروازه آذربایجان قبول میفرمایم که در هر سال
 امداد هر که امداد از دولت مملکت خود که لازم دانسته اعانه میدهم. اینک مبلغ مثال مانده را بر این
 حراج وزارت جدید مرتبه خط نمودم

باید بر آن بود که راه بساده و تمام خدمت در آن حقیقی و طمع استند لو خدا ارستار را رجای میکنم.

۸۰

فرمان پادشاهی

بوکلای ملت عزیزم، مجلس عالی شورای دولت! عریضه تصویبیه شما راجع به مصارف شخصی و فامیل شاهی که ناشی از احساسات نظیف قدرشناسی و عقیدت دینی برمفکوره صداقت و ارادت بود، بملاحظه رسید. من این خلوص حرارتناک ملت عزیز خود را که شما زبان حال ایشانید با یکجهان تقدیر مقابله میکنم و از خدای متعال رجا میکنم که مرا بآرزوهای بی سرحد قبلی من که نسبت بترقی و تعالی و تربیه ملت محبوب خود دارم، کامیاب گرداند.

این اولین بار نیست که شما وکلای ملت عزیزم به ابراز احساسات صادقانه مبادرت میورزید بلکه قبلاً هم باربار پیشنهادات صادقانه خود را اقدام نموده اید. ولی از آنجائیکه من خود را وقف خدمت وطن و ملت عزیزم نموده ام و همه گونه آسایش شخصی خود را فدای راه ارتقاء و اعتلای ملت محبوبم ساخته ام، در وهله اول پیشنهادتان تصمیم قبلی داشتم که پول مصارف شخصی خود را که ازطرف شما تصویب شده به تربیه و تعلیم ملت عزیزم برسانم. این است که مبلغ معینه 7 ساله مصارف خود را اعانه وزارت معارف دانسته مخصوص تربیه فرزندان نجیب خود میدانم و هیچ آرزو ندارم که آنرا دوباره بستانم.

دریاب مبلغ سالهای مستقل نظر باصرار و التجای شما و مجلس عالی وزراء آنرا بطرزی قبول میفرمایم که درهرسال برای امداد هر کدام از دوایر مملکت خود که لزوم دانستم، اعانه میدهم. اینست که مبلغ سال حاضر را برای تکمیل حوایج وزارت جلیه حربه عطا نمودم. باقی برای خود و کافه رعایای صادق و تمام خدمتگاران حقیقی وطن استمداد خدای متعال را رجا مینمایم. 8 سنبله 1305 (امضای) امیر امان الله

فصل هفتم

تحولات عمده در ساحه معارف

طی دوره اول اصلاحات

1 - تشکیل "وزارت معارف":

طوری‌که قبلاً تذکار یافت، با تأسیس مکتب حبیبیه در سال 1283ش در زمان سلطنت امیر حبیب الله خان سراج اداره امور بدوش سردار نصرالله خان نائب السلطنه واگذار شده بود و او اداره امور مکتب را بنام "انجمن معارف" زیر نظر سردار عنایت الله خان معین السلطنه تشکیل کرد که در آن یک تعداد معلمین مکتب حبیبیه و بعضی از علمای آنوقت عضویت داشتند تا برنامه درسی آن مکتب را تدوین و نظارت نمایند. وقتی شاه امان الله در 10 حوت 1297 به سلطنت رسید، همه ادارت حکومت قبلی را ملغی کرد و تشکیلات جدید عصری را رویکار آورد که مشتمل بر 10 اداره بود و هریک بنام "نظارت خانه" یاد می شد که در راس هریک آن یک امر بنام "ناظر" مقرر گردید: نظارت حربیه، نظارت امور خارجیه، نظارت مالیه، نظارت داخلیه، نظارت زراعت، نظارت تجارت، نظارت عدلیه، نظارت امنیه، نظارت نقلیات و نظارت دربار. درجمله این تشکیلات جدید جای نظارت معارف خالی بود، اما اداره بنام "دارالامان معارف" تأسیس گردید و سردار عبدالرحمن خان (پسر سردار عبدالوهاب خان پسر سردار میرافضل خان) که پدرش از یاران سردار محمدایوب در جنگ میوند بود و برای مدت چند سال در تبعید در ایران بسر می برد و در برگشت در عصر سراجیه به نائب

الحکومگی ترکستان و سپس به حیث "امین المکاتیب" در دربار امیرگماشته شد و چون عبدالرحمن خان با برادرش در سالهای اخیر امیرحبیب الله خان سراج به اتهام فعالیت های ضد امیر زندانی شده بود، در آغاز سلطنت شاه امان الله از زندان رها و در راس آن اداره مقرر شد، اما پس از مدت کوتاه او به حیث سفیر افغانستان به هند توظیف گردید و بجایش ایشک آقاسی عبدالحبیب خان بارکزائی که در گذشته از جانب نصرالله خان نایب السلطنه به حیث رئیس تفتیش مدارس اجرای وظیفه میکرد، مقرر شد .

قابل ذکر است که عبدالحبیب خان از همکاران نزدیک سردار نصرالله خان و هنگامیکه سرداردر جلال آباد اعلام سلطنت کرد، او با دو کاکای خود هریک دوست محمد خان مشهور به "ناظم" و خواجه محمد خان که هر دو از افسران عالی رتبه نظامی بودند، به نصرالله خان بیعت نمودند که اینکار موجب رنجش خاطر شاه امان الله از آنها گردید و مؤقتاً آنها را زندانی کرد، ولی بزودی به پاس خدمات دیگر اعضای خانواده از جمله برادرش محمود خان (مشهور به یاور) و عبدالعزیز خان بارکزائی (بعداً وزیر حربیه و وزیر داخله - یکی از بنی اعمام او) از حبس رها و در سال 1298ش به حیث ناظر معارف مقرر گردید و به همین ترتیب دو کاکایش نیز مورد عفو قرار گرفت و به رتب بالاتر ارتقا کردند. (برای شرح مزید دیده شود: مأخذ بالا... صفحه 231)

(جواب به یک سؤال: در مبحث گذشته از سه خانواده تبعیدی، پس از برگشت شان بوطن از خانواده های سردار یحیی خان "یحیی خیل"، محمود طرزی و نیز خانواده "شاغاسی خیل" نام بردم؛ دوست عزیز بوسیله تلیفون از اینجانب طالب معلومات بیشتر در مورد خانواده اخیرالذکر گردید که درذیل

این بخش به حیث پاورقی معلومات بسیار مختصر درباره تقدیم میگردد*).

هنورچند ماه از مقرری عبدالحبيب خان در مقام ناظر معارف نگذشته بود که به دليل اخلاصمندی او به سردار نصرالله خان از نظارت معارف سبکدوش و به قندهار درکار دیگر تبدیل شد و سردار محمد سلیمان خان (سابق نایب الحکومه هرات) پسر ارشد سردار محمد آصف خان در اوایل سال 1299ش در راس امور معارف مقرر گردید. (درباره دليل برطرفی عبدالحبيب خان از وزارت معارف دیده شود: مأخذ بالا..، جلد اول، صفحه 264 تا 266)

در اول حمل 1300ش وقتی نظارت خانه ها به "وزارت خانه ها" تغییر نام یافتند و نظارت معارف مثل سائر نظارت خانه ها به نام "وزارت معارف" مسمی شد، محمد سلیمان خان به حیث اولین "وزیر معارف" در تاریخ معارف کشور شناخته شد. پس از محمد سلیمان خان برای مدت کوتاه سردار حیات الله خان عضدالدوله به این مقام رسید و از سال 1303ش (1924م) به بعد تا ختم سلطنت امانی فیض محمد خان زکریا وظیفه وزارت معارف را به حیث وزیر بدوش داشت که موصوف در این مقام در راه انکشاف معارف خدمات با ارزشی انجام داد.

2- تأسیس "انجمن معارف" - طراح پالیسی انکشاف معارف:

تأسیس این انجمن اولین اقدامی بود که در جوزای 1299ش (جون 1920) زیر نظر محمد سلیمان خان شروع بکار کرد که در واقع تهداب اصلی انکشاف معارف در آن وقت در ساحات مختلف به وسیله همین انجمن گذاشته شد. با آنکه انجمنی به عین نام در وقت امیر شهید نیز تأسیس گردیده بود، ولی ساحه فعالیت آن متفاوت بود، چنانچه در قبلی همه اقدامات درسی فقط دور محور مکتب حبیبیه می چرخید، در حالیکه انجمن جدید

معارف ساحات وسیعتر معارف را احتوا میکرد که شامل بر پیشنهادها و اقدامات ذیل بود: طرح پروگرام تعلیمات ابتدائی، انتخاب کتاب ها اعم از تألیف و یا ترجمه برای پروگرام فوق، تقسیم کار و تعیین مامورین و ترتیب وظایف شان، تهیه پروگرام جدید برای دارالمعلمین ابتدائی، ترتیب پروگرام برای تعلیمات رشدیه و تهیه کتب مربوطه، تهیه پروگرام برای مدرسه علوم دینی و شرقیه، ایجاد مکاتب السنه خارجی، ایجاد مکتب صنایع نفیسه، تعیین شرایط اعزام شاگردان به خارج، تهیه پروگرام درسی برای شاگردان اعدادیه در خارج و داخل و تحصیلات بالاتر مسلکی در داخل و خارج، تهیه نظامنامه عمومی مکاتب ابتدائی، ترتیب نظامنامه جدید برای مکتب حبیبیه، تجویز برای جمع آوری اعانه عمومی برای معارف، غور برتعلیم اناث و در نهایت تجویز برای تأسیس مکاتب در شهرهای کلان و ولایات کشور. (برای شرح مزید دیده شود - وکیلی پولزائی: "فرهنگ کابل باستان"، جلد اول، صفحه 893 - 894)

در این انجمن که تحت ریاست محمد سلیمان خان تشکیل گردیده بود، به تعداد 19 نفر از بزرگان آنوقت عضویت داشتند: سردار محمدعزیز خان (برادر نادرخان و پدر محمد داؤد شهید)، شیراحمد خان ایشک آقاسی نظامی سابق، داکتر عبدالغنی پنجابی، حسن حلمی متصدی مرکز خطاطی و حکاکی، محمد اسحق خان معاون نظارت امور خارجی، کرنیل عبداللطیف خان پولزائی، سید محمد قاسم خان مشاور انجمن، قاضی محمد غوث خان، علی محمد خان آدینه، قاری عبدالله خان، غلام محمد خان مصور (رسام)، محمد اسمعیل خان معاون سرمحرر جریده امان افغان، و احیب سنگه کابلی، ملا آقا بابا از چنداول کابل، عبدالهادی خان داوی سرمحرر جریده امان افغان، مولوی غلام محی الدین خان سررشته دار دارالمعلمین و نور

محمد خان کاتب انجمن. (برای شرح مزید دیده شود - مأخذ بالا...، صفحه 898)

به اساس پیشنهادهای این انجمن و تائید شاه امان الله غازی اقدامات عملی مقدماتی در ساحات ذیل رویدست گرفت شد:

- 1 - تأسیس مکاتب جدید که بعداً در جوار مکتب حبیبیه در کابل بنامهای: مکتب امانی و مکتب امانیه و نیز مکتب مخصوص ملکزاده های سمت جنوبی؛
 - 2 - تأسیس مکاتب مسلکی بنامهای: مکتب اصول دفتری، مکتب حکام، مکتب السنه، مکتب صنایع نفیسه...؛
 - 3 - تأسیس مکاتب ابتدائی و رشدیه در بعضی شهرها و مراکز ولایات؛
 - 4 - تأسیس انجمن علمی بنام "پشتو مرکه" جهت تقویه زبان پشتو؛
 - 5 - تأسیس مدارس دینی و دارالحفاظ؛
 - 6 - تأسیس مکاتب نسوان در شهرکابل،
 - 7 - اعزام تعدادی از شاگردان صنوف رشدیه و اعدایه مکتب حبیبیه جهت تحصیل به خارج؛
 - 8 - انکشاف دارالمعلمین؛
 - 9 - اعزام یک تعداد افسران نظامی به هدف تحصیلات مسلکی، بخصوص در رشته هوائی به خارج؛
 - 10 - تهیه نظامنامه ها برای انکشاف معارف؛
 - 11 - فراهم آوری زمینه های ورود معلمین از کشورهای اروپائی بخصوص از جرمنی و فرانسه و نیز تعدادی از کشور ترکیه و اقدامات دیگر که هر یک بعداً به تفصیل در ادامه این نوشته بیان خواهد شد.
- 3 - انکشاف سریع مکتب حبیبیه:

طوریکه در مباحث قبلی ذکر شد، اولین مکتب رسمی در کشور همانا مکتب حبیبیه در عصر سراجیه بود که در سال 1283 ش در شهر کابل تأسیس گردید و 19 نفر از اولین دوره فارغان آن از صنف دوازدهم در سطح بکلوریا در اواخر سال 1297 ش چند ماه قبل از شهادت امیر حبیب الله خان به جامعه تقدیم شد. با آنکه نظر به دلایلی گیر و گرفت ها در سالهای اخیر سراجیه از تعداد مجموعی شاگردان آن مکتب کاسته شده بود، باز هم در حدود 400 شاگرد از صنوف اول تا دوازدهم در آن مصروف تعلیم بودند.

طوریکه قبلاً تذکر رفت، مکتب حبیبیه به حیث اولین مکتب رسمی در سال 1283 ش (1904م) در شهر کابل در عصر امیر حبیب الله خان سراج الملة تأسیس گردید و بر طبق پروگرام دوره تحصیلی تعلیمی در مکاتب هند و نظر معلمان هندی در کابل دوره تحصیلی در این مکتب به سه مرحله تقسیم گردید: ابتدائیه (پنج سال)، رشدیه (چهار سال) و اعدایه (سه سال) و یک سال نیز بنام "تهیه" بر آن علاوه گردید که جمعاً 12 سال را در بر میگرفت. از جمله اولین دسته شاگردان که در همان سال تأسیس به صنف اول ابتدائیه آن مکتب شامل شده بودند، فقط تعداد 19 نفر توانستند دوره مکمل 12 ساله را در خزان سال 1297 ش (حوالی نوامبر 1918م) موفقانه به پایان رسانند و به حیث اولین گروه تحصیل یافتگان مکتب حبیبیه سند فراغت "بکلوریا" را حاصل دارند.

توقع میرفت که این دسته فارغان فوری به ماموریت دولت مقرر شوند، اما به دلیل آنکه در همان وقت مکتب حبیبیه بوسیله مخالفان معارف و روی عقده های شخصی به حیث مرکز "مشروطه خواهی" شهرت یافته بود و رویداد سوء قصد بجان امیر حبیب الله خان را نیز به فعالیت های همین گروه ربط داده بودند، امیر در مورد مقرری این فارغان دچار شک و تردید

شده بود، لذا این فارغان تا چند ماه بدون سرنوشت و بیکار ماندند. امیر دراول حوت 1297 در شکارگاه کله گوش به شهادت رسید و در نتیجه برای یک هفته دو پادشاه یکی - در جلال آباد و دیگری در کابل مدعی سلطنت شدند؛ تا آنکه بتاريخ 10 حوت پس از انصراف سردار نصرالله خان از سلطنت، شهزاده امان الله جانشین پدر و پادشاه کشور گردید.

هنوز سه هفته از اعلام سلطنت او نگذشته بود که شاه جدید نه تنها فرمان رهایی یک تعداد کسانیرا که به اتهام "مشروطه خواهی" و نیز توطئه علیه امیر (حق و یا ناحق) زندانی شده بودند، صادر کرد، بلکه اکثر آنها را فوری به بعضی مقام های بلند حکومتی مقرر نمود و در عین زمان فارغان مکتب حبیبیه را که در حال بی سرنوشتی و انتظار قرار داشتند، بکار گماشت. استاد وکیلی پوپلزائی در این مورد اشاره به فرمانی میکند که بتاريخ اول حمل 1298 ش مبنی بر تقرر این فارغان در دستگاه دولت از طرف شاه امان الله صادر گردید، از اینقرار:

- 1 - فیض محمد خان ولد سردار گل محمد خان (بعداً متخلص به زکریا)، مستشار هیئت سفارت فوق العاده بجانب مسکو و اروپا؛
- 2 - سلطان احمد خان ولد سردار شیر احمد خان کرنیل (بعداً متخلص به شیرزوی)، مستشار سفرات افغانی در مسکو؛
- 3 - محمد اسحق خان (بعداً مشهور به معین صاحب)، معاون نظارت امور خارجی؛
- 4 - عزیز الرحمن خان ولد حافظ عبدالرحمن خان (بعداً متخلص به فتحی)، معاون سفیر افغانی در مسکو؛
- 5 - حافظ انور علی خان ولد حافظ منشی حیدر علی خان احراری، نگران تحلیل طلا و نقره در ضرابخانه کابل؛

- 6 - حبیب الرحمن خان ولد حافظ عبدالرحمن خان، نگران تحلیل طلا و نقره در ضرابخانه کابل؛
 - 7 - غلام غوث خان ولد میرزا غلام محمد خان، 8 - محمد خان،
 - 9 - عبدالصمدخان و 10 - سیدهاشم خان (هرچهار نفر مذکور برای فراگرفتن دروس حقوق بین الدول نزد موسیو براون که به حیث کاردار سفارت شوروی در کابل آمده بود، معرفی شدند؛
 - 11 - محمد سعید خان ولد مولوی زین العابدین خان برای فرا گرفتن تلگراف بی سیم به تاشکند اعزام گردید؛
 - 12 - عبدالجبارخان ولد عبدالواحد خان پوپلزائی، ترجمان اردو و انگلیسی در اداره جریده امان افغان؛
 - 13 - فضل احمد خان ولد میرزا فیض محمد خان، منیجر اداره جریده امان افغان؛
 - 14 - عبدالغفار خان ولد عبدالواحد خان پوپلزائی، معلم مکتب حبیبیه؛
 - 15 - غلام حیدرخان ولد علی حیدرخان، معلم مکتب حبیبیه؛
 - 16 - غلام رسول خان ولد...، معلم در دارالمعلمین،
 - 17 محمد بشیرخان ولد منشی محمد نذیر خان هندی، سرمدرس مکتب ریزه کوهستان سمت شمالی.
 - در لست فوق اسم دو نفر ذیل از قلم افتاده که پوپلزائی در کتاب دیگر خود از آنها نام برده است، هریک:
 - 18 - علی محمد خان بدخشی (متخلص به آدینه بعدها در مقامات علیه کشور تا معاونیت صدارت ارتقا کرد)؛
 - 19 - محمد نبی خان.
- و نیز بسیار نفر دیگر از طلاب صنوف اعدایه و رشدیه به کارها مقرر شدند و از جمله هشت نفر به زیردستی مستری عزیزالله خان برای جاری نمودن برق مؤظف شدند. (وکیلی پوپلزائی: "سلطنت امان الله شاه و..."، جلد اول، صفحه 227)

مقصد از ذکر اسمای فوق آنست که با تعدادی از اولین گروپ فارغان "بکلوریا" از مکتب حبیبیه آشنائی بعمل آید و نیز نشان داده شود که شاه امان الله تا چه حد به تعلیم و تعلیم یافتگان ارج میگذاشت و شمول آنها را در مقامهای حساس و مهم یک ضرورت مهم میدانست. سویه درسی این فارغان در زبانهای دری، انگلیسی و اردو و نیز در معلومات عمومی علوم جدید به شمول ریاضی و ساینس و علوم اجتماعی و دینی به اندازه کافی بود که همه آنها توانستند از عهده کارهای محوله بخوبی بدر شده و به حیث پیشتازان معارف کشور شناخته شوند.

با رسیدن شهزاده امان الله به سلطنت در اواخر حوت 1297ش و رهایی بعضی زندانیان، همچنان بکار کماشتن فارغان آن مکتب به کارهای دولتی فضای معارف نیز باز گردید و فامیلها در شهر کابل بار دیگر فرزندان خود را به تعداد بیشتر روانه مکتب کردند. چون محل مکتب در آنوقت یعنی "باغ مهمانخانه" (که حالا محل اداری ولایت کابل در آن قرار دارد)، ظرفیت گنجایش شاگردان را نداشت، لذا از شروع سال 1298 شاه امان الله قصر "شهر آراء" را که دارای اتاق های بیشتر و بزرگتر و نیز باغ وسیع بود، در اختیار آن مکتب قرار داد و نیز امر کرد تا برای شاگردان نان چاشت و نیز لباس متحد الشکل تهیه شود و درسها از صبح تا ظهر و بعد از صرف نان و ادای نماز قسمت دیگر درس بعد از ظهر ادامه یابد و همچنان به انجمن معارف هدایت داد تا وقت امتحان سالانه را از برج قوس به ماه سرطان تغییر دهند.

در همین سال انجمن معارف تحت نظر ناظر معارف به نشر اولین مجله بنام "معرف معارف" پرداخت و میرسیدقاسم خان (مشهور به میرصاحب) معلم تاریخ آن مکتب به مدیریت آن مقرر گردید. بعداً در سال 1302ش وزارت معارف که تا آنوقت در یک قسمت عمارت مکتب جا داشت، از آن مکتب به

"کوتی باغچه" در داخل ارگ نقل مکان کرد. در سال 1303 (1924) فیض محمد خان زکریا به حیث وزیر معارف و علی محمد خان بدخشی (متخلص به آدینه) - یکی از فارغان دوره اول همین مکتب و عضو انجمن معارف به حیث رئیس تدریسات آن وزارت مقرر شدند و فتح محمد خان فارغ دیگر آن مکتب مقام مدیریت مکتب را بدوش گرفت. از آن تاریخ به بعد تعداد شاگردان مکتب حبیبیه هر سال رویه افزایش گذاشت. در سال 1302 و سال بعد آن دو مکتب دیگر بنامهای "مکتب امانیه" تحت نظر استادان فرانسوی و مکتب "امانی" زیر نظر استادان جرمنی شروع به فعالیت کردند و بر علاوه شاگردان جدید الشمول، تعدادی از صنوف ابتدائیه مکتب حبیبیه نیز به آن دو مکتب انتقال یافتند.

ناگفته نماند که شخص شاه امان الله غازی با علاقه فراوانی که برای گسترش علم و معارف و تربیه فرزندان کشور داشتند، خود به مکتب حبیبیه و مکاتب جدید التاسیس بعدی تشریف می بردند و ضمن مراقبت امور آن گاه گاهی به صنوف رفته از شاگردان و سویه درسی شان سؤال میکردند و نیز بعضاً به تدریس می پرداختند. اینکار هم موجب تشویق شاگردان و معلمان میگردد و نیز علاقمندی شاه را در امور معارف نشان میداد و اولیای امور معارف را متوجه مسئولیت مهم آنها می ساخت.



عکس تاریخی فوق حضور شاه امان الله غازی را در یکی صنوف مکتب حبیبیه و صحبت با شاگردان نشان میدهد که علی محمد خان آدینه و دو تن دیگر نیز در جوار شاه دیده میشوند.

ناگفته نماند که بعد از سقوط دوره امانی در اثر اغتشاش سقوی در سال 1307 ش مکتب حبیبیه و دیگر مکاتب کشور اعم از مکاتب ذکور و اناث بسته شدند و مشعل علم و معارف برای مدتی خاموش گردید و جای آنرا جهالت و هرزگی گرفت. پس از سقوط سقوی، بار دیگر اما با تانی و به تدریج این مشعل به نورافشانی آغاز کرد که بحث مزید در این باره از موضوع این نوشته بیرون است. (برای شرح مزید راجع به تاریخچه مکتب حبیبیه تا سال 1366 ش دیده شود: وکیلی پوپلزائی: "فرهنگ کابل باستان"، جلد دوم، صفحه 748 تا 753)

فصل هشتم

تحول بزرگ: اعزام شاگردان به خارج

بغرض تحصیل

1 - دست آورد های فرهنگی هیئت "سفرات فوق العاده":

بتاریخ 27 مارچ 1919، هنوز جنگ با انگلیسها در سه جبهه ادامه داشت که حکومت بلشویکی روسیه پیام رسمی به حکومت افغانستان فرستاد و با شناخت رسمی استقلال کشور خواهان برقراری مناسبات سیاسی و تجارتي گردید. شاه امان الله که منتظر چنین فرصت بود، فوراً به این پیام پاسخ مثبت داد و متعاقباً یک هیئت حسن نیت را به ریاست محمد ولی خان نخست به تاشکند و از آنجا به مسکو اعزام نمود. بدینوسیله روابط بین روسیه و افغانستان با تبادل سفره برقرار گردید که در نهایت به تاریخ 28 فبروری 1921 منتج به عقد معاهده دوستی بین دولتین شد.

شاه امان الله در سیاست خارجی نصیحت پدرکلان خود امیر عبدالرحمن خان را جداً درگوش داشت که باید کشور را بین (شیر و خرس) طوری محفوظ نگهدارد که از رقابت هر دو استفاده کرده، ولی به هیچیک آنها اعتماد نکند، در غیر آن تمامیت و استقلال کشور مواجه به خطر جدی خواهد شد. بنابراین شاه نمیخواست سیاستی را پیش گیرد که به منافع همسایه گان صدمه رساند و موجب تعرض آنها به افغانستان شود. مشکل شاه امان الله به مقایسه عصر پدر کلانش که نزدیکی به انگلیس ها را به نفع سلطنت خود دیده و استقلال کشور را در بدل آن

نادیده گرفته بود، فرق بارز داشت. برای شاه امان الله کسب استقلال از همه چیز بالاتر بود و برای نیل به این هدف باید با انگلیس ها به مقابله می پرداخت، بناءً ناگزیر بود در آغاز با روسیه از در دوستی کنار آید. شاه بعد از موفقیت در اقدام نظامی، کوشید تا از طریق سیاسی برای حصول استقلال دست بکار شود و در این حال با انگلیس ها نیز از مسامحه و مدارا کار گیرد. به همین مقصد شاه به پیشنهاد متار که از طرف انگلیسها موافقه کرد و مذاکرات سیاسی را جهت نیل به استقلال کامل کشور به راه انداخت که بالاخره پس از سه دوره مذاکرات پرجنجال انگلیس حاضر به شناخت رسمی استقلال کامل کشور شد.

آدامک در این ارتباط به یک نکته بسیار مهم اشاره میکند و می نویسد: «برای حصول آزادی واقعی باید آزادی افغانستان توسط ملل جهان شناخته شود و نمایندگان کشورها در پایتخت افغانستان هر قدریکه خواسته باشند، حضور بهم رسانند تا روابط دیپلماسی افغانستان با ممالک خارج برقرار گردد. تثبیت این امر در آنوقت مشکل به نظر میرسید، زیرا تعداد زیاد ممالک جهان شک داشتند که بر تانیه دست از افغانستان بردارد و آن را به خود مردم واگذار شود. بنابراین تنها ممالکی همسایه و همجواریکه ضد بر تانیه بوده و به افغانستان همدردی داشتند چون شوروی، ترکیه و ایران به کمال میل آزادی افغانستان را به رسمیت شناختند و خود را با افغانستان متحد ساختند. معیار موفقیت افغانستان نخست از همه در مساعیش در صحنه دیپلماسی بین المللی بود که این کشور نو خاسته و آزاد قابلیت تثبیت روابط دیپلماتیک را با کشورهای دور و به خصوص قدرتهای اروپائی حاصل کند.» (آدامک، لودیوک: "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست"، مترجم: پوهاند محمد فاضل صاحبزاده، پشاور، 1377، صفحه 84)

شاه امان الله با درایت خاص تصمیم گرفت متعاقب شناسائی استقلال کشور از طرف روسیه بلشویک یک هیئت حسن نیت به منظور معرفی افغانستان به حیث یک کشور کاملاً آزاد در برقراری روابط با کشورهای نخست به روسیه بلشویک و سپس به کشورهای اروپائی اعزام دارد. این هیئت بتاريخ 30 حمل 1298 (20 اپریل 1919) به ریاست محمد ولی خان و هیئت معیتی او تحت عنوان "سفارت فوق العاده" نخست به روسیه بلشویک رهسپار تاشکند گردید و بعد از مذاکرات طولانی با زعمای روسیه و برقراری مناسبات سیاسی بین دو دولت و توافق روی تبادلہ سفراء، به سفر خود به کشورهای ترکیه، ایران، جرمنی، ایتالیا، فرانسه، امریکا و انگلستان ادامه داد. او در طول این سفر موفق به برقراری روابط سیاسی آن کشورها با افغانستان و همچنان تبادلہ سفرا شد، البته به استثنای امریکا که هیئت را به سردی پذیرائی کرد و انگلستان که هیئت را پذیرفت و اما از شناخت استقلال افغانستان طفره رفت.



محمد ولی خان رئیس هیئت سفارت فوق العاده با تعداد از اعضای معیتی شان در اروپا - 1921

دست آورد این سفر برای شناخت رسمی استقلال کشور یک قدم عمده و بزرگ محسوب میشود و در نتیجه همین سفر بود که انگلیس ها چاره ای نداشتند، جزء اینکه بعد از سه دوره مذاکرات طولانی در برابر یک عمل انجام شده قرار گرفتند و مجبور به شناخت استقلال کامل افغانستان گردیدند. هیئت بعد از سپری کردن جمعاً در حدود سه سال با دست آورد بسیار بزرگ بتاريخ 11 جوزای 1301ش (31 می 1922) به کابل مراجعت کرد. اعضای هیئت در آغاز یازده نفر بودند، از جمله: فیض محمد خان زکریا، عبدالهادی خان داوی، میرزا محمد خان یفتلی، عبدالرحمن خان لودی، محمدگل خان مومند، قاضی سیف الرحمن خان، عبدالحمید خان کمیدان، عزیز الرحمن خان، غلام جیلانی خان چرخ، خواجه هدایت الله خان، شیر احمد خان و بعضی دیگر که بعد از مواصلت به تاشکند و بخصوص پس از رسیدن به مسکو و افتتاح اولین نمایندگی سیاسی افغانستان در مسکو تعداد اعضای هیئت تقلیل یافت. (غبار: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد اول، ص 788)

یکی دیگر از دست آورد های این هیئت همانا برقراری روابط فرهنگی و تجاری بین افغانستان و کشورهای بزرگ اروپائی بود که برای اولین بار در تاریخ کشور رویدست گرفته شد. هیئت مذکور از شاه امان الله هدایت گرفته بود تا در جوار مذاکرات خود با دول متحابه در ساحه روابط سیاسی به ایجاد روابط فرهنگی و تجاری نیز پردازد. هیئت برطبق این دستور، آرزومندی دولت مستقل افغانستان را با طرف مذاکره کننده نیز ابراز میکرد و میخواست تا : شاگردان افغان را در مکاتب و مؤسسات تحصیلات عالی بپذیرند، به تأسیس مکاتب و لیسه ها در افغانستان پردازند، افغانستان را با اعزام انجنیران، تکنیشن ها و معلمان و همچنان با تهیه ماشین آلات و ضرورت های صنعتی مورد نیاز کمک نمایند و در انکشاف

اقتصادی کشور بخصوص در ساحه معادن و تقویه صنایع این کشور نو به پا خاسته را یاری رسانند. کشورهای ایتالیا و فرانسه طی این مذاکرات آمادگی خود را فوری ابراز داشتند و اما جرمنی به دلیل مشکلات ناشی بعد جنگ جهانی اول که دچار بعضی محدودیت های سیاسی گردیده بود، ظاهراً با تأنی به این درخواستهای هیئت جواب داد، اما وعده سپرد که آن کشور تا حد ممکن از هیچ نوع کمک در موارد فوق دریغ نخواهد کرد. (برای شرح مزید درباره فعالیت های هیئت فوق العاده، دیده شود. آدامک: مأخذ بالا، صفحات 71 تا 110)



دست آورد بزرگ این هیئت در ساحه فرهنگی و بخصوص موافقت بعضی کشورهای اروپائی از جمله آلمان، فرانسه و ایتالیا در فراهم آوری زمینه تعلیم و تحصیل نوجوانان افغان در آن کشورها بود و بدینوسیله یکی از آرزوهای دیرینه شاه امان الله غازی در جوار کسب استقلال کامل کشور، همانا تبادلہ علمی و فرهنگی بین افغانستان و دیگر ممالک پیشرفته بود که

در حقیقت بار اول در تاریخ کشور به ظهور پیوست. برطبق توافقات و تفاهمات فوق در ساحه فرهنگی و معارف، اعزام یک تعداد شاگردان مکتب حبیبیه به فرانسه و جرمنی در قدم اول و سپس اعزام عده ای از افسران جوان به ایتالیا، روسیه و ترکیه صورت گرفت که تحول بزرگی را برای آینده کشور در قبال داشت، اما با تأسف اکثر این نونهال ها وقتی به ثمر رسیدند که باغبان این باغ از حاصل و ثمرنهال های دست پرورده ای خود بی نصیب و مجبور به ترک وطن شده بود و حاصل آن در دامن نظام بعدی ریخته شد که در مجموع باز هم در خدمت وطن و مردم قرار گرفتند.

2- اعزام شاگردان به خارج:

بعد از آنکه توافقاتی بین هیئت سفارت فوق العاده افغانستان و مقامات رسمی فرانسه، جرمنی، ایتالیا و ترکیه مبنی بر قبولی شاگردان افغان جهت تحصیل در آن کشور ها صورت گرفت و دولت افغانستان از آن مطمئن گردید، شاه امان الله در مورد انتخاب جوانان از مکتب حبیبیه و اعزام شان بخصوص در جرمنی و فرانسه اقدام نمود. در آنوقت اکثر والدین حاضر نبودند که پسران شان در سنین نوجوانی از دامن فامیل جدا و به کشورهای دور دست برای یک مدت نامعلوم و آینده مجهول وطن و خانه را ترک گویند. بعضی ها از نظر دینی اعزام جوانان را به کشورهای غیر اسلامی با فرهنگ کاملاً متفاوت مغایر ارزشهای دینی و عنعنوی خانوادگی خود میدانستند و به اعزام پسران خود رضائیت نداشتند. شاه امان الله در انتخاب این جوانان و جلب رضایت فامیلها تلاش کرد تا آنها را قناعت دهد. بهر حال در ماه سنبله 1300 ش (1921) به تعداد 36 نفر از شاگردان مکتب حبیبیه و مکتب حربیه به موافقت اولیای شان انتخاب و بروز 11 میزان به دو گروپ تقسیم و یکی بعد دیگر آماده حرکت بصوب فرانسه و سپس جرمنی شدند.

شاه امان الله در مراسم وداع شخصاً حضور بهم رسانید و درباره اهمیت علوم و فنون در حیات ملت و پابندی به امور شریعت اسلام و حفظ و وقار حیثیت ملی افغانی سخن گفت و خطاب به پدران شاگردان فرمود: «از سبب مسافرت پسران خود که به ممالک دور فرستاده میشوند، متأثر و غمگین نباشید. من از باعث اطمینان شما اولتر پسر خود و برادران خود و از وابستگی خود چند نفر را می فرستم، تا اگر تکالیفی مدنظر باشد، اولتر بخودم عائد شود.» شاه در سخنان خود علاوه کرد: «چیزیکه به بشیر احمد خان سفیر گفته ام همین است که پسر خودم و پسرکاکایم و برادران و دیگر اقربای من را با دیگر بچه های افغان بیک درجه ملاحظه کنید که تفاوت در بین هیچ یک شان دیده نشود.»

شاه غازی خطاب به شاگردان فرمود که: «برای خدا شرف افغانستان را برباد و عزت و نام ملت افغان را پایمال نکنید؛ شما نمونه افغان هستید؛ هیچ یک ساعت تانرا بغیر از درس خواندن بدیگر چیز صرف نکنید که چشم امید وطن بطرف شما است و خاک به چشم وطن خود نزنید. بدون از کوشش برای ترقی افغانستان و خدمت دین اسلام یک لحظه تان را بدیگر چیز صرف نکنید. میدانم که به خدمت دین اسلام و وطن افغانستان میروید، همه شما را بخداوند کریم می سپارم و از خدای خود شما را با علم و کمال و باعزت و شرف واپس بوطن میخوادم. اگر قسمت بود که آمدید و من زنده بودم، خوب و اگر مرده بودم بر سر قبر من آمده و کمال های که حاصل کرده اید، یک یک را بالای قبرم بگوئید که این کمال را حاصل کرده ایم، بعد از آن در قبر آرام خواهم کرد. باز شما را بخداوند می سپارم. بسلامت بروئید و باز آئید.» (متن مکمل بیانیته شاه دیده شود - وکیلی پوپازانی: "سلطنت امان الله شاه"، جلد اول، صفحه 378 - 379)

محمود طرزی وزیر خارجه نیز در بیانیه خود تصریح کرد که: «ما پدرها این روز با سعادت فیروز را اول بار است که بچشم های افتخار و بدیده های مسرت بار مشاهده میکنیم، زیرا که ولد[پسر]های ما برای خدمت دین و دولت و خدمت ملت بسیار غنیور افغان به بلاد بسیار بعیده سفر می کنند. با وجود اینکه پادشاه غازی مجاهد در اول سلطنت خود یک جهاد نمودند که بدان استقلال هستی ما حاصل شد، حال یک جهاد دیگر است که پادشاه مهربان ما بدان اقدام نمودند و این جهاد یک جهاد اکبر است که برخلاف جهل و نادانی اعلام میشود که این اولاد عزیز وطن و جگرپاره های ملت ما را در مملکت های بعیده اجنبی برای تحصیل علم و حکمت می فرستند. احتمال دارد که همین اولادهای ما سبب سعادت وطن مقدس ما گردند.» (متن مکمل دیده شود - مأخذ بالا.. صفحه 378)

شاه غازی بعداً روی هریک شاگردان را بوسیله رسم وداع را بجا آوردند و شاگردان با اعضای فامیل خود نیز خداحافظی کردند و بعد از ادای سلام نظامی، شاگردان سوار بر موترها شده به معیت وزیر معارف براه افتادند. در حالیکه سائر شاگردان معارف به دوطرف سرک صف بسته بودند و 21 فیر توپ برای بزرگداشت این روز تاریخی فیر میشد، موترهای حامل شاگردان بصوب بگرامی براه افتادند و در آنجا وزیر معارف با شاگردان خدا حافظی کرد.

الف: اعزام شاگردان به فرانسه:

اسمای 36 نفر از شاگردان این گروپ که عازم فرانسه بودند، بتاريخ 11 میزان 1300 (3 اکتوبر 1921) کابل را بصوب اروپا ترک کردند، عبارت بودند از:

الف - شاگردان مکتب فنون حرب: شهزاده هدایت الله خان پسر شاه غازی؛ شهزاده عبدالمجید خان و شهزاده احمد علی خان پسران امیر حبیب الله خان شهید؛ عبدالتواب خان پسر دوم محمود طرزی؛ احمد علی خان پسر اول محمد ولی خان؛ عبدالغفور خان پسر محمد عظیم خان (مشهور به برگد عظیمو)؛ عبدالغنی خان پسر عبدالرحمن خان؛ محمد یعقوب خان پسر...



عکس مراسم خدا حافظی با شاگرد ها که عازم فرانسه بودند، با حضور شاه امان الله غازی و اراکین دولت در قصر استور

ب - از شاگردان مکتب حبیبیه - دوره اعدادیه دوم: محمد شریف خان پسر محمد نبی خان؛ محمد کریم خان، محمد عظیم خان و محمد نعیم خان پسران سردار محمد عمر خان بن امیر عبدالرحمن خان؛ محمد طاهر خان پسر نایب سالار محمدنادر خان؛ عبدالحمید خان پسر سردار عبدالعزیز خان؛ نورمحمد خان پسر گل محمد خان؛ عبدالله خان پسر میرزا خداداد خان؛ صفر علی خان پسر پیرمحمد خان؛ محمدزمان خان پسر محمدخان؛ میرمحمدیوسف خان پسر میراحمد جان خان.

ج - از رشدیه دوم: غلام حسن خان پسر غلام نبی خان لوامشر؛ محمد یعقوب خان پسر محمد یوسف خان؛ محمد حسین خان پسر حاجی عبدالرؤف خان؛ دین محمد خان پسر خیر محمد خان؛ حبیب الله خان پسر عبدالرحمن خان؛ غلام صدیق خان

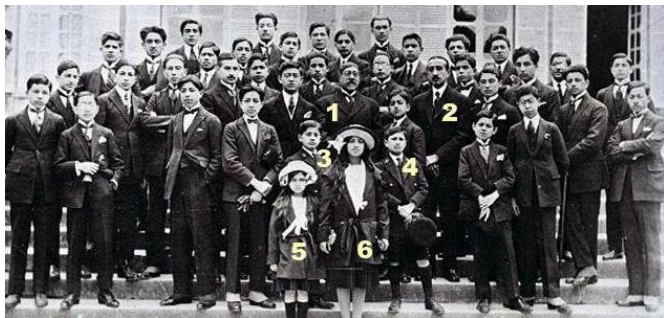
پسر محمد حسن خان؛ غلام صفر خان پسر جمعه خان بن عبدالقدوس خان اعتمادالدوله.

د - از رشديه اول: محمد اسلم خان پسر محمد انور خان؛ نورالله خان پسر محمد سرور خان؛ محمد کبير خان پسر مدد خان؛ عبدالرحيم خان پسر عبدالواحد خان؛ محمد يونس خان پسر حاجي محمد قاسم خان، محمد ابراهيم خان پسر عبدالحسين خان؛ شيرمحمد خان پسر قلندر خان.

هـ - از ابتدائيه: غلام محمد خان پسر شيراحمد خان؛ محمد داؤدخان پسر سردار محمد عزيز خان.

شاگردان مذکور از طريق هندوستان به اروپا سفر کردند و حکومت هند برتانوی حين اقامت آنها در هند تسهيلات لازم را از پشاور تا بمبئی بوسيله قطار آهن بطور مجاني بدون اخذ کرايه فراهم نمود. (مأخذ بالا.. صفحه 380 تا 382)

عکس دسته جمعی شاگردانیکه در 11 میزان 1300 (اکتوبر 1921) به فرانسه رفته بودند، در سال 1923 وقتی محمود



طرزی به حیث وزیر مختار افغانستان در پاریس بودند، گرفته شده است. (طرزی با شماره 1 و کسان دیگر با شماره ها، بعضاً منسوب به اعضای خانواده محمود طرزی میباشند).



متعلمین افغان در فراسنه با هیئت فوق العاده افغانستان که برای شناسائی استقلال افغانستان عازم اروپا بودند (1919): محمد ولی خان، فیض محمد خان زکریا، سلطان احمد خان شیرزوی، یار محمد خان زکریا و سردار محمد عزیز خان. (عکس فوق از کلکسیون انجنیر محمد کبیر خان - بعداً وزیر فواید عامه که در فیسبوک به نشر رسیده، گرفته شده است.)

(در حاشیه سمت چپ عکس اسمای اشخاص ذیل نوشته شده است: صفدر خان اعتمادی، حبیب الله خان مالی اچکزی (بعداً رئیس د افغانستان بانک)، غلام حسن خان چرخي (پسر غلام نبی خان چرخي)، خان محمد خان؟، میر محمد یوسف خان (بعداً وزیر زراعت)، نعیم خان ضیائی، عظیم خان ضیائی، کریم خان ضیائی، تواب خان طرزی، محمد شریف خان (بعداً رئیس فابریکه برق و ماشینخانه کابل)، محمد غنی خان یاور محمد ظاهرشاه، سردار عبدالمجید خان پسر امیر حبیب الله خان، محمد رحیم خان)

قطار اول ایستاده از راست به چپ:

- 1 - محمد زمان خان متخصص زراعت، 2 - سردار...شناخته نشد؛ 3 - عبدالتواب طرزی پسر محمود خان طرزی سفیر افغانستان در پاریس؛ 4 - میرسیدقاسم خان (پدر سید مسعود

پوهنیار)؛ 5 - فیض محمد خان زکریا؛ 6 - محمد حسین خان انجنیر برق رئیس تیلیفون و تلگراف پیشروی فیض محمد خان از جمله شاگردان؛ 7 - مفتش مکتب فرانسوی؛ 8 - سردار محمد عزیز خان پدر شهید محمد داؤد؛ 9 - محمد کبیر خان انجنیر (بعداً وزیر فواید عامه - درصف عقب بین محمد عزیز خان و محمد ولی خان دورش حلقه کشیده شده)؛ 10 - شهزاده هدایت الله خان پسر شاه امان الله از خانم اول؛ 11 - محمد ولی خان رئیس هیئت سفارت فوق العاده بعداً وکیل سلطنت؛ 12 - سردار سلطان احمد خان شیرزوی؛ 13 - معلم فرانسوی؛ 14 - ذوالفقار خان معلم جغرافیه بعداً مشاور صدارت و معین فواید عامه و مشاور محمدظاهر شاه؛ 15 - سردار محمد؟ (با کلاه شاپو) 16 - اسلام بیگ مامور افغان در تاشکند که محمد ولی خان او را به حیث ترجمان با خود به اروپا برد (صف عقب). 17، 18 و 19 در عقب معلم فرانسوی و ذوالفقار خان سه نفر شاگردان از فامیل ضیائی هر یک نعیم خان ضیائی وزیر معدن، عظیم خان ضیائی پوهاند و استاد فزیک در پوهنتون کابل و کریم خان ضیائی دیده میشود (دور هر سه حلقه کشیده شده است)؛ 20 - 21 دو نفر شاگردان ایساده جلو اسلام بیگ خان ترجمان هریک محمد یونس خان متخصص کیمیا پدر داکتر فرید یونس و ابراهیم خان انجنیر نساجی.

گروپ نشسته ردیف اول از چپ به راست: 1 - احمد علی پسر محمد ولی خان؛ 2 - شهید محمد داؤد بعداً صدراعظم و رئیس جمهور؛ 3 - سردار عبدالحمید عزیز بعداً نماینده افغانستان در ملل متحد؛ 4 - شناخته نشد؛ 5 - نورالله خان متخصص کیمیا مدیر صنایع در دوره صدارت شاه محمودخان؛ 6 - یعقوب خان (پدر حامد شکران و ضیاء یعقوبی)؛ 7 - غلام صدیق خان اچکزاد (بعداً معین وزارت زراعت؛ 8 - پوهاند داکتر صفر علی خان متخصص داخله.

صف دوم نشستہ از چپ به راست: 1 - غلام محمد شیرزاد (بعداً وزیر تجارت؛ 2 - سردار محمد...؟ 3 - عبدالنواب طرزی پسر محمود خان طرزی 4 - محمد طاهر پسر محمد نادرخان که در جوانی در پاریس وفات کرد (برادر بزرگتر محمد ظاهر شاه)

ب - اعزام شاگردان به جرمنی:

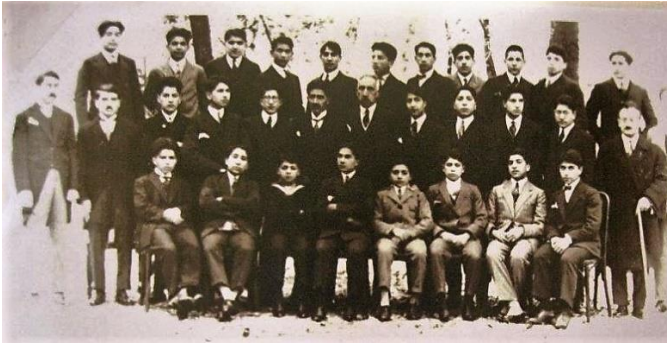
به دلیل اینکه مراتب ویژه برای شاگردان اعزام جرمنی تا آنوقت اکمال نگردیده بود، گروپ دوم ناگزیر باید مدتی انتظار می ماندند. لذا آنها سه ماه بعد یعنی درحوت 1300 (مارچ 1922) به آنصوب حرکت کردند. دراین روز بار دیگر محفل با شکوه در قصر استور وزارت امورخارجہ در کابل جهت وداع با شاگردان برگزار گردید که در آن شاه امان الله غازی و اراکین ارشد ملکی و نظامی، اهل معارف و معلمان مکتب حبیبیه به شمول محمد سلیمان وزیر معارف تشریف آورده و بار دیگر شاه غازی نصایح پدرانہ خود را گوشزد شاگردان کرد و حین وداع از خدای بزرگ طالب موفقیت آنها و برگشت مع الخیرشان بوطن با دستها و دماغ پر از علم و دانش گردیدند. مراسم وداعیه با این گروپ نیز به عین شکل گروپ اول بود و سفر شان نیز بوسیله موتر از کابل تا پشاور و از آنجا تا بمبئی به وسیله قطار آهن و سپس با کشتی روانه اروپا شدند.

یک عکس تاریخی: روز حرکت یک تعداد شاگردان بصوب اروپا؛ در قطار دوم نشستہ از راست به چپ نفر پنجم محمد سلیمان خان وزیر معارف و (بعد یک شاگرد) شخص شاه غازی در بین شاگردان و بزرگان دولت اعم از ملکی و نظامی که به استقبال این روز تاریخی در "قصر ستور" جهت وداع با نوجوانان تشریف آورده بودند، دیده میشوند.



گروپ اعزامی شاگردان گروپ دوم به جرمنی: عکس قبل از عزیمت شان با محمد سلیمان خان وزیر معارف گرفته شده است.





گروپ دوم طلاب افغان که در مارچ 1922 جهت تحصیل به جرمنی اعزام شده بودند. این فوتوی دسته جمعی احتمالاً در سال 1924 در برلین گرفته شده است که اینک به معرفی هریک با وظایف شان بعد برگشت به وطن (تاجای معلوم) پرداخته میشود:

از راست به چپ - قطار نشسته: 1 - محمد انور پوپل (ترجمان بانک ملی)، 2 - میرمحمد کاظم پسر میرهاشم خان وزیر مالیه (معلم آلمانی درلیسه امانی)، 3 - محمدحسین کامران پسر عظیم الله خان وزیر مختار افغانستان در روم (ترجمان سفارت آلمان در کابل)، 4 - شهزاده محمد امین جان پسر امیر حبیب الله خان سراج الملت، 5 - عبدالرشید جلیا (معلم لیسه امانی متخصص تیاتر)، 6 - میرعبدالرشید بیغم (رئیس تربیه بدنی وزارت معارف)، 7 - حنان خان امان (ترجمان هوخست)، 8 - داکترسید سلطان پسر سید احمدشاه خان،

قطار اول ایستاده: 1 - مدیر مکتب (آلمانی)، 2 - علی احمد خواهر زاده میرهاشم خان وزیر مالیه (ترجمان سفارت آلمان در کابل)، 3 - پوهاند داکتر عبدالله ناصری (استاد فاکولته علوم - پوهنتون کابل)، 4 - محمد عتیق رفیق (وزیر زراعت)، 5 - عبدالغفور برشنا، 6 - سردار عبدالرسول خان منتظم متعلمین

در آلمان (پدرداکتر عبدالقیوم رسول)، 7 - جنرال احمد علی لودین (وزیر مختار افغانستان در برلین)، 8 - محمد نبی ضربابی (متخصص مسکوکات)، 9 - انجنیر علی احمد شیرزی استاد لیسه امانی و مدیر تعمیرات وزارت صحیه)، 10 - داکتر عبدالله طرزی (داکتر دندان، مدیر مجله صحیه)، 11 - یکی از معلمین آلمانی، 12 - یکی از معلمین آلمانی،

قطار دوم ایستاده: 1 - عبدالغنی (رئیس بانک رهنی و تعمیراتی)، 2 - داکتر غلام فاروق (وزیر صحیه و سفیر افغانستان در آلمان)، 3 - انجنیر احمد شاه (مهندس)، 4 - غلام محمد فرهاد (رئیس شرکت برق و شاروال کابل)، 5 - انجنیر میر احمد (مهندس تعمیرات شاروالی کابل و استاد آلمانی در لیسه نجات)، 6 - داکتر عبدالرحیم شریفی (وزیر صحیه و نائب الحکومه قندهار)، 7 - (?)، 8 - داکتر نظام الدین (رئیس شفاخانه مستورات کابل)، 9 - فقید حکم چند (معاون بانک ملی افغان)، 10 - انجنیر سید عبدالاحد پسر سید احمد شاه خان (معین وزارت معادن و صنایع)، 11 - پسر ناظر صفر خان و چند نفر دیگر که در عکس فوق نیستند، از جمله: انجنیر محمد اسحق (مدیر تعمیرات وزارت معارف)، محبوب (پسر محمود خان یاور).

سرپرست این گروپ شاگردان در جرمنی اول غلام غوث خان و سپس سید محمد هاشم خان [برادر میر سید قاسم خان] و بعداً عبدالرسول خان [پدرداکتر عبدالقیوم خان رسول] تعیین شدند. قابل ذکر است که سرپرست های شاگردان در فرانسه و جرمنی وظیفه داشتند تا طبق دستور نامه شاهی از امور عمومی شاگردان مراقبت و نظارت و شاگردان نیز باید هدایت شانرا جداً رعایت نمایند. این دستور نامه مشتمل بر 18 ماده بود که بعضی مواد آن چنین حکم میکرد:

- طلاب در سفر و حضر پابند فرایض اسلامی باشند؛ - در احوال، اقوال و افعال خود عزت و شرف افغانستان و پادشاه آنرا نگهدارند؛ - وقتی طلاب نصرانی انجیل بخوانند و یا در کلیسا بروند، آن ساعت برای طلبای افغانی درس قرآن مجید در اتاق شان و درس دینیات داده شود...؛ - در باب غذا و دوا تحقیق کند که اشیای حرام بآن مخلوط نباشد؛ - سرپرست به موقع عیدین و محرم و میلاد و جشن جلوس استقلال مجالس منعقد و بزرگان را دعوت کرده، درباره خوبی های اسلام و افغانیت بیانات دهند؛ راجع به امور درسی شاگردان و مصارف شان هر دوماه به وزارت معارف راپور دهد؛ با مدیر و معلم در مورد شعبی که مناسب لیاقت و خواهش شاگردان باشد، مشوره کند؛ از اختلاط طلبای جوان با دختران و زنان در تنهائی ممانعت کلی نماید؛ اگر روابط طلبای جوان با زنی ثبت شد یا شراب خورد و یا قمارزد و یا گناه کبیره مرتکب گشت و یا اقدام بر حرکت مخالف سیاست افغانستان نمود، فوراً خرج و جیره اش را معطل و پس بوطن راهی اش کند؛ شاگرد را از محافل رقص و تماشای عبث منع و در سیر و تماشای مفید که از آن معلومات و عبرت حاصل شود، همراهی کند؛ شاگردان را از مجالس سیاسی و شمولیت بیک فریق یا دیگر مجتنب ساخته مشغول باکنساب فنون محوله شان داشته باشد. (متن مکمل این دستورنامه دیده شود: مأخذ بالا، صفحه 342 تا 344)

ج - اعزام شاگردان به ترکیه:

نگاه مختصر به تحول آنوقت در ترکیه میتواند بر بعضی باریکی های روابط افغانستان با آن کشور روشنی اندازد، با این تذکر که: در جنگ عمومی اول دولت عثمانی که از چند قرن بدانسومرکز خلافت اسلامی بود و با فتوحات دوامدار ساحه وسیع را در اشغال خود درآورده و برآن حکمرانی میکرد، در نوامبر 1914 به جناح جرمنی - اطیش پیوست و

کشور بلغاریا نیز متعاقب آن به تشکیل جبهه مسمی به متحدین "چهارگانه قوت‌های مرکزی" شامل گردید و در برابر انگلیس، فرانسه و روسیه داخل جنگ شدند. جنگ چهار سال دوام کرد و قوای چهارگانه در جنگ با شکست مواجه شدند که در نتیجه آن دولت عثمانی نیز بسیاری از ساحات زیر سلطه خود را از دست داد و انگلیس و فرانسه بیشتر آن ساحات را تحت الحمایه خود قرار دادند. جرمنی پس از شکست در جنگ نظام جمهوری را اعلام کرد و امپراتوری اطیش نیز تجزیه شد. ترکیه عثمانی که قبل از جنگ نظام مشروطه را با حمایت گروه "ترکان جوان" پذیرفته بود، در اثر جنگ در حال اضمحلال قرار داشت و حتی استانبول را قوای فاتح به حیث یک منطقه آزاد اعلام کردند و ترکیه عثمانی ناگزیر انقره را به حیث پایتخت خود انتخاب کرد. در اینحال مصطفی کمال پاشا که در راس قوای نظامی و ملی ترکیه قرار گرفته بود، راه مقاومت را در پیش گرفت و موفق شد تا استانبول آزاد سازد و بعضی ساحات دیگر را که توسط یونان اشغال شده بود، دوباره بدست آورد. او با این موفقیت محبوب ملت ترکیه شد و بعد از آن برای احیای مجدد کشورش مصدر خدمات بزرگ گردید، تا حدی که او را "اتا ترک" (پدر ترک) لقب دادند. موصوف در 29 اکتوبر 1923 نظام دیرینه خلافت اسلامی را لغو و بجایش نظام جمهوری را در ترکیه اعلام کرد و خودش به این مقام انتخاب شد و توانست کشور خود را دوباره به پا ایستاد کند.

این تحول در ترکیه با عکس العمل های متفاوت در کشور های اسلامی از جمله افغانستان همراه بود. مردم و بعضی شخصیت های مذهبی از پایان خلافت اسلامی در ترکیه به اندیشه بودند و حتی از شاه امان الله که برای استرداد استقلال کامل کشور علیه انگلیس به مبارزه پرداخته و در بین مسلمانان هند شهرت بسزا کسب کرده بود، میخواستند تا خلافت را قبول کند، ولی

شاه ا به دلایل منطقی از قبول آن طفره رفت. در همین احوال وقتی هیئت "سفارت فوق العاده" به ریاست محمد ولی خان به مسکو رسید و موفق به تأسیس روابط سیاسی با افغانستان و روسیه بلشویک گردید، در عین زمان با نمایندگی ترکیه در مسکو نیز به تماس شد و از دولت ترکیه خواست تا با شناسائی رسمی استقلال افغانستان روابط سیاسی را بین دولتین برقرار سازد. دولت ترکیه با اعزام دو نفر نماینده عالی مقام خود به مسکو صلاحیت اجرای این وظیفه را سپرد و معاهده مقدماتی دوستی بین آنها بتاريخ 11 حوت 1299 (2 مارچ 1921) در مسکو به امضاء رسید که بعداً این معاهده بتاريخ 27 میزان 1301 (18 اکتوبر 1922) در کابل از طرف شاه امان الله غازی و فخری پاشا سفیر ترکیه با مراسم خاص بعد از نماز جمعه در رواق مسجد عیدگاه امضاء گردید. وقتی نظام خلافت در ترکیه سقوط کرد و موضوع معاهده افغان - ترک در لویه جرکه 1303 برای تأیید مطرح شد، مباحثات زیاد در زمینه صورت گرفت که در نتیجه معاهده قبلی با وجود تغییر در نظام ترکیه مورد تأیید لویه جرکه واقع شد.

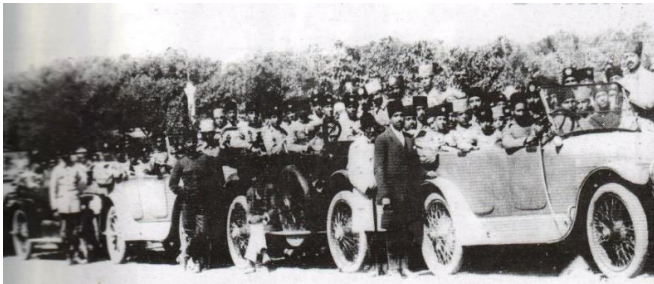
در معاهده دولتین افغان - ترک که دارای هشت ماده بود، ضمن تذکر روابط تاریخی بین دو کشور در گذشته و لزوم تجدید این روابط، در ماده 6 آن تصریح شده بود که: «طرفین عاقدین برای تنظیم معاملات تجاریه و مناسبات اقتصادی و اجنت ها و شهمندرها [نمایندگان] سیاسی مقاوله نامه های علیحده می نویسند و از اکنون بمرکزهای جانبین سفیر میفرستند.» ماده 7 آن مشعر بود بر اینکه: «طرفین عاقدین در بین خود پوسته های خصوصی و منتظم احداث میکنند و یکی آن اولتر متقابلاً یکدیگری را از وضعیت سیاسی خود و از معارف و از تجارت و از احوال و وضعیت های دیگر و از هرنوع احتیاجات و آرزوهای خود خبر میدهد.» ماده اخیر این معاهده مشخصاً به

موضوع معارف اختصاص داشت و در آن آمده بود که: «حکومت ترکیه برای افغانستان بطور اعانت فنی و علمیه تعهد میکند که هیئت از متعلمین ملکی و افسران عسکری بفرستد. این هیئت متعلمین و افسران کم از کم پنج سال صرف مساعی میکند.» (متن مکمل معاهده دیده شود. وکیلی پوپلزائی: "سلطنت شاه امان الله..." جلد اول، صفحه 479 - 481)

بر مبنای این معاهده بخصوص ماده 8 فوق الذکر اعزام شاگردان افغان به ترکیه آغاز شد و در 22 دلو 1302 اولین گروپ از شاگردان مکتب حبیبیه انتخاب و برای تحصیل در رشته طبابت و امور عسکری به آن کشور اعزام شدند که سالهای بعد این سلسله ادامه یافت و گفته میشود که از آن سال به بعد تعداد زیاد بالترتیب به ترکیه فرستاده شدند که اکثر شان در ساحه نظامی مصروف تحصیل گردیدند.. متأسفانه اسمای آنها در دسترس نیست، ولی ناگفته پيدا است که اکثریت قاطع این شاگردان بعد از اكمال تحصیل موفقانه بوطن برگشتند و در خدمت دولت و مردم خود قرار گرفتند. بعد از سفر شاه و ملکه به ترکیه و ملاقاتها با مصطفی کمال اتا ترک رئیس جمهور آن کشور به اعزام بیشتر شاگردان به آن کشور پرداخته شد.

وکیلی پوپلزائی در کتاب "سفرهای غازی امان الله شاه به دوازده کشور آسیا و اروپا" می نویسد: «یکی از نتایج مثبت سفر امان الله شاه غازی اعزام طلاب و طالبات افغانی به کشورهای خارج است که از جمله صد نفر محصل و 16 محصله بروز 8 میزان سال 1307 ش طی مراسم خاص از کابل براه جلال آباد و تورخم به ترکیه فرستاده شدند تا به مصارف آن کشور برادر و مسلمان و دوست در رشته های مختلف تحصیل نمایند. اما برای اینکه این موضوع به تصویب وکلای ملت برسد، در برج سنبله سال مذکور موافقت وکلای ملت در [لویه جرگه] پغمان حاصل گردید. بدین مناسبت محفل وداعیه در

پهلوی قصرستور در حضور پادشاه و ملکه افغانستان و به اشتراک یکهزار نفر بعمل آمد. شاه در این محفل فرمود: «یکصد نفر محصل است که امسال دوره ابتدائیه را طی کرده شهادتنامه دوره ابتدائیه را حاصل کرده اند و شانزده نفر محصله است که اینها در سال روان رشديه دوم مستورات وطن خود را طی کرده اند. وقتی من به ترکیه رسیدم، حکومت دوست و برادر ما ترکیه این طلبای ما را به خرج خود حکومت ترکیه قبول فرمود که در مکاتب مختلف آن مملکت درس بخوانند. البته بعد از طی مراحل رشدی و اعدادی به تحصیل فنون حرب مشغول میشوند. هکذا محصولات عزیز ما چند نفر داکترس و قابله و چند نفر شان در دارالمعلمات ترکیه داخل شده برای وطن خود داکترس ها و قابله ها و معلمات ماهر و فاضلی خواهند آمد و خواهرهای وطن خود را از بلای میرم دردهای مخصوصه ولادت های مهلک نجات خواهند داد. ما باید دعا کنیم خداوند متعال اولاد ما را کامیاب نماید تا موفقانه بوطن عزیز خود افغانستان مراجعت نمایند و از حکومت ترکیه هم باید تشکر کنیم.» (شرح مزید - کتاب فوق الذکر، چاپ دوم، پشاور، 1379، صفحه 281 تا 285)



سفیر آنوقت افغانستان در انقره غلام جیلانی خان [چرخی] بود و از طرف ملکه ثریا هدایت داده شده بود که خانم سفیر از متعلمات افغان در انقره سرپرستی و مراقبت نماید و از

پیشرفتهای علمی آنها و ارسی نموده بکابل خبر دهد. (معلومات بیشتر در این مورد در مباحث بعدی در ارتباط با معارف اناث در انوقت تقدیم میگردد.)

د - اعزام شاگردان به روسیه بلشویک:

طوریکه قبلاً تذکر رفت، هنوز جنگ با انگلیس ها آغاز نشده بود که روسیه بلشویک بتاريخ 27 مارچ 1919 اولین کشوری بود که استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت و اینکار موجب شد که شاه امان الله غازی هیئت سفارت فوق العاده را بریاست محمد ولی خان توظیف نماید تا جهت تأسیس روابط سیاسی بین افغانستان و روسیه بلشویک به مسکو سفر نماید. هیئت موفق شد این روابط را نخست در تاشکند برقرار سازد و اما وقتی میخواست با مسکو سفر کند با مشکلاتی روبرو شد و ناگزیر مدتی را در آنجا اقامت کرد و پس از گذشت بیش از یک سال توانست به مسکو برسد. حکومت کارگری روسیه که از قبل نامه شاه امان الله را دریافت کرده و به جواب آن حمایت خود را از اقدام آزادیخواهی شاه افغان ابراز داشته بود و مکاتیبی درزمینه بین لنین و شاه امان الله مبادله شده بودند، از هیئت استقبال نیک کرد و طرفین بسرعت روابط سیاسی را درسطح سفارت برقرار نمودند و برعلاوه بتاريخ 10 حوت 1299ش (28 فبروری 1921) اولین معاهده دوستی بین دولتین را به امضا رساندند که در مواد آن و عده هایی بنفع افغانستان گنجانیده شده بود. گفته میشود که در ایجاد این روابط رهبران هندی های مهاجر در افغانستان که برای آزادی هند مبارزه میکردند و با مقام های ارشد روسیه بلشویک از جمله لنین به تماس بودند، نقش عمده بازی کردند تا توجه و حمایت روسیه را قبلاً از استقلال افغانستان جلب نمایند.

واضح است که شاه امان الله حمایت روسیه را برای استرداد استقلال کامل کشور یک ضرورت اساسی میدانست و روسها هم برای تضعیف موقف رقیب خود یعنی انگلیس به لزوم دوستی با افغانستان نیاز داشتند. اما این روابط نزدیک و دوستانه دیر دوام نکرد، زیرا از یکطرف شاه امان الله نمی خواست بیک جانب اتکاء کند و سعی داشت سیاست موازنه بین دو قدرت یعنی روسیه و انگلیس را در پیش گیرد و نگذارد دوستی با یک جانب موجب دشمنی با جانب دیگر گردد، و از طرف دیگر روسیه آنچه را در معاهده دوستی بخصوص در مورد آزادی خیوه و بخارا گنجانیده بود و نیز اعاده مجدد ساحات سرحدی به افغانستان و حمایت از "پان اسلامیزم" و چند موضوع دیگر عدول کرد و مناسبات بین دو کشور تحت الشعاع آن عوامل رو به تیره گی گذاشت. (برای شرح مزید دیده شود - زمانی، داکتر عبدالرحمن: "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس"، جلال اباد، 1391ش، صفحه 242 تا 279)

موضوع مهم و قابل ذکر در ارتباط با محدودیت های فرهنگی بین دو کشور که در اعزام شاگردان افغان جهت تحصیل در روسیه بلشویک اثر منفی گذاشت، همانا تلاش آن کشور در جهت تشکیل جنبش های کارگری و ایجاد همبستگی آنها در کشورهای دیگر بود که روسیه در سپتمبر 1920 اولین کنگره بزرگ رهبران حزب کمونیست کشورهای آسیائی و افریقائی را تحت عنوان "کنگره ملل ستمدیده مشرق زمین" در شهر باکو دائر کرد که در آن بیش از یکهزار نماینده از کشورهای مختلف اشتراک کرده بودند. عمده ترین هدف تدویر همچو کنگره ها بیشتر بوجود آوردن تشکیلات کمونیستی در کشورهای آسیائی از جمله ایران، ترکیه، عراق، سوریه و افغانستان و در نتیجه صدور انقلاب در آن کشورها محسوب می شد. چنانچه در همین راستا هدف نهائی تشکیل "کمیته

مرکزی انقلابیون جوان افغان" در 1920 در بخارا بریاست شخصی بنام محمد یعقوب پیاده کردن انقلاب و تغییر نظام در افغانستان بود. حکومت افغانستان که از این موضوع آگاهی داشت، تقاضای باز گردانیدن آن جوانان را به وطن نمود، مگر حکومت بخارا به این تقاضای افغانستان وقعی نگذاشت. در نظر بود که این سازمان نخست در مناطق سرحدی ترکستان پایه گذاری شود و سپس به افغانستان در شهرهای مزار شریف، هرات و جاهای دیگر شروع به فعالیت نماید. (شرح مزید: مأخذ بالا صفحه 261 تا 263)

به این اساس آنچه در آغاز از روابط بسیار نزدیک افغانستان با روسیه بلشویک توقع میرفت، در عمل تحقق نپذیرفت، لذا روابط فرهنگی و بخصوص در ساحه معارف و اعزام شاگردان برای تحصیل به آن کشور تحت تأثیر عوامل پیچیده ای سیاسی قرار گرفت و تنها با اعزام یک تعداد افسران نظامی، آنهم در ساحه هوایی محدود و منحصر باقی ماند، زیرا افغانستان با خرید چند بال طیاره از آن کشور اقدام کرده بود و میخواست برای استفاده از آن طیارات پرسونل مسلکی (پیلوت و تکنیشن های مربوطه) را مهیا داشته باشد.

بیمورد نخواهد بود که در اینجا مختصری در باره انکشاف قوای هوایی کشور در عصر امانی پرداخته شود: مردم تا قبل 1298 طیاره را ندیده بودند و برای اولین بار وقتی قوای هوایی انگلیس در آغاز جنگ استقلال دو بال طیاره را جهت بمبارد به کابل فرستاد، مردم از دیدن آن هیولا ترسیدند و هرکس خود را از شر این بالای آسمانی در کنج و کنار پنهان میکردند و در هر جا سخن از "جواز هوایی" بود. شاه امان الله غازی از آن به بعد برای سرکوبی اشرار به اهمیت قوای هوایی پی برد و در صدد خریداری طیاره برآمد و نخست ساحات عقب ارگ و شیرپور سابق را برای اعمار اولین میدانی هوایی اختصاص و

آنرا طی دو سه سال آماده استفاده برای طیاره های نظامی ساخت در عین زمان چند نفر را برای تعلیم هوایی به روسیه و ایتالیا فرستاد. اولین پیلوت محمد احسان خان بود که از ایتالیا و دومین محمد محسن خان بود که از روسیه دپلوم پیلوتی را بدست آوردند. وقتی شاه امان از روسیه چند بال طیاره خرید، روسها در تسلیمدهی آن امروز و فردا میکردند و طیاره های دیگر که از انگلیس خریدار شده بودند، نیز به همین مشکل دچار بودند. شاه امان الله وقتی در ادامه سفر اروپائی خود در سال 1307 به روسیه شوروی رسید، دستور داد تا هرچه زودتر طیاره های خریداری شده وزارت حربیه آماده شده و از آنجا به کابل انتقال یابند. اینکار به سرعت عملی شد و جمعاً پنج بال طیاره به میدان هوایی کابل مواصلت کردند، اما یکی از این طیاره ها که محمد محسن خان پیلوت افغان که در سال 1305 به روسیه اعزام و سال بعد پس از دریافت دپلوم پیلوتی از روسیه بوطن برگشته بود، با یک پیلوت روسی پرواز داده شده بود، در وسط راه آتش گرفت و سقوط نمود که در اثر آن هردو پیلوت جانهای خود را از دست دادند. در سرطان 1307 یک طیاره دیگر که پیلوت آن غلام دستگیر خان کندکمشر بود به کابل مواصلت کرد. متعاقباً سه طیاره دیگر ساخت جرمنی و یک طیاره تحفه فرانسه به شاه امان الله توسط یک پیلوت فرانسوی به کابل مواصلت نمود. در این وقت که لویه جرگه در کابل دائر شده بود، چون مردم هیچگاه در طیاره پرواز نکرده بودند، شاه امان الله از سه عضو لویه جرگه به انتخاب اعضای آن دعوت کرد تا بار اول در طیاره پرواز نمایند: محمد علی خان وکیل مشرقی همراه با محمد سرور خان پیلوت دوساعت چهل دقیقه به جلال آباد پرواز رفت و برگشت انجام داد؛ محمد عیسی خان وکیل جاغوری نیز همراه با شاه محمد خان پیلوت تا غزنی و شریندل خان وکیل شمالی با ابومحمد خان پیلوت تا جبل السراج پرواز کردند که این تحول موجب خشنودی و کلا

و نیز مردم گردید. (شرح مزید - وکیلی پوپلزائی: "سفرهای غازی امان الله شا..."، صفحه 250 تا 254)

در مورد اینکه چه تعداد برای تحصیل بطور کل اعم از ملکی و نظامی در آن عصر به روسیه اعزام شدند، متأسفانه جزئیات موضوع در دسترس نویسنده قرار ندارد و تنها عکسی در دست است که در آن جمعی از افسران افغان را در اتاق درسی نشان میدهد که بوسیله معلم روسی تدریس میگردند. درباره اسمای این افسران و تعداد دقیق شان و نیز رشته های مربوطه معلومات لازم تدارک نشد، لذا با نشر عکس تاریخی فوق بسنده میگرد.

قابل ذکر است که یکی از پیلوتهای آن دوره محمد عمرخان نام دارد که در روسیه تحصیل کرده بود و به شاه امان الله غازی ارادت خاص داشت. وقتی شاه در قندهار مصروف مقابله با قوای سقاوی بود و سقوط برای برای سرکوبی طرفداران شاه



امان الله به پیلوت مذکور هدایت داد تا از طریق هوا به بمبارد مناطق حامیان شاه بپردازد و نیز اوراق چاپی را به نفع رژیم در بین مردم از هوا پخش کند، اما محمد عمرخان پیلوت بمب

ها و نیز ورقه های اشتھاری را بجای های می ریخت که از هدف دورتر بودند. ریه تالی ستیوارت در کتاب "آتش در افغانستان" ضمن تذکار این حالات به یک رویداد دلچسپ دیگر اشاره میکند و می نویسد: «وزیر مالیه امان الله خان عمر پیلوت را به خانه خود دعوت کرد، وی میدانست که امان الله خان خیلی به طیاره نیاز دارد؛ میرهائش خان وزیر مالیه یک خریطه مملو از طلا را به عمر پیلوت نشان داد و گفت: اگر طیاره را به قندهار ببرید، همه این طلاها از شماست. عمر صرف یک دانه طلا را که در آن نام امان الله خان حک شده بود، گرفت و آنرا بوسید و باقی را رد کرد... عمر پیلوت طیاره را به ارتفاع بلند به مسیر قندهار پرواز داد که اگر تیل خلاص شود، بتواند باز هم به قندهار برسد. به اینصورت وی به میدان هوایی قندهار که منتظر وی بودند، فرود آمد...» (شرح مزید - ستیوارت، ریه تالی: "آتش در افغانستان"، ترجمه یار محمد کوهسار کابلی، پشاور، 1380، صفحه 164)

ه- اعزام شاگردان به ایتالیا:

هیئت سفارت فوق العاده افغانستان بریاست محمد ولی خان وقتی به ایتالیا سفر کرد و نامه شاه امان الله غازی و محمود طرزی وزیر خارجه را به پادشاه و وزیر خارجه آن کشور ضمن دیدار رسمی تقدیم کرد، آنها هیئت را صمیمانه پذیرفتند و با شناخت افغانستان به حیث یک کشور مستقل آمادگی خود را در ایجاد روابط سیاسی ابراز کردند و متن معاهده بین دولتین را در زمینه به امضاء رسانیدند که موجب خرسندی شاه افغان و حکومت افغانستان گردید. در معاهده ضمن برقراری روابط سیاسی همچنان حکومت ایتالیا موافقه کرد تا برای یک تعداد شاگردان افغان زمینه تعلیم در رشته های پیلوتی و تخنیک هوانوردی را فراهم نماید.

حکومت افغانستان پس از آنکه اولین میدان هوایی را در سالهای 1298 و 1299ش در کابل در دشت موسوم به "بلندآب" واقع در عقب ارگ شاهی (ساحه وزیر اکبرخان مینه موجود) ایجاد کرد، ب فکر خریداری طیاره و نیز تربیت پیلوتها و پرسونل تخنکی طیاره افتاد. حکومت ایتالیا حاضر گردید تا در تربیه پیلوتها کمک کند. به این اساس در سال 1300ش (1921) چند نفر افسرجوان نظامی را برای پیلوتی به ایتالیا فرستاد که یکی آنها محمد احسان خان بود که در سال 1303 (1924) بعد از ختم تحصیل موفقانه به وطن برگشت. در آنوقت شاه امان الله غازی دوبال طیاره از انگلستان و پنج بال از روسیه خریداری کرده بود که با ورود دوبال طیاره انگلیسی به میدان هوایی کابل، شاه اولین پیلوت کشور احسان خان را به رتبه غند مشری به حیث اولین قوماندان قوای هوایی مقرر کرد.

با آنکه در آنوقت یکنفر ایتالوی بنام "پیرنو" به جرم قتل عمدی یک پولیس افغان از طرف محکمه افغانی به اعدام محکوم شده و حکم در سال 1925 به معرض اجراء قرار گرفت، ترس از آن بود که اینکار موجب برهم خوردن مناسبات حسنه دو کشور شود، ولی حکومت ایتالیا از عکس العمل منفی اجتناب کرد و به روابط دوستانه بین دو کشور کما فی السابق ادامه داد. از آن بعد باز هم تعداد دیگر در رشته مذکور به ایتالیا فرستاده شدند.

یکی از جوانانی که در اواخر سال 1304ش (1926) برای تعلیم پیلوتی به ایتالیا فرستاده شد، عبدالرزاق خان بود که بعد ها به رتبه دگر جنرالی در زمان سلطنت محمدظاهر شاه به ریاست عمومی قوای هوایی و مدافعه هوایی افغانستان رسید و خدمات قابل ذکر در این ساحه برای کشور انجام داد. کتاب خاطرات دگر جنرال عبدالرزاق خان البته بعد از وفاتش تحت عنوان "افغانستان در جریان زندگی من" در 180 صفحه در سال 1384 در کابل چاپ شد و خدای بزرگ او را غریق رحمت

کند که با نوشتن این کتاب ضمن شرح بسا رویدادهای مهم دیگر که خودش شاهد و ناظر آن بوده معلومات مفید ارائه کرده است، از جمله یکی هم در مورد جریان سفر از کابل تا ایتالیا و برگشت بوطن بعد از ختم تحصیل میباشد که در آغاز کتاب بطور مقدمه گنجانیده و بیمورد نخواهد بود که در این ارتباط به ذکر قسمت های از آن با اختصار پرداخته شود:



محمد احسان خان پیلوت (نشسته در وسط) با دیگر اعضای قوای هوایی که تعداد بیشترین افسران در ایتالیا تحصیل کرده بودند. (متأسفانه به اسمای هریک از این گروپ دسترسی نیافتم. ممنون میشوم اگر کسانی به معرفی آنها پردازند.)

عبدالرزاق خان می نویسد: وقتی از مکتب فارغ شد، نمیدانست چه کند! روزی برای تماشای طیاره ها از دوربه میدان هوایی کابل رفت و افسر هوایی را با لباس رسمی اش دید، خوشش آمد و روز دیگر ضمن ملاقات یک افسر هوایی در یک دکان زرگری از او شنید که قوای هوایی در نظر دارد تعدادی جدید الشمول را در رشته هوایی جلب و به خارج جهت تحصیل اعزام دارد. فردای آنروز به قوماندانی هوایی رفت و در خواست داد و چون بکلوریا داشت، از امتحان شمول معاف و بعد از معاینات صحی مستحق پذیرش قرار گرفت؛ برایش لباس

از قبیل پیراهن، بوت، نکتائی و بکس داده شد و برای آمادگی رفتن به خارج برای یکماه آنها را با مسایل مهم زندگی از جمله طرز خوردن غذا با قاشق و پنجه و غیره آشنا ساختند. روز موعود سفر فرا رسید و از کابل به جلال آباد و از آنجا تا پشاور با موتر سفر کردند. از پشاور طبق معمول سوار "ریل" شدند و با گذشتادن سه شب و روز بالاخره به بمبئی رسیدند و آنها را در یک هتل نزدیک استیشن ریل جا دادند.

عبدالرزاق خان می نویسد: «در هتل نسبتاً قید بودیم و هیچ جای را دیده نتوانستیم، تا آنکه دو سه روز بعد ما را به کشتی انگلیسی بنام کشتی "گمنام" بردند و بیست و یک نفر ما را به کلاس دو جای داده و چهار نفر ما را به قسمت کلاس اول به قیمت کلاس دو قبول کردند. بالاخره کشتی با رسیدن شب به حرکت افتاد، اما چند روزیکه در آن سفر بودیم، فقط آفتاب را می دیدیم که از آب می برآید و به آن می نشیند تا آنکه به سودان رسیدیم. بفرمای توقفی که در سودان داشتیم بطرف کانال سویز حرکت کردیم، اما به نزدیک کانال که رسیدیم، کشتی ما از توقف دادند، زیرا دوسه کشتی دیگر از طرف مدیترانه بطرف بحر هند می آمد. پس فردایش اجازه عبور از کانال سویز داده شد و کشتی پس از هشت ساعت توقف در بندر اسماعلیه بطرف مدیترانه روان شد. بروز ششم از انبای سیسیلی - ایتالیا گذشت و بعداً به بندر "مارسی" فرانسه مواصلت کرد و سفر ما در کشتی به پایان رسید. در آنجا شخصی بنام محمد هاشم خان جگرن [یکی از پیلوت ها مشهور افغانی که قبلاً در ایتالیا تحصیل کرده بود] و نماینده هوایی بود، از ما پذیرائی کرد و ما را به هتل برد و گفته شد که باید همان شب به سوی ایتالیا حرکت کنید... به روم رسیدیم سکرتر سفارت عبدالحکیم خان شاه عالمی ما را از استیشن گرفت به هتل برد... بالاخره روز معاینات صحتی ما فرا رسید: روز اول معاینات صحتی برای ما

چیز عجیب بود، همه ما را در یک اتاق لچ کردند و وقتی طرف یکدیگر میدیدیم، می شرمیدیم... و در نتیجه این معاینات معلوم شد که از جمله پنج نفر ما برای پیلوتی مناسب نمیشدند و از آنرو آنها را برای شق تخنیک جدا کردند و بقیه را برای پیلوتی انتخاب نمودند.»

او در ادامه می افزاید که با عبدالحکیم خان بطرف "نابل" با خط آهن روان شدیم و به شهر "گزیته" نزدیک نابل که اکادمی هوایی در آنجا قرار داشت، رسیدیم و بعد ملاقات با جنرال موظف، افسری ما را به اتاقهای لیلیه اکادمی برد و ما را جابجا ساخت و لباس ها و وسایل مورد ضرورت را در دسترس ما قرار داد و روز بعد شروع به درس کردیم. برای چند ماه یک پروفیسور که به شمول فارسی به سیزده زبان دیگر آشنائی داشت، به ما درس زبان ایتالوی میداد که بعد از چهار ماه توانستیم با مکالمات این زبان آشنا شویم و تدریجاً توانستیم درسها را پیش ببریم. ما در سه سال هم درس نظری خواندیم و هم پرواز میکردیم و در سال آخر بیشتر با طیارات حربی پرواز میکردیم تا آنکه به اخذ دیپلوم موفق شدیم. قبل از اخذ دیپلوم جنرال ما را احضار کرد و ضمن تبریکی از فراغت گفت دیپلومهای شما از طریق سفارت ارسال میگردد و علاوه نمود که چون در مملکت شما انقلاب [اغتشاش] و جنگ داخلی در جریان است، اگر شما خواسته باشید میتوانید در اینجا و یا جاهای دیگر بکار شوید. ما گفتیم که بوطن می رویم و همه آماده حرکت بسوی وطن شدیم. خلاصه که باز ما را به کشتی که راهی هند بود، رسانیدند.

عبدالرزاق خان در خاطرات خود می نویسد: «اول خوش بودیم، ولی پسان دیدیم که همه ما را در یک اتاق انداخته که نه کلاس دارد و نه هم جای های تفریحی. به همین ترتیب در پانزده شانزده روزیکه در بحر بودیم، بسیار ناآرام بودیم. یک اتفاقی که

در آن تخمین سی و چند نفر را انداخته بودند، فقط دو چپرکت داشت که نوبت به کسی نمیرسید و تعداد زیاد ما بروی زمین میخوابیدند. یک تعداد کثیر ما در دراز چوکی هائیکه در بالای کشتی قرار داشتند، می نشستند و بالاپوش های خود در دور خود گرفته میخوابیدند... وقتی به بمبئی رسیدیم همه آرزو داشتیم که بمبئی را خوب ببینیم، ولی متأسفانه وقتی شب را تیر کردیم عصر همان روز ما را به کلاس سوم قطار آهن بطرف پشاور روان کردند. وقتیکه به پشاور رسیدیم، وکیل تجار را دیدیم تا با ما کمک مالی کند، اما او ابا ورزید. ما در پشاور به حالت عجیبی برخورداره بودیم: در کابل حبیب الله کلکانی پادشاهی میکرد و جنرال نادرخان در جنوبی بود. به جنرال نوشتیم که آنجا رفته و در عقب جبهه همراهی شان کمک کنیم، در جواب احوال دادند که چند روز صبر کنید عنقریب ما کابل را می گیریم.»

عبدالرزاق از بی سرنوشتی گروپ در پشاور ذکر میکند و می نویسد: عده ای از ما میخواستند به کابل بروند و عده دیگر آرزوی ماند درپشاور را داشتند. بین خود قرعه انداختیم و قرعه من برای رفتن به کابل برآمد و ناگزیر بودیم به دلیل جنگ از راه قندهار به کابل برویم. در قندهار صرف یک موتر لاری عسکری سقوی در اختیار بود که آماده حرکت بسوی کابل بود. کرنیل خود مختار سقوی موافقه کرد تا ما را در آن لاری جا دهد و بعد از مشکلات زیاد به کابل رسیدیم که مصادف با روزهای جشن بود. او می افزاید: «کرنیل خود مختار ما را در کابل در حصه منار علم و جهل از موتر پیاده کرد و گفت فردا ساعت یک بجه در همین جا حاضر باشید تا قوماندان هوائی را ملاقات کنید... فردا به ساعت یک بجه آمدیم و رفتیم قوماندان هوائی را دیدیم. ابو محمد خان را من از مکتب می شناختم، وضع خوب کرد و ما را نزد وزیر دربار شیرجان خان برد و

پس از آنکه او بما خوش آمدید و تبریک گفت، علاوه کرد که چند دقیقه صبر کنید امیر صاحب میخواید شما را ببیند. بعد از پانزده دقیقه برگشت و گفت: بیائید شما را امیر صاحب میخواید ببیند. رفتیم به کمپ امیر صاحب پیس رویش صف ایستادیم و قوماندان هوایی تیارسیت ولنگو گفته بعد از آن وزیر دربار گفت: امیر صاحب! همین جوانان را که می بینید، اینها بوقت امان الله خان رفته بودند برای تحصیل به فرانسه و ایتالیا، حالا فارغ التحصیل بوطن آمدند. چون جشن بود، آمدند شما را از نزدیک ببینند و تبریک بگویند. وی [امیر] یک کلاه "فُرس" و لنگی به سر و چین و پیراهن خامک دوزی و تنبان به تن داشت و با دیدن ما گفت: "امان الله خوب آدم بود؛ وزیر دربار چشم [جشن] است به اینها صد صد روپیه بتی!"، وزیر دربار ازین بانکنوت های اول که به چلند افتیده بود و در وقت امانی طبع شده و اما در وقت حبیب الله کلکانی آنرا یک مهر زده بودند، صد صد روپیه [افغانی] را داد. بعد از این رفتیم به منطقه جشن، هنور به آنجا نرسیده بودیم که دیدیم امیر حبیب الله سوار بر یک اسب نلغه و در عقب اش محافظانش از بین مردم گذشتند. مردم که وی را میدیدند، به تکرار صدا میکردند: "تخت و بخت ات برقرار پادشاه اسلام" و امیر در جواب میگفت: "جانک تان جور، جانک تان جور"». این بود شرح مختصر از خاطرات یک متعلم جوان حین یک سفر تعلیمی به خارج کشور و برگشت به وطن در آنوقت. (شرح مزید - عبدالرزاق خان، دگر جنرال: "افغانستان در جریان زندگی من"، کابل، 1384، صفحه 3 تا 36)

فصل نهم

بذل توجه به تاسیس مکاتب ابتدائیه

1 - اجباری بودن تعلیم در سطح ابتدائیه:

در اولین لویه جرگه که به حیث یک مرجع تقنینی کشور در زمستان 1301 ش در شهر جلال آباد دائر گردید و اولین قانون اساسی افغانستان تحت عنوان "نظامنامه اساسی دولت علیۀ افغانستان" را به تصویب رسانید، راجع به اجباری بودن تعلیم در سطح ابتدائیه تأکید بعمل آمد و این وظیفه بدوش حکومت گذاشته شد تا در تاسیس مکاتب ابتدائیه در سرتاسر کشور اقدام نماید. در ماده 14 مربوط "حقوق عمومی تبعۀ افغانستان" آمده است که: «امر تدریس بلکل آزاد است، مطابق نصاب معارف عمومی هر فرد عموماً بطور عمومی و خصوصی برای تدریسات مآذون و مجاز میباشند، اما اشخاص اجنبی به استثنای نفری که برای تعلیم استخدام میشوند، بداخل مملکت افغانستان به افتتاح و اداره مکاتب مجاز نیستند». همچنان در ماده 15 آن تصریح شده است که: «عموم مکاتب افغانستان زیر نظارت و تقطیش حکومت میباشند، حکومت بهمه اسباب و تدابیری که برای تربیۀ علمیه و ملییۀ همه تبایع افغانستان برسیاق انتظام و اتحاد میباشند، نظر دقت میگیرد، اما اصول تعلیمی که بامور اعتقادیه و مذهبیۀ اهل ذمه و افراد مستأمنه [مقصد از اهل هنود و یهودی ها است - کاظم] تعلق دارد، اخلال کرده نمیشود». به همین ترتیب در مبحث "مواد متفرقه" این قانون اساسی در ماده 68 تذکار گردیده که: «برای تبعۀ افغانستان درجه ابتدائیه تحصیل معارف حتمی و مجبوری است و درجات و تفرعات

آن بیک نظامنامه مخصوص تعیین یافته است که برطبق آن معمول میشود». (برگرفته از "نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان" چاپ دایره تحریرات مجلس وزراء، مورخ 8 حمل 1302)

به تاسی از مواد فوق الذکر قانون اساسی تأسیس مکاتب ابتدائیه در سرتاسر کشوریکی از وظایف مهم دولت بوده و باید در این راه اقدامات لازم رویدست گرفته میشد، اما در عمل تأسیس مکاتب مذکور با دو مشکل عمده روبرو بود: از یکطرف مردم بطور عموم از فرستادن فرزندان خود به مکتب ابا می ورزیدند و هنوز اذهان مردم بخصوص در اطراف و اکناف کشور برای اینکار آماده نبودند و اما از طرف دیگر فقدان معلمان و تهیه وسایل برای عام شمول ساختن این هدف بزرگ در دسترس قرار نداشت و باید این اقدام به تدریج نخست در کابل و بالترتیب به نقاط دیگر کشور صورت میگرفت. به همین سلسله وزارت معارف آن عصر کوشید تا حدتوان به تأسیس مکاتب ابتدائیه بخصوص برای پسران پردازد و اما مکاتب برای دختران با مشکلات زیاد مواجه شد که در مبحث مربوطه بعداً مورد بررسی قرار میگیرد.

از استاد وکیلی پوپلزائی (مرحوم) باید ممنون بود که در کتاب های مهم خود راجع به این موضوعات بطور مستند معلومات ارائه داشته و در غیر آن چون همه اسناد مهمه این دوره عمداً از بین برده شده بودند، مشکل بود درباره چیزی نوشت. وکیلی پوپلزائی می نویسد که: در سال 1302ش نظامنامه تدریسات ابتدائیه از طرف وزارت معارف افغانستان ترتیب یافت و پس از غور لازم در ماه میزان سال مذکور از طرف مجلس وزراء و سپس شورای دولت و تائید و منظوری شاه مرعی الاجراء قرار گرفت. اما قبل از انفاذ این نظامنامه برطبق دستور شاه امان الله غازی از سال 1298ش نظارت معارف (بعداً وزارت

معارف) به تأسیس مکاتب ابتدائیه پرداخت، چنانچه در سال 1299 در نظر بود تا تشکیل 41 باب مکتب ابتدائیه رویدست گرفته شوند که از جمله به تأسیس 6 مکتب در سمت مشرقی، یک مکتب در خان آباد، یک مکتب در تاشقرغان، یک مکتب در جبل السراج و یک مکتب در چخانسوربا تهیه معلمان و لوازم مربوطه تأسیس گردید. همچنان به قرارگزارش وکیلی پوپلزائی در نظر بود تا مکاتب ابتدائیه در محلات مربوط به شش گروهی شهر کابل به قرار ذیل تأسیس شوند: بنی حصار، شیوه کی، بتخاک، تره خیل، ده خداد، یکه توت، بی بی مهر و، ده سبز، ده یحیی، چهلستون، علاءالدین، ده فلندر، سرآسیاب، تنگی [سیدان]، ده بوری، مهتاب قلعه، تیبه، موسائی [موسهی]، چهار آسیاب، قلعه قاضی و مرغگیران. بر علاوه در نظر بود تا بنای سه مکتب عالی و چند مکتب مسلکی نیز بزودی گذاشت شود که البته بعداً از آنها به تفصیل صحبت خواهد شد. (شرح مزید: در صفحات متعدد از جمله صفحه 266، جلد اول کتاب "سلطنت امان الله شاه" و کتاب "فرهنگ کابل باستان"، تألیفات: وکیلی پوپلزائی)

به این اساس در جریان سالهای بعد بر تعداد مکاتب ابتدائیه در کابل و اطراف آن و همچنین در نقاط دیگر کشور از همه اولتر در اثر تقاضای مردمان محل تأسیس شدند که از شرح مزید هر یک در اینجا صرف نظر میشود، و اما جا دارد که از یک نظامنامه مهم در باره تشکیل "مکاتب خانگی" به تفصیل ذکر کرد:

2 - "نظامنامه مکاتب خانگی":

هدف اساسی تدوین و انفاذ این نظامنامه همانا بر آوردن هدف مندرجه ماده 68 قانون اساسی مبنی بر جبری بودن تعلیمات ابتدائیه بر تمام اتباع افغان در حدود سن معین بود تا از این طریق

قدم بقدّم اتباع کشور سواد خواندن و نوشتن را بیاموزند و نیز با فرایض پنجگانه اسلامی در نظر و عمل آشنا شوند. از آنجائیکه دولت به دلایل مختلف از عهده تعمیم این کار در تمام کشور بدر شده نمیتوانست، لذا دست به ابتکار مکاتب خانگی زد تا از راه سواد آموزی برای اطفال کشور را همه جا باز نماید. به همین هدف دولت نظامنامه فوق الذکر را با یک مقدمه نسبتاً طولانی در جمعاً 22 ماده تدوین و پس از توشیح شاه نافذ و مرعی الاجراء قرار داد. این نظامنامه که اساساً در اواخر 1301 نافذ گردید، بار دوم در ماه سنبله 1302ش در مطبعه وزارت معارف به طبع رسید که در مقدمه آن چنین آمده است:

«از آنجائیکه تمامت ترقیات دینیوی و سعادات آخرویه عالم بشریت مربوط به علم و دانش است و جمیع افراد بنی نوع انسان [چه] دانا باشند یا جاهل، عالم یا اُمی باشند، معترفند باینکه شناختن خدا و ترقیات دین و دنیا و نیل مقاصد آخروی بدون کسب علم و فن بکسی میسر نمیگردد و بمضمون "من لا معاش له لا معادله" از نداشتن علم و فن دوچار ذلت روزگار گشته برذواتیکه علم و معرفت ندارند، تحصیل [دسترسی به] اسباب زندگانی صعب و دشوار و اوشان به ذلت و نکبت و خواری گرفتار میگردند، لاجرم همچو اشخاص از حصول سعادات آخروی محروم مانده العیاذ بالله خُسر الدنیا و الاخره میشوند. برمصادق این مقال حضرت مقتدای ما حبیب قادر متعال جلت حکمة نیز در بسیاری جاها امت ناجیه خود شانرا به تحصیل علم و فن هدایت و ارشاد و همه شانرا در استحصال معارف عالیه تحریص و احکام نموده اند. ازین است که حضور شاهانه ما بغرض فراهم نمودن اسباب ترقی دین و دولت و تأمین معاملات و سعادات دنیوی و آخروی ملت نجیبه خودمان بیشتر و اولتر از همه تأمین مکاتب و مدارس را بصورت منتظم تصمیم نموده اطفال وطن عزیز مانرا بدون امتیاز حیثیت و

رتبه و حسب و نسب به ادخال مکاتب مجبور گردانیدیم، حتی باقتضای اشد ضرورت و احتیاج، عده از اطفال وطن را جهت کسب و جلب صنایع و حرفه و علوم و فنون جدیده که یگانه مایه ترقی امروز عالم بشریت است، بخارج اعزام فرمودیم.

اما از انجا که در تعمیم علم و معرفت و وسعت دائره ان شوق و شعفی بکمال داشته تصمیمی کرده ایم که باید کافه افراد تبعه افغانستان از زن و مرد و که و مه صاحب سواد و مالک قابلیت نوشت و خوان بوده از خیر کثیر علم بی بهره نمانند. اینست که تنها بوجود مکاتب رسمی اکتفا ننموده و مکاتب رسمی را بصورت فوری برای تعلیم عموم اطفال کافی ندانسته، تأمین مکاتب خانگی را نیز امر و احکام فرمودیم و وزارت جلیله معارف را مامور داشتیم براینکه امر تعلیمات را بدو قسمت منقسم سازد: یک قسمت همانست که اطفال قاعدتاً بقرار قوانین نظامنامه وزارت معارف جبراً برای استیفای دوره های ابتدائیه تعلیمیه در مکاتب رسمی داخل شده به تحصیل می گرایند. قسمتی دیگر اطفالیکه در مکاتب رسمی از طرف مدیر معارف بنا بر بعضی معاذیر از قبیل داشتن کدام مرض متعدی یا کلانی سن قبول نمیشوند و یا شمولیت شان در مکاتب رسمی مهلتی میخواهد، در هر محله و گذر و قریه و قصبه به نزد دانشمندان محلی به تحصیل و تعلیم مشغول گردند تا هم کافه اطفال از سعادت علم و معرفت بی بهره نمانند و هم زمانیکه در مکاتب رسمی ادخال کرده میشوند، سهولتی در طی مراحل تعلیمات شان دست دهد.

برای اجراء و اعمال این اراده مواد ذیل را قید فرمودیم:

1 - از آنجا که مقصد غائی اجازه فرمودن اینطور تعلیمات خانگی به عبارت دیگر اجازه فرمودن تأسیس مکاتب خانگی همین است که بهر وسیله از وسائل باید قاطبه افراد ملت نجیبه

افغان از خورد تا کلان همین قدر خواننده و نویسنده گردند که بتوانند جراید وطنیه و اشتهارات و اعلانات معتاده را خوانده از مفاد آنها مسبوق شوند و در تحریر یک رقعہ یا یک مکتوب از احتیاج شخص دیگر برآیند، بناءً علیہ پروگرام تعلیم خانگی صرف به سه مضمون دینیات، فارسی [دری] و تحریر انحصار یافت.

2 - فی الواقع باید همان کتب دینیات و فارسی تدریس شود که در مکاتب سائره رسمیه از طرف وزارت جلیله معارف احکام فرموده شده است. هرگاه کتب مزبور بدست نیاید، جائز است که از کتب فارسی قاعده بغدادی، پنج کتاب بدون محمود نامه، گلستان، بوستان، اخلاق محسنی، انوار سهیلی، جراید وطنیه اشتهارات عامه تدریس شود. کتب مزبور نه تنها لفظاً تعلیم شود، بلکه باید از مدعا و مقصود بیانات آنها نیز متعلمین محظوظ گردند.

3 - تحریر فارسی یعنی حسن خط و املاء باید توأم با قرائت کتب آغاز شود.

4 - در دینیات باید احکام و مسائل ارکان خمسہ اسلام را از توحید و نماز، روزه، زکاة و حج از فرایض و واجبات و سنن و آداب و مکروهات و مفسدات بقدریکه برای یک فرزند مسلمان لازم است، علماً و عملاً یاد داده شود.

5 - حد تکمیل این مکاتب خانگی همین قدر هست که اطفال برخوردارند کتب متوسط و مکتوبات و جراید و اعلانات مقتدر گشته در تحریر مکتوبات لازمه محتاج بغیر نباشند و در دینیات بمسائل مسلمانی علماً و عملاً بدانند.

6 - تحصیل حدود مزبور در فارسی و دینیات و تحریر جبری و لازمی است تا متعلمین میتوانند که بعد از اكمال حدود مزبور

به تحصیل دیگر مضامین و علوم قرار خواهش خود شان نیز بپردازند.

7 - چونکه این طور تعلیمات در مکاتب خانگی تحت تعلیمات ابتدائیه می آید، بناءً علیه تعلیم مزبور نیز حکم اجباری را دارد.

8 - هروقتیکه در مکاتب ابتدائیه رسمی لزوم گرفتن اطفال احساس شد، از همین اطفالیکه در مکاتب خانگی به تحصیل مصروفند و سن و سال شان مساعد باشد، گرفته خواهد شد و تأسیس این مکاتب سکنه در وسعت دائره مکاتب ابتدائی رسمی وارد نخواهد کرد.

9 - ساعت تعلیم در مواسم گرم از وقت طلوع آفتاب تا دو سه نیزه بلند شدن آفتاب یعنی تقریباً از شش الی هشت و نیم بجه و در مواسم سرد از سه نیزه بلند شدن آفتاب تا زوال یعنی تخمیناً از 9 الی 12 بجه میباشد، بعبارت دیگر وقت تعلیم در تابستان دونیم ساعت و در زمستان 3 ساعت میباشد. باید هر قدر اطفالیکه در خانه های خود بوده در مکاتب شمولیت ندارند، در قریب ترین مساجد خود شان در اوقات مذکوره اجتماع نموده و دانشمندان همان قریه که از عهده تعلیم برآمده بتوانند، بتدریس بپردازند.

10 - علاقه داران و قریه داران در قریه جات و کلانتران در محلات شهر مؤظف اند که در حاضر بودن اطفال و سرگرمی معلم ها در تعلیم شان مراقبت و مواظبت نمایند.

11 - در صورت عدم اعتنای پدران و اولیای اطفال در فرستادن بچه های شان به تعلیم، قریه داران بعلاقه داران و کلانتران بقوماندانی اخبار کنند و علاقه داران و قوماندانها مبلغ یک سنار (یعنی دو پیسه) از پدر یا ولی که در فرستادن پسرش اغفال کرده در صورت عدم عذر معقول بصورت جریمه نقدی گرفته تحویل خزانه نموده و رسید آنرا بمدیریت معارف ولایت و

حکومتی مربوطه خود روانه دارند. حکم این ماده بعد از شش ماه از تاریخ نشر اعلان هذا اجراء می یابد.

12 - اگر در بین زمانیکه وقت تعلیم مکاتب خانگی معین شده، طفلی بدون عذر در شهر بکوچه ها و در قریه جات برسرزمین ها بیکار و عاطل دیده شد، قریه داران همان قریه مسئول میشوند.

13 - مدیر معارف برای باخبری قایم داشتن تنظیمات لازمه این نوع تعلیمات خانگی در اوقات ضروری در مکاتب مزبور گردش میکند.

14 - برای تفتیش مکاتب خانگی در هر سال یک هیئت تفتیشیه از نایب الحکومگی ها و حکومتی های اعلی و حکومت های کلان تعیین میشوند و در هر حکومتی حکام و علاقه داران همان محل نیز باین هیئت شمولیت ورزیده امتحان تعلیم شاگردان مکاتب هر موضع را ذیلاً میگیرند و از نتیجه تفتیش از طرف نایب الحکومگی یا حکومت اعلی یا حکومت کلان برای معلمانی که تعداد اکثریت عظیمه شاگردان شان در امتحان فایق ظاهر شود، از طرف هیئت مفتشین بسه درجه اول 750، دوم 500 و سوم 250 روپیه انعام نقد عطا میشود.....

15 - اشخاصیکه معلمین خصوصی برای اطفال خود معین میکنند، این تعیین شان صرف در صورتی جائز و ممکن است که اطفال شان بنابر بعضی معاذیر از قبیل داشتن کدام مرض متعدی یا کلانی سن در مکاتب ابتدائیه رسمی قبول نشده باشند و یا شمولیت شان در مکاتب رسمی مهلتی بخواهد.

16 - مدیر معارف هر ولایت مامور است بر اینکه ملاهای قریه جات و محلات را یعنی معلمان مکاتب خانگی را نزد خود جمع نموده و ایشان را از طرز و اسلوب تعلیم باین نوع تفهیم کند که جمیع طلاب متعلقه خودها را بصنوف متعدد تقسیم نمایند یعنی

بچه هایی را که در کتاب درسی باهم معادلند، یک صنف و آنهائیکه در دیگر کتب مساوی اند، بصنف دیگر تشکیل بدارند و در تعلیم املاء و حسن خط همگان را یکجا مصروف دارند.

17 - معلمانیکه درین گونه مکاتب خانگی تعلیم میدهند، از ولی شاگرد خود برای اداره و معاش خویش ماهانه یک قران نقد و یا بقیمت آن جنس گرفته میتوانند. تادیه این ماهانه مطابق برضای معلمین و اولیای اطفال متعلق است که بصورت ماهانه و یا اقساط سه ماهه و یا بوقت فصل پرداخته شود.

18 - کلانترها و قریه دارها و علاقه دارها در رسانیدن وظایف مستمره مزبوره برای معلمان مکاتب خانگی باید بکمال مراقب و مواظب باشند.

19 - علاقه دارها با قریه دارهای متعلق خود راجع به جمع نمودن اطفال منتظم داشتن امورات خارجیه این مکاتب مشاوره و مذاکره نموده صورت های مفیده که لازم دانند، بمدير معارف اخبار کنند.

20 - حکام هر ولایت به تشویق و ترغیب اهالی بتأسیس کردن مکاتب خانگی مؤظف بوده خود شانرا مسئول بدانند.

21 - احکام این نظامنامه اولاً در ولایت کابل تطبیق میشود. بعد از تجربه تعمیم مکاتب خانگی این ولایت وزارت معارف تطبیقات و اجراء آنرا در دیگر ولایات و حکومت ها نیز تعمیم میکند.

22 - برای گذاشتن این نظامنامه بساحه اجراء علاوه بر نظامنامه های دولت، اراده میفرمائیم و وزارت معارف به اجرای این نظامنامه مامور است. مهر: امیرامان الله غازی

3 - تطبیق قوانین و تفتیش اجراءات مسئولان امور:

"حاکمیت قانون" - یگانه کتابی است که بقلم شاه امان الله غازی از جریان امور تفتیش ولایت قندهار نوشته شده و در آنوقت به چاپ رسیده و حبیب الله رفیع محقق افغان این کتاب را با نوشتن یک مقدمه و تصحیح و تعلیقات در سال 1378ش باز نشر کرده است. رفیع در مقدمه خود در آغاز این کتاب می نویسد: «امان الله خان با خلوص زیاد میخواست که در کشور حاکمیت قانون به وجود آید، لذا برای تمام ابعاد زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور نظامنامه ها را بوجود آورد. برای تعمیم و تکثیر نظامنامه ها علاوه بر اینکه نظامنامه ها را وقتاً فوقتاً به شکل کتاب نشر میکرد، روزنامه "ابلاغ" را به همین منظور در سال 1300ش (1921) تأسیس کرد و در آن قوانین و نظامنامه ها را نشر میکرد و نسخه های آنرا در مناطق مختلف و معین شهر کابل بردیوار ها می آویختند تا مردم قوانین جدید را بخوانند. برای اینکه استفاده ازین نشریه ها بیش از پیش عامتر و ساده تر گردد، برای کسانی که از خواندن متن این روزنامه عاجز بودند، اشخاصی را مقرر کرد تا در اوقات معین هفته در محلات مختلف شهر برای مردم قوانین و نظامنامه ها را بخوانند و تشریح کنند و مردم را از محتویات قوانین با خبر سازند و بر آگاهی آنان بیفزایند.»

او در ادامه می افزاید که: «با وجودی که تمام قوانین و نظامنامه ها به ولایات گسیل میشد، شاه شخصاً برای نظارت از چگونگی تطبیق قانون پروگرام هایی را نیز رویدست گرفته بود که تحت نظر شخص شاه به ولایات و نایب الحکومگی ها هیئت های تفتیش میرفتند، کارهای مامورین و کارکنان دولت را در چوکات قوانین و نظامنامه ها تفتیش و کنترل میکردند و گزارش کارشان را بحضور شاه تقدیم میداشتند و شاه آنرا به دقت ملاحظه میکرد. گاه گاهی شاه شخصاً دفاتر را میدید و بعد از علم آوری کامل مجلس عام دائر می نمود و در آن مامورین

صادق را مکافات و مامورین متخلف و استفاده جو را مجازات میگرد.»

علیحضرت امان الله خان به ولایات شمالی، مرکزی، شرقی و جنوب شرقی کشور شخصاً با هیئت های معیتی خود چنین سفر ها را انجام داده که جریان بررسی و گزارشهای مربوطه در جراید و کتب آنوقت نشر شده اند. شاه به سلسله همین سفرها در سال 1304 ش یک سفرسی و پنج روزه به قندهارکرد و از امور آن ولایت بدقت تفتیش نمود که جریان بررسی خود را از هریک از ادارت مختلف آن ولایت از جمله امور معارف آنجا به تفصیل در کتاب "حاکمیت قانون" درج و نشر کرده است. "تفتیش مدیریت معارف" یکی از فصول این کتاب است که تقریباً 30 صفحه را در بر میگیرد. از ورای این گزارش مبسوط معلوم میشود که تا آنوقت در قندهار چندین مکتب رسمی ابتدائیه فعالیت داشت که اکثر آنها از صنف اول تا صنف پنجم ابتدائیه سال بسال ارتقا کرده بودند و شاه با هیئت معیتی خود از سویه درسی شاگردان تا سویه معلمان، محلات مکتب ها، اتاقهای درسی و وسایل و لوازم آنها، اداره مکتب و دیگر امور به دقت بررسی و واری نمود و به کسانی که در کار خود موفق و ابراز شایستگی کرده بودند، انعام و بخشش و برعکس اغفال کنندگان را با جزاهای تنبیهی متوجه مسئولیت های شان ساخت. شاه وقتی به مشکلات معارف آنجا پی برد و نواقصی را در کار مشاهده کرد، در اصلاح آن هدیایات لازم و عملی داد، طور مثال وقتی دید محل درس و مکتب در جای مناسب و مطابق به گنجایش شاگردان نیست، فوراً محل دیگر دولتی را برای آن تخلیه کرد و یا اینکه وقتی نام یک مکتب با نام شاگردان اهل هنود مسمی شده بود، فوری هدایت داد تا برای جلوگیری از تبعیض نام دیگر بر آن مکتب گذاشته شود. همچنان او شخصاً به یکی دو مکتب ابتدائیه آنجا رفت و ضمناً از بعضی

شاگردان در خواندن و نوشتن و نیز معلومات دینی امتحان گرفت و نتیجه را به معلم و اداره مکتب و مدیریت معارف ابلاغ نمود و آنها را متوجه مسئولیت های شان ساخت و احکام لازم در بهبود سوئیۀ شاگردان و معلمان و حتی شیوه های تدریس شان صادر نمود.

مطالعه این کتاب برای کسانی که در جزئیات امور دوایر مختلف آن وقت علاقمند باشند، بسیار دلچسپ است که در اینجا به دلیل طوالت کلام از ذکر جزئیات صرف نظر میشود و تنها با این نکته بسنده میگردد که شاه امان الله عاشق انکشاف معارف بود و شخصاً بدون اطلاع قبلی سری به مکاتب شهر کابل میزد و از شاگردان و مسایل درسی شان خیر میگرفت. اما در کشوری که در آن تعداد باسواد ها بسیار بسیار اندک و برعکس اکثریت قاطع مردم از نعمت خواندن و نوشتن محروم بودند، انکشاف معارف آنهم در سطح همگانی کار یک روز، یک و یا چند سال نبود، بلکه وقت و زمان کار داشت که باید قدم بقدم اما با جدیت پیش میرفت و شاه امان الله غازی از همه بیشتر خود را وقف این ساحه کرده بود و در هر بیانیه خود به رفتن اطفال به مکتب تا حد تضرع تأکید میکرد.

فصل دهم

تأسیس مکاتب عالی جدید

1 - تأسیس مکتب امانیه زیر نظر استادان فرانسوی:

قبل از آنکه در مورد تأسیس این مکتب پرداخته شود، لازم تا نگاهی به روابط جدید سیاسی و فرهنگی افغانستان بعد از اعلام استقلال کشور با دولت فرانسه انداخت، با این شرح: بعد از سال 1821 دو نفر فرانسوی بنام های "ژان فرانسوا الارد" و "ژان باتیست وینتورا" که در "فارس" (بعداً ایران) کار میکردند حین بازگشت به فرانسه از راه کابل، پشاور و لاهور عبور نمودند. در مسیر راه با نواب جبار خان حکمرانی لغمان آشنا و دوست شدند. چندی بعد، آنها با دو تن از دوستان شان "اوگوست-کلود کورت" و پاولو اویتنیل" در لاهور یکجا گردیدند. آنها نیز به نوبت از افغانستان عبور کردند. خاطرات اوگوست-کلود کورت از اولین چشم دیده‌ها به زبان فرانسوی راجع به افغانستان به شمار میرود. بعداً "ژان پول فییری" - افسر شکاری افریقا از این منطقه در سال 1845 عبور کرد و جریان سفر خود را در سال 1856 به نشر سپرد. این در حالیتیست که "جیمز دارمیستینر" - یک استاد کالج فرانسه 7 ماه در افغانستان اقامت کرد و در سال 1888 "نامه های هند در مسیر افغانستان" و نیز "ترانه های مردمی افغانها" را چاپ کرد سپس "گوبینو" در ضمن نشر اخبار آسیا مقاله "عاشقان قندهار" را نوشت. در عین حال افغانها نیز به فرانسه علاقمند شدند، چنانکه سیدجمال الدین افغان بین سالهای 1883 الی 1887 در پاریس زندگی

میکرد و یک روزنامه را انتشار میداد و نیز با "ارنیست رینان" در صفحات روزنامه "انترانسیزان" به مباحثه میپرداخت.

طوریکه قبلاً نذکر رفت، افغانستان در سال 1919 پس از اعلام استقلال کامل خود به اعزام یک هیئت سیار "سفارت فوق العاده" بریاست محمد ولی خان به یک تعداد کشور های اروپائی پرداخت تا در مورد برقراری روابط سیاسی با آن کشور های اقدام نماید؛ از جمله یکی هم کشور فرانسه بود که از هیئت استقبال نیک کرد و رئیس جمهور فرانسه "الکساندر میلراند" و رئیس شورا "ریماندر پوانکاری" هیئت را پذیرفت و ضمن برسمیت شناختن افغانستان به حیث یک کشور مستقل به امضای یک معاهده دوستی و همکاری بین دولتین پرداختند که این معاهده بتاريخ 8 ثور 1301 ش (28 اپریل 1922) در پاریس به امضا رسید که برطبق آن روابط سیاسی به سویه سفرای بین دو کشور آغاز گردید. در همین وقت دولت فرانسه از "الفرد فوشی" شرق شناس و باستان شناس فرانسوی که در کلکته مصروف امور موزیم بود، خواست تا به کابل برود. او به تاریخ 10 ماه می سال 1922 به کابل رسید و در راه برقراری روابط فرهنگی بین دو کشور نقش مهم بازی کرد و در عین زمان توانست امتیاز حفریات باستان شناسی را برای مدت 30 سال در افغانستان بدست آورد.

نمایندگی های هر دو طرف در هر دو کشور مستقر گردیدند : وقتی محمود طرزی به حیث سفیر در فرانسه تعیین گردید و به تاریخ 14 اگست 1922 به شهر مارسیل رسید، اولین کارش خریداری یک عمارت برای سفارت افغانی بود (در شماره 57 جاده هانزی مارتین). موریس فوشیت، نماینده فرانسه به تاریخ 16 سپتمبر 1923 به کابل مواصلت کرد و سفارت آن کشور را در یکی از قصر های قدیمی شهر کابل باز نمود. به این اساس روابط فرهنگی بین دو کشور بخصوص در ساحه معارف آغاز

شد و از ماه اکتوبر سال 1921 به بعد یک گروپ از 35 جوان افغانی جهت تحصیل به فرانسه اعزام شدند که از اینطریق تهداب اولین روابط فرهنگی گذاشته شد. در سال 1927 فرانسه یک قسمت از مقر نمایندگی آن کشور در کابل را برای اعمار مکتب تلگراف به دولت افغانستان واگذار نمود و سپس در تاسیس پسته خانه، تلگراف و تیلیفون سهیم گردید.

این روابط استثنایی با بازدید رسمی شاه امان الله و ملکه ثریا که از 26 جنوری (6 دلو 1306ش) آغاز و تا 8 فیبروری 1928 برای مدت 13 روز دوام کرد، با پذیرائی شاندار از شاه و ملکه چه در پاریس و چه در لیون به اوج خود رسید که شرح مفصل آنرا و کیلی پولزائی در کتاب "سفرهای غازی امان الله شاه در دوازده کشور آسیا و اروپا به تفصیل بیان کرده است. (برای شرح مزید دیده شود: صفحات 68 تا 84 آن کتاب)

به تاسی از روابط نیک سیاسی و فرهنگی بین دو کشور در سال 1301ش (1922م) شاه امان الله به پیروی از نظریات محمود طرزی که در آنوقت وزیر خارجه بود، به فکر تاسیس یک نهاد دیگر تعلیمی "نمونوی" بنام "امانیه" افتاد. به دلیل مشکلات محل برای این مکتب در شهر کابل در اوایل ماه جدی 1301ش تصمیم بران شد تا ارگ جیل السراج که محل خوش آب و هوا و وسیع بود، برای این مکتب جدید التاسیس اختصاص یابد و 300 نفر شاگرد به آنجا انتقال و بطور ليله تحت نظر منتظمان و اداره مربوطه به درس آغاز نمایند. برطبق دستور شاه تمام مخارج شاگردان اعم از لباس و خوراک و کتاب و غیره در آنجا از طرف دولت تهیه میگردید. اما پس از مدت یک ماه به دلیل دوری فاصله و فقدان وسایل لازم رفت و آمد و دور شدن اطفال خورد سال از فامیل این تصمیم تغییر کرد و شاه امان الله غازی به وزارت مالیه و داخله که در یک عمارت در جوار سلامخانه خاص (بعداً مبدل به سینمای کابل) قرار داشت، امر کرد تا آن

وزارت ها در داخل ارک در عمارت حرمسرای شاهی و کوتی باغچه نقل مکان کنند و عمارت شانرا برای مکتب امانیه تخلیه نمایند. مکتب مذکور سر از تاریخ 5 دلو 1301ش (24 جنوری 1923) به همین محل جدید شروع به فعالیت کرد.

این مکتب پس از امضای معاهده دوستی با دولت فرانسه به این منظور تأسیس شد که شیوه درسی آن مطابق به اصول درسی فرانسه و به رهنمائی معلمان فرانسوی پیش برده شود و حتی از همان آغاز در نظر بود که بعضی مضامین بخصوص مضامین ساینس به زبان فرانسوی و در صنوف بالاتر همه مضامین به آن زبان تدریس شوند تا شاگردان این مکتب بعد از فراغت بدون مشکل بتوانند در پوهنتون های فرانسه به تحصیلات عالی بپردازند. به همین مقصد قبلاً از حکومت فرانسه تقاضا شده بود تا چند نفر معلمان را برای تدریس و تنظیم امور این مکتب به کابل بفرستند. گروپ اول این معلمان مقارن همان وقتی به کابل رسیدند که مکتب از جیل السراج دوباره به کابل انتقال نموده بود (دلو 1301ش). وزارت معارف تحت رهنمائی معلمان فرانسوی پروگرام درسی مکتب را ترتیب داد، طوریکه دوره های درسی به ابتدائیه (پنج سال)، دوره ثانوی اول یعنی رشديه (چهار سال) و دوره ثانوی دوم - اعدادیه (سه سال) را در برمیگرفت. ساعات درسی هفته وار در آن مکتب 27 ساعت در فصل تابستان و 24 ساعت در زمستان بود. تدریس و لوازم مربوطه مجانی و همه مصارف پیشبرد امور از جانب دولت پرداخته میشد، همچنان مصارف اعاشه و اباته و سفر استادان فرانسوی را دولت افغانستان متقبل گردیده بود.

پس از تأسیس و آغاز بکار مکتب سفیر فرانسه مقیم کابل بتاریخ 3 دلو 1302ش (23 جنوری 1924) به آن مکتب رفت و ضمن یک بیانیه مختصر خطاب به مدیر و معاون فرانسوی مکتب

چنین گفت: «مدتی بود که میل داشتم از این مؤسسه دیدن کنم و از طریق تعلیم آن و نتایج حاصله معلومات حاصل نمایم و من باور دارم اطفالیکه توسط شما مدیر و معاونین صمیمی فرانسوی "موسیو ژرار" [مدیر مکتب] و "موسیو فیورن" [معاون] و زحمات معاونین تان قاری عبدالرسول خان و سعی و کوشش معلمین افغانی و ایرانی که به شما عملاً کمک میکنند، تربیت شوند، پس از اختتام درس خود در کابل میتوانند در دارالعلوم [پوهنتون] های فرانسه تحصیلات خود را دوام داده به پایان برسانند. البته این را هم باید مقصد خود قرار دهید تا آنکه به منتهی درجه برای افغانستان مفید بوده بآن دولت معظمه تأثیر کمک خود را در تربیت جوانان این مملکت اثبات نمایند.» (وکیلی پولزائی: "سلطنت امان الله شاه"، جلد دوم، صفحه 52)

از آنجائیکه سلطنت شاه امان الله غازی در اواخر سال 1307ش در اثر اغتشاش سقوی سقوط کرد، شاگردان این مکتب در آنوقت توانسته بودند صرف تا دوره رشديه (ثانوی اول) ارتقا کنند و اولین دوره فارغان آن چند سال بعد موفق به اكمال دوره مکتب گردیدند. در دوره 9 ماهه سقوی همه مکاتب مسدود شدند و بعد وقتی محمد نادرشاه به سلطنت رسید، در فکر باز کردن مکاتب افتاد تا آنکه در سال 1310ش (1931م) مکتب امانیه بازگشائی شد و اما به نام "لیسه استقلال" مسمی گردید. قابل ذکر است که تا سال 1965 این مکتب در همان محل و در همان عمارت قدیمی بکار تدریس ادامه داد و صدها شاگرد به سوبه بکلوریا از آن فارغ شدند که از جمله شاگردان اول نمبر تا سوم نمبر شعبه ریاضی و فلسفه بطور معمول به مصرف حکومت فرانسه برای تحصیلات عالی در رشته های مختلف به آن کشور اعزام می شدند.

در سال 1965 آقای پومپیدو رئیس جمهور فرانسه حین سفرشان به کابل سنگ تهادب عمارت جدید لیسه استقلال را گذاشت که

بر علاوه اتاقهای درسی، دیگر ملحقات تعمیر جدید مشتمل بر یک مرکز فرهنگی فرانسه و اتاقهای مجلس، اتاق کنفرانس، سالون نمایش ادیتوریم، اتاقهای سمعی و بصری برای آموزش زبان فرانسوی، لابراتوارهای کیمیا فزیک و بیولوژی، کتابخانه، میدان های ورزشی و یک حوض میباشد. در سال 1352ش (1973) ساختمان جدید لیسه استقلال تکمیل و در سال 1974 م (دوره جمهوری شهید محمد داؤد) افتتاح گردید. در آن زمان این لیسه دارای 2383 شاگرد و 31 معلم فرانسوی بود.

پس از سال 1985 در دوران رژیم کمونیستی روابط میان فرانسه و افغانستان درحالت تعلیق قرارگرفت و معلمان فرانسوی افغانستان را ترک کردند و یک تعداد زیاد معلمان مجرب افغان نیز مجبور به مهاجرت گردیدند. متعاقباً در دوران جنگ های داخلی در کابل و دوره طالبان این لیسه قسماً تخریب شد و سلسله ای درسی آن برهم خورد. تا آنکه بازسازی آن در جنوری سال 2002م آغاز گردید که سه ماه را دربر گرفت و با شروع سال تعلیمی در ماه حمل 1371ش (مارچ 2002) بار دیگر دروازه این لیسه بروی شاگردان باز شد.



نمای لیسه استقلال پس از 2002

2 - تأسیس مکتب امانی - زیر نظر استادان جرمنی:

در باره روابط افغانستان و جرمنی باید گفت که اساساً علایق جرمنی به افغانستان در گذشته از دشمنی و رقابت های سیاسی قدیمی و تاریخی آنها با انگلیس ها ریشه میگیرد که به دلیل اهمیت استراتژیک افغانستان در جوار هند برتانوی و روسیه تزاری دولت جرمنی خواست روابط خود را با افغانستان برقرار و دوستانه سازد و توجه زعمای افغانستان را به خود جلب نماید. مردم افغانستان نیز به جرمن ها به حیث رقیب و دشمن انگلیس ها بسیار خوشبین بودند. اولین جرمن که در افغانستان بطور خصوصی سفر کرد و با امیر عبدالرحمن خان دیدار داشت و حاضر به خدمت در افغانستان گردید، "گیب هارد فلاشر" بود. او در فابریکه ذوب آهن "کروپ" در کشورش کار میکرد و از طرف امیر به حیث انجنیر در "ماشینخانه کابل" برای ساختن توپ و دیگر اسلحه گماسته شد. این شخص وقتی در سال 1898 راهی یک سفر به هند برتانوی بود، بطور مرموز به قتل رسید که گفته میشود این کار از طریق انگلیس ها صورت گرفته بود. بعداً در جریان جنگ عمومی اول (1914 - 1918) یک هیئت مرکب از نمایندگان اطریش، جرمنی و دولت عثمانی مشهور به "هیئت نیدرمایر" به کابل آمدند تا توجه امیر حبیب الله خان سراج را به حمایت از کشور های خود جلب نمایند، ولی امیر به نفع انگلیسها با دلایلی چند ترجیح داد تا موقف بیطرفی را در جنگ حفظ نماید و هیئت بدون نتیجه مجبور به برگشت گردید.

پس از اعلام استقلال کامل کشور و اعزام هیئت "سفارت فوق العاده" به کشورهای اروپائی، وقتی هیئت میخواست از مسکو بصوب جرمنی عزیمت کند، نخست ویژه برای هشت نفر عضو هیئت داده شد و اما وزارت خارجه جرمنی فوری ویژه ها را باطل کرد و هیئت ناگزیر از مسکو به تاشکند برگشت و مدت

تقریباً یک سال در آنجا به امید ویژه انتظار کشید، تا آنکه ناگزیر از تاشکند به پولند رفت و از آنجا توانست به جرمنی برود. اینکه چرا این مشکل در آغاز کار به وجود آمد، آدامک دلیل آنرا چنین شرح میدهد: هدف مسافرت هیئت افغانی در جرمنی برقرار ساختن روابط سیاسی و تجارتی با آن کشور بود. محمدولی خان همچنان تلاش میکرد تا متخصصان جرمنی را در پروژه های مختلف انکشافی افغانستان بکار بگمارد، اما سکرتر وزارت خارجه جرمنی طی یک یادداشت نوشته بود که انکشاف روابط تجارتی با افغانستان از حد زیاد مطلوب است، مگر نباید از نظر دور داشت که برتانیای به این اقدام ما به نظر شک و تردید خواهد دید و به پیمان بین انگلیس و جرمنی صدمه و لطمه خواهد زد و در یادداشت دیگر بتاریخ 16 فیروری 1921 آمده بود که سفر گماشتگان سیاسی افغانستان به جرمنی درین فرصت حساس مطلوب نیست، زیرا موقف سیاست عمومی جرمنی آنرا مجاز نمیداند. (برای شرح مزید دیده شود - آدامک، لودویک: "افغانستان در نیمه اول قرن بیست"، ...، صفحه 86 - 87)

بهرشکلی که بود محمد ولی خان به جرمنی رسید و اعتماد نامه خود و نامه شاه مان الله غازی را به رئیس جمهور جرمنی "فریدریک ایبرت" و همچنان نامه محمود طرزی را به وزیر خارجه جرمنی تقدیم کرد که در آن نامه ها از برقراری روابط فرهنگی، بخصوص اعزام شاگردان افغان جهت تحصیل به جرمنی، تأسیس یک مکتب زیر اداره جرمن ها در کابل و استخدام انجیران و تکنیشن ها و معلمان جرمنی در افغانستان و خریداری بعضی سامان و لوازم صنعتی از آن کشور ذکر شده بود. اما حین مذاکرات هیئت با اولیای امور جرمنی از برقراری روابط سیاسی عاجلاً بحث رسمی در میان نیامد و آن موکول به آینده شد که آنها بعد از یک سال به شکل دیگر با

اعزام یک نماینده غیرسیاسی بنام "داکتر فریتس کروبا" به کابل (دراواخر سال 1923 و شروع 1924م) روابط فرهنگی بین افغانستان و جرمنی نخست با اعزام شاگردان افغان به آن کشور و ورود انجنیران و تکنیشن های آنها به افغانستان آغاز گردید. با تأسیس مکتب "امانی" در کابل بوسیله جرمن ها قدم مهم در روابط فرهنگی و سپس سیاسی افغانستان با جرمنی گذاشته شد و پس از آن با سفر شاه امان الله غازی و ملکه ثریا به جرمنی از 3 تا 19 حوت 1306 (22 فبروری تا 10 مارچ 1928) و استقبال بسیار گرم آنها، روابط بین دو کشور در آنوقت به اوج خود رسید و قراردادهای متعدد در زمینه های صنعتی و تجارتی بین دو کشور عقد گردید. (شرح مزید- وکیلی پولزائی: "سفرهای غازی امان الله شاه به..." صفحه 93 تا 115)

البته پس از سقوط رژیم امانی و بعد از یک وقفه 9 ماهه در زمان سقوی، باردیگر این مناسبات در دوره سلطنت محمد نادر شاه از سر گرفته شد و تا امروز مستحکمتر گردید، مخصوصاً وقتی جرمنی در جنگ دوم به شکست مواجه شد و موضوع اخراج فوری جرمن های مقیم افغانستان را متحدین تقاضا داشتند، حکومت افغانستان آنها را تحت ضمانت جدی به کشور شان بسلامت باز گردانید و نگذاشت که آنها بدست دشمنان شان اسیر گردند، اینکار بر تشنید روابط دوستانه بین دو کشور بطور قابل ملاحظه افزود که با گذشت هر سال بیش از پیش تقویه شد.

بر مبنای همین روابط نزدیک بین دو کشور مکتب امانی سومین مکتب رسمی افغانستان است که بتاريخ 26 حمل 1303ش (15 اپریل 1924م) به تاسی از اهداف معارف پرورانه شاه امان الله غازی به همکاری استادان جرمنی در شهر کابل تأسیس گردید. بنیانگذار این مکتب اصلاً یک استاد مجرب آلمانی بنام "داکتر والتر ایفان" است که بر طبق هدایت شاه امان الله غازی برای اینکار استخدام گردید. موصوف پس از عقد یک قرارداد

با وزارت مختاری افغانستان در برلین همراه با یک معاون خود بنام "مارکوفسکی" بتاریخ 10 عقرب 1302 (3 نوامبر 1923م) به کابل مواصلت و با همکاری وزارت معارف شروع به تأسیس مکتب جدید در کابل کرد که بنام "مکتب امانی" مسمی شد.

داکتر ایفان مدتی زیاد را در مکتب حربی ترکیه به تدریس زبان جرمنی پرداخته بود و نیز مدت شش سال را در ایران گذرانیده و به زبانهای فرانسوی، ترکی و فارسی تسلط کامل داشت و حینیکه اولین گروپ شاگردان افغان به جرمنی رفتند، او و خانمش به آنها درس زبان جرمنی میداد، تا آنکه پس از عقد قرارداد به افغانستان آمد و به حیث مدیر مکتب جدید التأسیس "امانی" بکار آغاز نمود. در روز افتتاح این مکتب او ضمن یک بیانیه به اعلیحضرت اطمینان داد که: «ما جمله معلمین جرمنی، خود را به حیث افراد افغان دانسته و به سیاست و امور مملکتی مداخله نکرده و به غیر از تعلیم مدنی مطابق به تعلیمات دینی دیگر اصول را تعقیب نخواهیم کرد.»

این مکتب کار خود را با موجودیت 120 شاگرد جدید الشمول در چهار صنف به تدریس شروع کرد که در شمار این شاگردان، عبیدالله خان، برادر کوچک شاه با 15 پسر بی‌بضاعت شامل بودند که از جانب شاه به این لیسه فرستاده شدند. چندی بعد، رحمت‌الله خان، پسر شاه نیز به آن راه یافت. در سرطمان سال 1306 (1927م) یعنی سه و نیم سال پس از تأسیس تعداد شاگردان این مکتب به 490 نفر رسید که در یازده صنف توسط 18 استاد که از جمله هفت نفر استاد جرمنی و یازده نفر معلمان افغان بودند، تدریس می‌شدند.



عکس داکتر ایفان و معاونش با تعدادی از استادان و شاگردان
مکتب امانی در سال 1926



عمارت اولی مکتب امانی که 1305ش ساخته شد

یکی از مهمترین کاریکه در آنوقت صورت گرفت، اكمال تعمیر جدید مکتب در کنار دریای کابل و در حواشی "ماشینخانه حربی" بود که به سبک جدید به مصرف دولت بسرعت در سال 1305 (1924) اعمار گردید و تا سالهای اخیر سلطنت محمد ظاهر شاه مکتب به همان عمارت به فعالیت ادامه داد و از آن به بعد عمارت جدید آن که به کمک مالی حکومت جرمنی در عقب ارگ در ساحه وزیر اکبر خان مینه به شکل مدرن و با تمام وسایل و تجهیزات آن اعمار شد، انتقال یافت.

پس از سقوط رژیم امانی، در جنوری 1928، وقتی حکومت بدست سقوی ها و امیر حبیب الله کلکانی رسید، همه مکاتب بسته و استادان خارجی مجبور شدند تا افغانستان را با طیاره های انگلیسی ترک کنند. در این میان، تنها داکتر ایفان و دو نفر از استادان جوان دیگر جرمنی در افغانستان ماندند. پس از ختم غائله سقوی و آغاز سلطنت محمد نادرشاه زمینه افتتاح مکتب مساعد گردید و داکتر ایفان از طرف شاه جدید به اینکار بار دیگر مؤظف شد، اما در اینوقت نام مکتب از "امانی" به لیس "نجات" تغییر کرد.

درعکس العمل با گیر و گرفتها و اعدامها در زمان سلطنت محمد نادرشاه یکی هم حادثه سوء قصد به جان شاه مذکور بود که بوسیله یک شاگرد مکتب "نجات" بتاريخ 16 عقرب 1312 (6 اکتوبر 1933م) حین توزیع جوایز برای شاگردان معارف در ارگ شاهی به وقوع پیوست که در اثر فیر تفنگچه شاه شهید شد و بجایش در همان روز محمد ظاهر شاه پسر شاه به سلطنت رسید. از آن به بعد شاگردان و معلمان مکتب "امانی" سابق و "نجات" جدید تحت پیگیری های شدید قرار گرفتند و مؤقتاً دروازه آن مکتب مسدود گردید. در این هنگام داکتر ایفان، مدیر لیس که برای مدت کوتاه به جرمنی رفته بود، به عجله به کابل برگشت و خود شاهد بدنامی عجیب و کاهش تعداد شاگردان لیس بود که در آن زمان 683 شاگرد داشت. او با مشکلات زیاد توانست از دوام مسدود شدن مکتب جلوگیری کند، اما با وجود آن، تعداد زیادی از شاگردان صنوف بالا، به اتهام ارتباط احتمالی با حلقه های سیاسی از مکتب اخراج شدند و چند سالی طول کشید تا آهسته آهسته به تعداد شاگردان و هم به اعتبار این لیس افزوده شود.

هدف این مکتب از بدو تأسیس این بود که آمادگی شاگردان افغان برای تحصیل در پوهنتون های جرمنی را فراهم نماید تا

از آن طریق، برای افغانستان کارمندان عالی‌رتبه، انجینیرها، داکتران و استادان تربیه شوند. علاقه شاگردان این لیسه به جرمنی، بعدها سبب گسترش روابط اقتصادی بین دو کشور شد. بعدها، خواست دولت افغانستان از دولت جرمنی، مبنی بر تضمین تحصیل فارغ التحصیلان این لیسه در آن کشور به امضای قرارداد بین دو دولت انجامید که بر اساس آن فارغان این لیسه پس از دریافت شهادتنامه تحصیلی بدون امتحان مجدد، در تمامی پوهنتون ها و مدارس عالی فنی جرمنی پذیرفته و به عنوان محصل رسمی شناخته می‌شدند؛ چون که برنامه درسی این لیسه، کاملاً بر پایه نصاب تعلیمی دولتی آلمان استوار بود.

فصل یازدهم

تأسیس مکاتب مسلکی

قبل از آنکه به ذکر مختصر درباره تأسیس مکاتب مسلکی در عصرامانی پرداخته شود، لازم است به ذکر دلایل لزوم تأسیس این مکاتب در آنوقت اشاره شود. طوریکه در مباحث گذشته گفته آمد: افغانستان پس از حصول استقلال کامل با دو پدیده روبرو شد: یکی باز شدن دریچه های روابط سیاسی و فرهنگی با کشورهای دیگر بخصوص تعدادی از کشورهای اروپائی و اثرگذاری آن بر تحولات مهم در داخل کشور؛ دیگر تحول عمیق و بزرگ در داخل کشور که بر مبنای آن تحول بزرگ در ساحه "قانون گذاری" برای بار اول در افغانستان براه انداخته شد که قبلاً نظیر نداشت، به این زعم که قانون جای "امر امیر" را گرفت. انفاذ اولین قانون اساسی کشور مصوبه لویه جرگه 1301ش که پایه گذار قوه مقننه در افغانستان محسوب میشود، حاکمیت قانون مبنای اصلی اجراء دولت را احتوا کرد. تصویب قوانین که در آنوقت "نظامنامه" یاد می شدند، از همان آغاز سلطنت امانی 1298ش به بعد به سرعت پیش رفت و به این اساس اداره امور کشور در ساحات مختلف یکی پی دیگر در حیطه رعایت قوانین قرار گرفت.

تا سال 1304 به تعداد 51 نظامنامه در ساحات مختلف نافذ گردید که مهمترین آنها عبارت بودند از هریک نظامنامه های: مالیه؛ نشان های دولت؛ اخذ رسوم گمرکی؛ تخفیف عبارات القاب؛ داک خانه؛ جزای عسکری؛ کارگذاری مالیه؛ نکاح عروسی و ختنه سور؛ البسه عسکری؛ تقسیمات ملکیه

افغانستان؛ تعزیه داری؛ تعمیرات دولت؛ تقاوی تجاریه؛ بودجه عمومی؛ زراعت للمی؛ محصول مواشی؛ مکاتب خورد ضابطان؛ محکمه شرعیه درباب معاملات تجارتی؛ رخصتی مامورین؛ اجراءت تصفیہ محاسبه ماضیه؛ توقیف خانه و محبوس خانه ها؛ تذکره نفوس و اصول پساپورت و قانون تابعیت؛ تشکیلات اساسی دولت افغانستان؛ مهاجرین؛ ابنیه شهر دارالامان؛ مکاتب خانگی؛ ناقلین بسمت قطغن؛ تفریق وظایف حکام و مامورین متعلقه آنها؛ تفریق وظایف کاتبان داخل قطعات اردو؛ قونسلگری؛ مدیریت های مامورین وزارتها؛ مدیریت محاسبه وزارت خارجه؛ فروش اموال تحویلخانه های سرکاری؛ وزارت جلیله حریبه؛ مدیریت و دفتر اوراق؛ وظایف مامورین زراعت مربوط وزارت تجارت؛ وکیل التجار؛ اداره لیلہ؛ وظایف مستوفیان و سررشته داران؛ استعفای مامورین ملکی؛ بلدیہ؛ اصول محاکمات جزائیه مامورین؛ نشانات معارف؛ تشویقیه صنایع؛ تعمیرات پغمان؛ جزای عمومی؛ مطبوعات و مقیاسات.

نظامنامه های فوق الذکر تعدادی از مجموع 73 نظامنامه آن عصر است که تا سال 1304ش یکی پی دیگر نافذ شدند و با انفاذ هریک شیوه های مدیریت، تشکیلات، وظایف و طرز اجراءت دوایر حکومتی، مسئولیت ها صلاحیتهای مامورین دولت از بالا تا پائین و خلاصه بسا مسایل مربوطه تغییر کردند که با نظام سابق در اکثر موارد متفاوت بودند. این تغییرات، طوریکه از نام نظامنامه ها بر می آید، بیشتر ساحه اجراءت امور مالیاتی و نیز در ساحه امور اداره ملکی از نایب الحکومگی ها تا کوچکترین واحد اداری یعنی قریه داری ها را دربر میگرفت که مامورین مربوطه باید با شیوه های جدید آشنا می شدند و تغییرات وارده را برطبق قوانین جدید در عمل پیش می بردند. به همین دلیل دولت در قدم اول به تشکیل دو مکتب

مسلكی: مكتب اصول دفتري و مكتب حكام اقدام كرد و نيز براي آشنائي مامورين وزارت خارجه، بخصوص كسانيكه به حيث دپلمات به نمايندگي هاي سياسي افغانستان در كشورهاي متحابه اعزام مي شدند، مدرسه علوم سياسي و بعضي كورس هاي حقوق بين الدول را در آن وزارت بوجود آورد. همچنان براي امور ديني به مدرسه دارالحفاظ و دارالعلوم توجه مزيد نمود. مكتب مسلكي ديگر بنام "صنایع نفیسه" و بعضی دیگر بود که اینک به معرفی مختصر هریک مکاتب مذکور پرداخته میشود:

1 - مكتب اصول دفتري:

تأسيس اين مكتب در اول در عصر اميرحبيب الله خان سراج رويدست گرفته شد، وقتي در سال 1288ش شخصي بنام "علي فهمي" - يكي از مفتشان امور ماليه در تركيه عثمانی با هيئت "نيديرماير" به كابل آمد، به امير پيشنهاد تأسيس يك مكتب يا مدرسه اصول دفتري را كرد و بر طبق نظر او اين مكتب سال بعد تأسيس گرديد كه از جمله شاگردان آن يكي هم ميرزا مجتبي خان فرزند غلام مصطفي خان (بن ميرزا مستمندخان) بود و چون موصوف در بين ديگر شاگردان براز نديگي در كار و تعليم نشان داد، شهزاده امان الله خان عين الدوله او را مسئول امور دفتر شخصي خود ساخت و اما بايد اذعان كرد كه با تأسيس اين مكتب در آنوقت نظام امور تغيير نكرد و به همان شيوه قديمي ادامه يافت.

شاه امان الله در آغاز دوره سلطنت خود عزم كرد تا سيستم جديد را جانشين شيوه هاي سابق سازد و امور را بر طبق قوانين جديد در ساحات مختلفه مروج سازد، بخصوص تبديل ماليات از جنس به نقد، ترتيب بودجه، تغيير شيوه هاي اخذ رسوم (محصول) گمركي، تغيير سيستم سياق به شيوه جدول و جريان اجراءات

مستوفیت ها و سررشته داریها و غیره هریک در قید نظامنامه های جداگانه آورده شد. چون مامورین سابقه و اغلب میرزا های قدیم با آن آشنائی نداشتند، لذا شاه امان الله در همان سال اول جلوس خود (1298ش) هدایت داد مدرسه اصول دفتری بار دیگر با محتوای متفاوت و برطبق قوانین جدید احیاء گردد. شاه برای اینکار غلام مجتبی خان موصوف را که در آنوقت مدیرمالیه شش گروهی کابل و "کارگذار" نامیده می شد، توظیف نمود تا امور مکتب بنام "اصول تحریر امانیه" را بدوش گیرد. این مکتب در ماه عقرب آن سال شروع به فعالیت کرد و به تعداد صد نفر شاگرد اعم از جوانان و مامورین سابقه در آن شامل شدند. وقتی شاه از جریان امور درسی آن که دو روز در هفته بود، اظهار رضایت کرد، امر داد تا دروس هفته پنج روز بطور تشدید ادامه یابد. به این ترتیب در اواسط سال 1300ش اولین دسته شاگردان از این مکتب فارغ و در دفاتر مربوطه شروع بکار کردند. (شرح مزید - وکیلی پوپلزائی: "سلطنت امان الله شاه.."، جلد اول، صفحه 222)

ناگفته نماند که غلام مجتبی خان به حیث مدیر و هم معلم آن مکتب برای سهولت درسی کتابی را تألیف کرد که "اصول دفتری" نام داشت و این کتاب برای شاگردان دوره های بعدی به حیث یک رهنمای درسی و اجرای امور مربوطه تا چند سال مورد استفاده مامورین و شاگردان قرار داشت. این اولین کتاب درسی مسلکی در کشور میباشد که در زمان وزارت میرمحمد هاشم خان وزیر مالیه در ماه قوس 1301ش در مطبعه "کاظمی" در کابل به چاپ رسید.

2 - مکتب حکام:

طوریکه فوقاً تذکار یافت، به تأسی از "نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان" انفاذ دو نظامنامه دیگر موجب تحول مهم در

ساحه اداره امور کشور گردید: یکی "نظامنامه تشکیلات اساسی افغانستان" و دیگر "نظامنامه تقسیمات ملکیه افغانستان" که هر دو در سال 1302 ش نافذ شدند. هدف نظامنامه تشکیلات اساسی همان تفکیک "قوای ثلاثه دولت" به شکل ابتدائی آن بود، به این زعم که حکومت (قوه اجرائیه) به هیئت وزراء تفویض گردید و متشکل از 8 وزارت و یک ریاست مستقل بود و امور اداره مؤسسات عدلی به وزارت عدلیه سپرده شد، طوریکه استقلال محاکم سه گانه محفوظ باقی ماند و نیز با تدویر لویه جرگه که در نظر بود به شکل متناوب هر سال دائر شود، در واقع تهداب قوه مقننه گذاشته شد و اما در لویه جرگه 1301 تدویر لویه جرگه به هر سه سال تغییر کرد. قابل ذکر است که در لویه جرگه 1307 موضوع تأسیس شورای ملی به حیث قوه مقننه رویدست گرفته شد و نظامنامه آن نیز در آن لویه جرگه به تصویب رسید، ولی با سقوط رژیم امانی اینکار مجال تطبیق نیافت.

در نظامنامه تقسیمات ملکیه طوریکه از نام آن پیدا است، افغانستان به پنج ولایت بزرگ مسمی به "نائب الحکومگی" که در راس آن نائب الحکومه ها (به استثنای ولایت کابل به حیث پایتخت که امر اداری آن "والی" گفته میشد) قرار داشتند و عبارت بودند از هریک: ولایت کابل، قندهار، هرات، ترکستان، قطغن - بدخشان و سه حکومت اعلی هریک: مشرقی، جنوبی و فراه - میمنه تقسیم شدند که هریک در برگیرنده حکومت های کلان، حکومت های درجه 1 و 2 و به همین ترتیب واحداث کوچکتر یعنی علاقداری ها و قریه داریها منقسم شدند. در نظامنامه فوق با رعایت تقسیمات ملکی کشور، وظایف هر واحد اداری مذکور و نیز سلسله مراتب آن با صلاحیت های هریک و شیوه اجراءات امور درج گردیده بود. به این ترتیب لازم بود تا برای اجرای امور برطبق مواد نظامنامه فوق و

دیگر نظامنامه در این واحداث اداری مخصوصاً در حکومت های درجه 1 و 2 که تعداد شان در سطح هر ولایت و حکومت اعلی و کلان بسیار بود، اشخاصی وارد در امور جدید گماشته شوند، زیرا حاکمان سابق که اکثر اشخاص مسن و شیوه کار شان بیشتر به شکل عنعنوی بودند و از عهده امور برطبق قوانین جدید بخوبی برآمده نمیتوانستند. به همین دلیل شاه امان الله تاسیس مکتب حکام را امر کرد.

مکتب حکام در ماه سرطان سال 1300 ش در شهر کابل زیر نظر وزارت داخله تشکیل گردید و بنام مکتب "حکام امانیه" مسمی شد و در آن مضامین مختلف از جمله: دینیات، حقوق بین المللی، جغرافیه، حساب، سیاق و متون بعضی نظامنامه های نافده تا آنوقت تدریس میگردد. در این مکتب دوره اول شش ماه و دوره های بعدی تا 18 ماه و دوره سومی تا سه سال تحصیل برای شاگردان آن در نظر گرفته شده بود که البته این پروگرام بطور موفقانه پیشرفت کرد و درختم هر دوره امتحان نهائی در حضور هیئتی مرکب از بعضی وزراء گرفته می شد. دوره اول در ماه جوزای 1302 مکتب را به پایان رسانیدند و به همین ترتیب در عرصه سه سال تعداد زیادتر با کسب دانش لازم از چگونگی امور اداره محل از لحاظ نظری و عملی فارغ شدند که بمجرد فراغت از هر دوره بسیاری آنها به حکومتها و علاقدهای مربوط ولایات مختلف مقرر شدند.

3 - مکتب (مدرسه) علوم سیاسی:

افغانستان بعد از معاهده گندمگ بتاریخ 7 جوزای 1258 ش (28 می 1879) تا اعلام استقلال کامل کشور در موقف تحت الحمایگی انگلیسها قرار داشت و روابط سیاسی آن از طریق هندبرتانوی صورت میگرفت. اما شاه امان الله در آغاز سلطنت خود ضمن یک بیانیه تاریخی در 13 اپریل 1919 م استقلال

کامل کشور را اعلام کرد و گفت: «من خودم و مملکت خودم را از لحاظ داخلی و خارجی کاملاً آزاد و مستقل اعلان کرده ام. بعد از این مملکت من مانند سائر دول و قدرت های جهان آزاد است و به هیچ نیروی خارجی به اندازه یک سرمو اجازه داده نخواهد شد که در امور داخلی و خارجی افغانستان مداخله کند و اگر کسی به چنین امری اقدام نماید، گردنش را به این شمشیر خواهم زد.» اگر چه افغانستان برای تثبیت استقلال کامل راه دراز را در پیش داشت و برای رسیدن به این هدف ناگزیر از اقدامات نظامی تا مذاکرات سیاسی و اعزام یک هیئت "سفارت فوق العاده" برای شناخت رسمی استقلال کشور به بعضی کشورهای اروپائی متوسل گردید که شرح همه این اقدامات در این مختصر نمی گنجد.

اما با سفر هیئت "سفارت فوق العاده" به جانب روسیه و بعضی کشورهای اروپائی وضع تغییر کرد و افغانستان به حیث یک کشور مستقل موفق شد تا معاهدات دوستی و همکاری با تعدادی از کشورها را امضاء کند و روابط سیاسی را با بعضی کشورها در سطح تبادل هیئت های سیاسی و سفرا برقرار نماید.

از آنجائیکه تا آنوقت مامورین وزارت خارجه افغانستان و بخصوص آنهائیکه در بیرون کشور به حیث "دپلومات" ماموریت می یافتند، از امور دیپلماسی چندان آگاهی لازم نداشتند و در امور بین المللی صاحب کمترین معلومات بودند. برای رفع این مشکل لازم بود تا به تدویر یک مکتب و یا یک برنامه مسلکی پرداخته شود. به امر شاه در اواسط سال 1302 "مدرسه (مکتب) علوم سیاسی" در وزارت خارجه تأسیس گردید و دو معلم حقوق از کشور ایران استخدام شدند که یکی علی اکبر دفتری و دیگری آقاخان اشرفی نام داشتند. اشرفی که در مدرسه سیاسی ایران تحصیل کرده و در علم حقوق متخصص و به

زبانهای انگلیسی و فرانسوی بود در جنوری 1924 (دلو 1302ش) به کابل وارد و با علی اکبر دفتری به تدریس در مکتب علوم سیاسی در وزارت خارجه آغاز کردند.

پروگرام درسی در این مکتب به دو بخش تقسیم شده بود: بخش اول - مخصوص جوانانی بود که میخواستند بعداً به وزارت امور خارجه گماشته شوند و برنامه درسی آنها مثل یک مکتب از صبح تا عصر ادامه داشت و محتوای دروس به سطح مدارس دیپلوماسی در دیگر کشورها طرح و برای چهار سال دوام میکرد و فارغان آن موفق به اخذ سند لیسانس در علوم سیاسی می شدند. بخش دوم - برای مامورین وزارت خارجه اختصاص داشت که بعد از ختم کار از ساعت چهار تا پنج و نیم در هفته دو روز حاضر درس می شدند. درسها شامل مضامین حقوق بین الملل عمومی و خصوصی، حقوق جزاء حقوق مالی و اقتصادی، تاریخ، جغرافیه و دفترداری بود که مدت تحصیل آن دو سال تعیین شده و شمول در این بخش برای همه مامورین وزارت خارجه حتمی بود. علاوه بر دو استاد ایرانی، سید محمد قاسم خان مدیر جریده امان افغان نیز به حیث معلم تاریخ و جغرافیه در این مکتب تدریس میکرد. (شرح مزید دیده شود: وکیلی پوپلزائی: "سلطنت شاه امان الله"، جلد دوم، صفحه 46 - 47)

4 - مدرسه دار الحفاظ و دارالعلوم شرعیه:

در جمله فیصله های لویه جرگه 1303ش منعقدہ پغمان پیشنهاد تأسیس دارالعلوم اسلامیة و مکتب حفاظ بود که از طرف ملاء صاحب چکنور - یکی از وکلای لویه جرگه ارائه گردید. موصوف در معروضه خود گفت که: «چون خیالات جهان درجات اعلیحضرت غازی ما همیشه مصروف به ترقی امورات دینی و اسلامی و مذهبی و سیاسی و اقتصادی و

اجتماعی ما ملت عاجز بوده و هست، لهذا برای ترقیات اعظم و تعالیات ملت غیور افغان و سکنهٔ جسور افغانستان عطف توجهات شاهانه شانرا ما علماء و مشائخ و سادات و شرکاء لویه جرگه بسوی این مسئله مهمه جلب میداریم که یک دارالعلوم عربی جامع علوم احادیث و تفاسیر و عقائد و فقه و اصول میراث و تاریخ و غیره در امصار [شهرهای] معتبرهٔ افغانستان مثل قندهار و هرات و مزار شریف و جلال آباد و غیره ولایات و حکومتی های اعلیٰ به تحت ریاست علماء فاضل متدین همان محل به نصاب دارالعلوم اسلامیہ (دیوبند) و صوابدید علمای جرگه تاسیس گردد، زیرا که اصل الاصول السنهٔ مستعمله زبان عربی دیده میشود. {و فرقان عظیم الشان} هم به لفظ عربی است تا ابتداء معلمین و متعاقباً متعلمین این دارالعلوم استخراج رسائل دینیہ فارسیہ را از برای تعلیم مکاتب ابتدائیه و تصنیف و تالیف و وعظ و نصیحت و تبلیغ و ارشاد و ایقاظ ذاهلین و تنبیه غافلین در هر محفل و مجلس عالی که ضرور شمرده شود، اجرا بنمایند.... من فقیر چکنور به تجربه دیده ام که در خدمات عمده اسلام مثل جهاد، قوت علمی همین طلباء و علمای عربی اثر زیاد بخشیده، نهایت مفید می بینیم اگر عرض مذکور میان منظور شود و در فرصت قلیل به کمال تعجیل طلباء فارغ التحصیل شده به خدمت دین و دولت مشغول شوند. گویا اساس ترقی و احساس قوم دیده میشود و تکمیل استقلال علی وحه التام حاصل میشود و نیز بنابر خیالات فوق پابندی اسلامی و شریعت پروری اعلیحضرت معارف گستر امیدواریم که شعب مکتب الحفاظ از برای حفظ الفاظ قانون شرعی که قرآن عظیم الشان میباشد، تاسیس شود ما انرا لازم می بینیم تا سلسله حفظ قرآن مبارک نیز منقطع نشود.»

شاه امان الله غازی در باره چنین گفت: «من ازین تحریک عمده و دلالت بالخیر شما که از مدتی مرکوز [جا گرفته در] نظر

حکومت تان بود، کمال مسرت و امتنان خودم را بعرض رسانیده شما را مطلع و حالی میکنم که شما تصور نکنید که وزارت معارف افغانستان و یا این خادم تان تا هنوز در باره تاسیس دارالعلوم اسلامیة خیالی نداشت و فقط ازین یاد آوری شما در صدد ترتیب آن میبراید. نی! بلکه از زمانیت که این عاجز و وزارت معارف تان در چگونگی این دارالعلوم و پروگرام و نصاب تعلیم و طرز اسباق و غیره لوازم آنست، اما تا حال نه بر کدام یک نصاب او جامع موفق شده ایم و نه یک اصول خوبی از آن بنظر ما رسیده است و نه سر معلم و معلمی را طوریکه برای یک دارالعلوم اسلامیة در همچو یک مملکت مقدس افغانیه لازم باشد، سراغ نموده ایم. الله الحمد که ازین ورود محمود شما علمای اعلام و فضلالی کرام آنهمه مشکلاتی و موانعاتیکه سد تاسیس آن مدرسه عرفانیه بود، تقریباً مرتفع گشت و اینک بهمین نزدیکی ها با اتفاق آراء علمای منتخبه تان وزارت معارف ما به تکمیل این تحریک سراپا تبریک و این معروضه مقدسه تان بتمامها میپردازد و اولاً با سعاف این مامول مسعود و انجاح این مسئول محمود تان که دارالعلوم و مکتب الحفاظ است، با ایالت کابل آغاز میشود و متعاقباً بر همان اصول اگر خواست خداوندی باشد در ولایات و حکومتی های اعلی افغانی نیز اجراءات بعمل می آید. گمان میکنم که برای تعلیم علوم عربیه و کتب اسلامیة طلبه مکاتب عمومیة بعد ازینکه نصاب رشدیه را تمام کنند، داخل شوند بهتر خواهد بود و برای تحصیلات او شان تسهیلاتی بهم خواهد رسید.» (برای شرح مزید دیده شود: "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه 1303"، تدوین و ترقیم: مولوی برهان الدین کشکی، چاپ مطبعه سنگی وزارت حربیه، کابل، دلو 1303، صفحه 325 تا 328)

به اساس فیصله فوق متعاقباً هیئتی مرکب از اعضای انجمن معارف، علمای تمیز و بعضی دیگر علمای دینی تشکیل جلسه

دادند و پروگرام درسی دارالعلوم را طرح و برای تشکیل آن اقدامات عملی رویدست گرفته شد که این مدرسه تا سقوط دوره امانی فعالیت داشت و تعدادی زیاد شاگردان را در زمینه تربیه و تقدیم جامعه کرد.

5 - مکتب صنایع نفیسه:

فن رسامی نخست در عصر امیرحبیب الله خان سراج شامل پروگرام درسی مکتب حبیبیه و مکتب فنون حرب شده بود و بوسیله استاد غلام محمد خان "میمنگی" تدریس میگردید. شهزاده امان الله خان که خود از شاگردان مکتب فنون حرب کابل بود، از همان ابتداء به صنایع نفیسه و انکشاف آن در کشور علاقمند بود و وقتی به پادشاهی رسید در فکر تأسیس مکتب صنایع نفیسه در کابل افتاد و آنرا نخست در پغمان زیر نظر قوماندان مکتب فنون حرب بناء گذاشت و سپس آنرا به کابل انتقال داد و در محل "شهر آراء" جا داد و در راس آن استاد غلام محمد خان میمنگی را مقرر نمود. بعد از مدت کوتاه استاد را برای تحصیل و آشنا شدن با سبک های رسامی جدید و در عین حال برای فراگرفتن امور چاپ (زنگو گرافی و چاپ رنگه و ساختمان و ترکیب رنگها) در سال 1301ش به جرمنی اعزام کرد. استاد بسرعت مراحل درسی و امور عملی را در برلین گذشتاند و با استعدادی که داشت توانست در پوهنتون برلین نمونه های رسامی شرقی را نیز برای شاگردان تدریس نماید و در اواخر دلو 301 (فبروری 1923) با لقب "پروفیسور" به وطن برگشت و به حیث مدیر مکتب صنایع نفیسه کابل بکار آغاز نمود. او دستگاه کوچک "لیتوگرافی" را که با خود از جرمنی آورده بود، طرز چاپ رنگه را در روی کاغذ و تکه به شاگردان یاد داد که بسیار مورد علاقمندی شاگردان و حکومت قرار گرفت.

روزی شاه امان الله غازی بدون اطلاع قبلی به دفتر کار استاد غلام محمد خان میمنگی رفت و بعد از قدردانی از زحمات او، انکشاف آن مکتب را وعده داد. همان بود که وزارت معارف بسرعت دست بکار شد و مواد و وسایل لازم را برای مکتب تهیه کرد و مکتب بطور فوق العاده بروز 18 عقرب 1303ش از طرف شاه غازی با حضور داشت فیض محمد خان زکریا وزیر معارف و دیگر اراکین دولت افتتاح گردید. شاه به وزیر معارف هدایت داد تا ماشین های بزرگتر لیتوگرافی و چاپ را از خارج تهیه و در دسترس مکتب قرار دهد که با رسیدن ماشین های جدید و استخدام یک تعداد استادان فن خطاطی، نقاشی و چاپ سنگی تهاداب اولین مطبعه دولتی کابل در جوار ارگ عقب وزارت خارجه گذاشته شد. متأسفانه هنوز چند ماه از کار آن نگذشته بود که در اواخر جدی 1303 این مطبعه بدست دشمنان پیشرفت کشور طعمه حریق گردید. با آنهم مکتب به فعالیت خود در آنجا ادامه داد، اما آتش سوزی بار دوم در ماه دلو 1304 همه لوازم مطبعه و مکتب را از بین برد و ناگزیر مکتب بعد از حریق دوم به کوتی لندن در جوار ماشین خانه حربی (کنار دریای کابل) انتقال نمود. شاه امان الله دستور تورید ماشین های جدید چاپ را صادر و با ورود آنها مطبعه در همان محل جوار ارگ دوباره بکار آغاز کرد که تا سقوط رژیم امانی همچنان فعال بود و آثار رنگی و غیره امور طباعتی دولتی را به شمول چاپ اولین بانکوتهای "افغانی" (به حیث واحد پولی کشور) در اواخر سال 1306 در همین مطبعه چاپ و بطور محدود در چلند انداخته شد.

قابل ذکر است که مکتب صنایع نفیسه در همان عمارت "کوتی لندن" تا سقوط رژیم امانی باقی ماند و اولین دستگاه پخش رادیو در کابل از همانجا صورت گرفت و این عمارت بیک مرکز فرهنگی تبدیل گردید. در دوره سقوطی دروازه آن بسته

شد و اما در دوره سلطنت محمد نادرشاه که تصمیم به اعمار تعمیر جدید برای مکتب حبیبیه در جوار دریای کابل و متصل به مقبره اعلیحضرت تیمورشاه گرفته شد و تعمیر بسرعت در سال 1313 تکمیل گردید، مکتب صنایع نفیسه نیز موقتاً در یک قسمت آن مکتب جا داده شد و پس از مدت کوتاه عمارت جدید در عقب مقبره تیمورشاه (در جوار زیارت) ساخته شد و یک قسمت مکتب بخصوص امور چوب کاری و نجاری به آن عمارت انتقال یافت که بعد از مدتی نام آن به "مکتب صنایع" تغییر کرد که در بین عوام به "فابریکه حجاری و نجاری" مسمی شد و بیشتر برای ساختن میز و چوکی و دیگر لوازم وزارت معارف اختصاص یافت. در همین وقت مکتب میخانیک کابل تأسیس گردید و امور میخانیک و شعب مختلف صنایع نفیسه به عمارت دیگر در مقابل مکتب نجات سابقه و گوشه "ماشینخانه" انتقال و به فعالیت آغاز کرد.

6 - تأسیس انجمن پشتو (د پشتو مرکه):

شاه امان الله غازی برای تقویه زبان ملی پشتو در ماه حمل 1298 (اپریل 1919) تعداد صد نفر از علمای قندهار را به کابل دعوت نمود و در ضمن طرح موضوع استقلال و جلب نظر آنها برای اعلام جهاد و ترقی معارف، درباره تعمیر و انکشاف زبان پشتو صحبت کرد تا این زبان در بین مردم کشور از طریق مکالمه تدریجاً عام شود. شاه علاوه کرد که دولت در نظر دارد بزودی به تأسیس یک انجمن بنام "د پشتو مرکه" بپردازد و از همه ولایات پشتو زبان کشور تعدادی از دانشمندان را به حیث همکاران این انجمن بگمارد و نیز علاوه کرد که از این به بعد همه نظامنامه های دولت همزمان به هر دو زبان نشر خواهد شد. شاه افزود که: در قدم اول برای ترجمه این نظامنامه ها باید یک تعدادی از اعضای انجمن که در هر دو زبان مسلط

باشند و از عهده ترجمه دقیق برآمده بتوانند، به وظیفه مقرر خواهند شد.

قابل ذکر است که انجمن "دپشتو مرکه" در "نظامنامه تشکیلات اساسیه افغانستان" در ماده 47 به ارتباط وظایف وزارت معارف به حیث یک مرجع رسمی در تشکیل آن وزارت گنجائیده شد که در ماده 55 آن چنین آمده است: «هیئت تألیف و ترجمه کتب درسیه مرکه پشتو: برای تألیف و ترجمه کتب درسیه راجع بهمه مکاتب یک هیئت تألیف و ترجمه ملحق به انجمن معارف تشکیل میشود و ذواتیکه این هیئت را تشکیل میکنند، از کتب درسیه فرانسوی و ترکیه و دیگر السنه ترجمه و استنباط کرده کتب درسیه را ترتیب و تألیف مینمایند و یکنفر رئیس ریاست انجمن را مذکور را عهده دار میباشد. برای ضبط و تدوین اصول و قواعد زبان پشتو و برای نقل و ترجمه کردن کتب درسیه با این زبان یک مرکه پشتو تشکیل میشود و این "مرکه پشتو" به انجمن معارف مربوط میباشد و یکنفر رئیس ریاست آنرا مینماید.» (دیده شود: نظامنامه فوق الذکر، چاپ اول، ثور 1302ش، صفحه 21)

به این ترتیب در اوایل سال 1302 (1923) اداره انجمن "دپشتو مرکه" در برج شمالی ارگ کابل تشکیل و بکار آغاز کرد و اولین اعضای آن عبارت بودند از: مولوی عبدالواسع خان قندهاری (به حیث رئیس)، عبدالرحمن خان (پسر کاکا سیداحمد خان لودین)، محمد زمان خان (برادر محمود طرزی)، ملا محمد خان مشهور به افغانی نویس، عبدالوهاب خان کاموی، عبدالواحد خان لکن خیل، عبدالکریم خان دولت شاهی، احمد گل خان سلیمان خیل، غلام قادرخان قندهاری، الله ویردی خان وردک، میرعالم خان مروت و پادشاه میرخان خوگیانی. در جوار اعضای رسمی فوق تعداد زیاد به حیث اعضای افتخاری نیز با این انجمن همکاری نزدیک داشتند. چون در ماه میزان

1302ش مولوی عبدالواسع خان به حیث رئیس محاکمات که جدیداً تشکیل شده بود، مقرر گردید، بجایش عبدالرحمن خان قندهاری معاون او به حیث رئیس این انجمن مؤظف شد. متأسفانه بیشترین کار اعضای این انجمن به ترجمه نظامنامه ها و ترجمه بعضی کتب درسی اختصاص یافت و هدف اصلی که همانا تعمیم زبان پشتو در محاره بین مردم بود، در حاشیه رانده شد و کمتر به آن توجه مبذول گردید. (برای شرح مزید دیده شود: وکیلی پوپلزائی: "فرهنگ کابل باستان"، جلد دوم، صفحه 902 تا 907 و همچنان "سلطنت امان الله شاه"، جلد اول، صفحه 426 - 427)

7 - انکشاف دارالمعلمین:

دارالمعلمین بار اول در عصر سراجیه تأسیس گردید و تعدادی از شاگردان رشدیه مکتب حبیبیه را به هدف تربیه معلمان مکاتب ابتدائیه در آنجا مصروف تحصیل ساختند که البته از اینطریق تعداد معلمان در سطح اعدایه بکار گماشته شدند. در عصرامانی به روی ضرورت جدی برای معلمان با سوپیه بالاتر دارالمعلمین انکشاف کرد و در ماه میزان 1302ش طبق امر شاه عمارت و باغ سابق حکومتی که در اختیار نقیب صاحب بغدادی در کابل قرار داده شده بود، به موافقه موصوف برای دارالمعلمین اختصاص یافت. در عین زمان انجمن معارف پروگرام جدیدی را بسوپیه دیگرکشورهای اسلامی طرح نمود. در اواسط 1302 وزارت معارف تصمیم گرفت که سه نفر معلم برای مضامین علم النفس و فن تعلیم و تربیه و تاریخ و جغرافیه از کشور ترکیه استخدام نماید که با ورود آنها سوپیه تعلیمی دارالمعلمین روبه ارتقاء گذاشت و بعدتر چند نفر از فارغان مکتب حبیبیه نیز در آنجا به حیث معلم مقرر شدند.

8 - مکتب موزیک:

موسیقی در کشور تاریخ طولانی دارد، ولی در اینجا هدف از موزیک همانا یک گروه از نوازندگان آلات مختلف موزیک است که در قدیم در اوقات لشکر کشی ها و معاینات عسکری و جشن های ملی و مردمی در پیش روی صفوف عساکر با نواختن نقاره، دهل و سرنا مروج بود. اما در جشن سال 1259 ش (1872م) که امیر شیر علی خان به مناسبت ولیعهدی شهزاده عبدالله جان با تدویر یک لویه جرگه در کابل برگزار کرد، بار اول دسته موزیک هندی - افغانی در موقع رسم گذشت عسکری در پیشاپیش عساکر نغمه مشابه به مارش عسکری را نواختند. بعدها در سال 1263 ش آلات موسیقی برای این دسته از هند خریداری و وارد کابل شد و دسته نوازندگان بطور جمعی بنام "باجه خانه" مشهور شدند که در راس آن شخصی به اسم "ضبطو خان" از هند استخدام گردیده بود. این دسته تمرینات خود را در باغ "علی آباد" (حالا پوهنتون کابل) به اصول عسکری اجراء میکردند. سپس شخصی دیگر از شاگردان استاد ضبطو سردسته باجه خانه شد. در عصر امیر حبیب الله خان سراج در سال 1287 ش (1908م) خریداری آلات بیشتر موزیک از یک کمپنی انگلیسی صورت گرفت که در جمع آن آلات موزیک جدید نیز شامل گردید و این دسته بنام "باجه برنجی" شهرت یافت و تصنیف های جدید را شروع به نواختن کردند که بعداً اکثر آلات موزیک را در ماشینخانه کابل می ساختند. در این مرحله نواختن از روی نوت نیز معمول شد.

در زمان سلطنت شاه امان الله با ورود معلمان از ترکیه و در اثر مساعی محمود سامی که خود معلم موزیک بود، اساس جدید برای اینکار گذاشته و تصنیف های ترکیه عثمانی رایج شد. یکی از کسانی که در این راه خدمت زیاد کرد، همانا استاد غلام

حسین خان (پدر استاد بزرگ محمد حسین سر آهنگ) بود که بار اول برای تأسیس مکتب موسیقی در کابل تلاش زیاد نمود.

در یک مقاله که به مناسبت سالگرد وفات استاد غلام حسین بقلم فرزاد فرنود(منتشره روزنامه 8صبح، مورخ 27 سرطان 1399) به نشر رسیده چنین آمده است: «استاد غلام حسین شاگردان زیادی، از جمله فرزندش استاد محمدحسین سر آهنگ را تربیت کرد، ولی او تنها وقتش را وقف آموزش موسیقی سنتی در خرابات نکرد، بلکه موسیقی را بیرون از خرابات برد. و این روزها برابر بود با روی کار آمدن امیر امان الله خان در افغانستان. امیر جوان، روزنه تازه‌ای در زندگی اجتماعی مردم گشوده بود و امیدهای زیادی برای شگوفایی کشور در دل مردم جوانه می‌زد، چون گام‌های محکمی برای عصری شدن هرچه زودتر کشور از سوی دستگاه دولت برداشته می‌شد، موسیقی نیز یکی از بخش‌های مهم برای آگاهی مردم، وارد نظام آموزشی [در مکاتب] گردید. در آغاز، این برنامه تنها در چند مکتب در کابل عملی گردید و استادانی چون استاد پیربخش در دارالمعلمین کابل، استاد نتو در مکتب حبیبیه و استاد قربان علی در مکتب استقلال به شیوه سنتی برای هنرجویان آموزش می‌دادند؛ بعداً وقتی پای استاد غلام حسین در معارف کشیده شد، اونظامنامه موسیقی بهتر را ترتیب داد که اگر این نظامنامه در معارف عملی می‌شد، موسیقی در مکاتب رونق بهتری پیدا می‌کرد. اما نشر این نظامنامه، با مخالفت‌های زیادی از سوی روحانیون روبرو شد و آن‌ها از طریق مساجد ذهنیت سازی کردند تا مردم در برابر این نظامنامه ایستادگی کنند و آن را نپذیرند. در نتیجه آموزش موسیقی از نظام درسی کشور برچیده شد.»

9 - تأسیس "لیلیه" برای شاگردان بی بضاعت:

بتاریخ 21 جدی 1302 با انفاذ "اعلاننامه اداره لیلیه" برای شاگردان بی بضاعت در ولایات دیگر که مستحق ادامه تحصیل به سویه بالاتر از مکاتب ابتدائیه بودند، وقتی به کابل می آمدند، برای اولین بار امکانات اعاشه و اباته شان با تأسیس اداره لیلیه از طرف دولت فراهم گردید و برای این منظور لایحه فوق که در آن شرایط استفاده از لیلیه و مشخصات و مصادیق لازمه آن با یک مقدمه و یک ضمیمه تحت 14 ماده ترتیب گردید و نافذ شد که شاگردان مستحق برطبق لایحه مذکور حق استفاده از لیلیه را در کابل داشتند.

در مقدمه این لایحه آمده است که: «از آنجا که تعمیم و تعلیم اولاد این وطن یکی از افکار اعلیحضرت غازی است، ذات شاهانه برای اینکه هر درجه و طبقه ابنای این مملکت به فیض علم و عرفان نائل شوند، مکاتب ابتدائیه را در اکثر بلاد و مکاتب تالیه و عالیه را در این دور آغاز به مرکز تأسیس فرمودند، تا بخواست خداوند علیم و حکیم مراتب علمیه افراد وطن عزیز ما ترقی و تعالی حاصل کرده در آتیه تأمین و افتتاح مکاتب رشديه و دارالمعلمین در هر ولایت صورت اجراء و ایفاء حاصل کند. از این رو چون در حال بجز مرکز در دیگر ولایات و حکومتی های اعلی مکتب رشديه و دارالمعلمین تأسیس نشده و در هذا سنه از مکاتب ابتدائیه محصلین صنف پنجم نصاب ابتدائیه را تکمیل نموده به مکاتب رشديه و دارالمعلمین کابل داخل گردیدند، از حضور شاهانه برای تسهیلات معاشات این قسم طلبای که نادر و بی بضاعت باشند، اداره لیلیه منظور شده و وزارت معارف با افتتاح و تأسیس چنین اداره موافق بمواد مرقومه ذیل مجاز گردید تا طلبای که از بلاد و توابع دور و نزدیک بمركز آمده به مکتب رشديه و دارالمعلمین داخل میشوند، صرف آن قسمتی که نادر و ناتوان

باشند، از فیض توجهات معارف پروری شاهانه تسهیلات معاشیه خویش فائز گردند و باقی طلبای که توانا و صاحب بضاعت اند، آنها میتوانند بدمه داری اداره معاشیه خویش در مکاتب موصوف شرف شمولیت حاصل کنند.» (برگرفته از "اعلاننامه اداره لیلیه"، چاپ مطبعه دائره تحریرات مجلس عالی وزراء، کابل، مورخ 21 جدی 1302ش)

در مقدمه فوق دو موضوع جلب توجه میکند: یکی - فراهم آوری زمینه تحصیل بالاتر از ابتدائیه برای همه اتباع کشور و دیگر- برای شاگردان مستحق که نادر و بی بضاعت باشند با شمولیت در لیلیه تاحد توان وامکانات دست داشته دولت مساعدت بعمل آمد. این اولین بار بود که دولت در آنوقت با تشکیل این اداره ولو به پیمانانه محدود در تعمیم معارف اقدام کرد و تهداب اول را در این مسیر گذاشت.

فصل دوازدهم

تأسیس مکاتب دخترانه و مشکلات آن

محمود طرزی حامی حقوق زنان:

طرزی تلاش کرد به مردم واضح سازد که علوم جدیده مخالف اسلام نیست. او مثالهای زیاد ارائه کرد که چگونه علوم معاصر از انکشاف علوم توسط مسلمانها در قرون وسطی بهره مند شده است و اکنون زمان آن رسیده که کشورهای اسلامی از علوم و اختراعات اروپائی استفاده نمایند. او معتقد بود که: برتری اروپائی ها در عصر حاضر ناشی از پیشرفت آنها در زمینه های اقتصادی، علمی، تکنالوژیکی و فرهنگی است. افغانستان و سائر کشورهای اسلامی وقتی با آنها برابری میتوانند که جامعه را بشناسند، ساینس و تکنالوژی جدید را در آن بکار بگمارند و به انکشاف صنایع بپردازند. طرزی تقلید کورکورانه اروپائی را نمی خواست و مثال جاپان را میداد که چگونه با حفظ ارزشهای ملی خود توانست از مزایای تکنالوژی اروپائی بهره مند شود.

طرزی با تأکید بر نقش برجسته زنان در دوران خلافت عباسی می گفت: زمانیکه تمام زنان و مردان اروپا بیسواد بودند، زنان مسلمان به حیث شاعر و هنرمند و حتی در مقامهای اداری کار میکردند. او در مورد اهمیت تعلیم و تحصیل زنان استدلال میکرد که: فقط زنان تعلیم یافته و منور میتوانند همسران و مادران خوب باشند و همین زنان هستند که اطفال را که آینده متعلق به آنها است، بار می آورند. طرزی به استناد حدیث مبارک که "زنان نیمی از پیکره مردان اند"، استدلال میکرد

که بدون پیشرفت این نیمه اجتماع نمیتوان نیمه دیگر آنرا بطور کامل و سالم انکشاف داد. او می گفت که اسلام برمبنای مساوات بین همه اعم از زن و مرد استوار است و میخواست بدینوسیله احساس خودآگاهی و اعتماد به نفس را به منظور تقویة تفکر معقول و "دفاع از خود" بین زنان کشور ایجاد نماید. به نظر او: این هدف وقتی برآورده می شود که زنان تعلیم یافته و آگاه شوند تا بتوانند برای فامیل، فرزندان و درنهایت برای جامعه عناصر مفید و فعال بار آیند. اوحتی اصرار میکرد که نقش تعلیم و تربیه زنان اگر بالاتر از مردان نیست، به هیچ وجه کمتر از آنان نمی باشد. اینجاست که طرزی اولین مرد متفکر در نهضت زنان کشور بشمار میرود و بر لزوم کسب علم و دانش جدید برای زنان افغان تأکید و اصرار میکرد. نظریات او سرلوحه اساسی اقدامات رژیم امانی را در مورد زنان تشکیل میداد.

اینک به شرح مختصر اقدامات شاه امان الله غازی و ملکه ثریا پرداخته میشود که زیر نظر محمود طرزی هر دو را میتوان پیشتاز نهضت زنان، مدافع حقوق شان و بانی معارف برای طبقه انات در کشور دانست. جای هزار تأسف است که دشمنان پیشرفت و ترقی افغانستان یعنی انگلیسها نگذاشتند افغانستان راه خود را بسوی ترقی و آرامش باز کند و به طرق مختلف سد راه شدند، چنانکه دست ویرانگر آنها از آستین خود ما دراز گردید و به تحریک آنها عناصر محافظه کار زیر عنوان دین به مقابله پرداختند و در برابر حقوق حقه زنان و بخصوص تعلیم و تربیه شان موانع ایجاد کردند.

ملکه ثریا - خانم پیشتاز قرن در امور زنان افغان:

درفرهنگ کهن ما به «معلم» مقام «پدر معنوی» را میدهند و این مقام شایسته همه کسانی است که در راه اعتلای علم و

معارف به نحوی خدمت کرده و میراثی از خود بجا گذاشته اند که اخلافش از آن فیض برده و راه آنها را نسل به نسل تعقیب نموده اند. اگر به گذشته ای نهضت زنان کشور و به تلاش زنان و دختران وطن در راه کسب علم و دانش در طی چند دهه اخیر نگاه مختصر اندازیم، درمی یابیم که این شمع فروزان با وجود نشیب و فرازهای فراوان مرهون فدا کاری یک زن قهرمان کشور است که با شهامت و شجاعت زاید الوصف دریچه علم و دانش را در یک محیط نامساعد و مملو از تاریکی های عنعنوی بار اول در تاریخ به روی زنان افغان کشود. این زن را به حق میتوان بانی نهضت زن در کشور و مادر معنوی همه زنان کشور دانست که از آنوقت تا امروز به مکتب رفته و دانش آموخته و نیز از فیض دانش راه خود را در سهمگیری فعال اجتماعی بیرون از منزل باز کرده اند. این زن نامدار کسی نیست، جز ملکه ثریا.

ملکه ثریا سومین دختر علامه محمود طرزی است که در سال 1276 ش (1897) در صالحیه دمشق (شام) پا بعرضه وجود گذاشت و به سن شش سالگی در سال 1281 ش (1907) به معیت فامیل خود به افغانستان آمد. از آنجا که علیا حضرت مادرشاه امان الله غازی با مادر محمود طرزی قرابت قومی داشت و طرزی نیز یک شخصیت بزرگوار بود، بزودی فضای روابط خانوادگی بین آنها گرمتر شد و در نهایت به ازدواج دو شهزاده با دو دختر طرزی انجامید. شهزاده امان الله (عین الدوله) به خواهش خود و موافقه والدین به سن 23 سالگی از ثریا طرزی (17 ساله) طلب ازدواج کرد و عروسی شان بتاریخ 19 عقرب 1293 ش در قصر شهر آراء در کابل برگزار شد. ثریا نخست به «شهزاده خانم» و بعد از رسیدن شوهر به مقام سلطنت (1297 ش) به «شاه خانم» و درلویه جرگه 1307 رسماً ملقب به «ملکه ثریا» گردید.

حاصل ازدواج ملکه با شاه امان الله دو پسر و جمعاً هفت دختر بود که همه با پدر و مادر بعد از سقوط سلطنت به ایتالیا مهاجر شدند و همه در آنجا ازدواج کردند. ملکه ثریا در ماه ثور 1348 ش به عمر 72 سالگی در روم وفات کرد و جنازه این علمبردار نهضت زنان به افغانستان انتقال یافت و در جلال آباد در جوار همسرش بخاک سپرده شد.



ملکه ثریا با شاه امان الله غازی و فرزند بزرگ شان و باقی اعضای فامیل اعم از پسر و دختر در ایتالیا

ملکه ثریا متانت زایدالوصف را به حیث یک ملکه با وقار حین سفر هشت ماهه خود با شاه امان الله به همگان ثابت کرد، زیرا برای یک خانم افغان که به جزء دربار کابل، از دیگر دربارهای بزرگ دنیا و پروتوکولهای رسمی و تشریفاتی آنجا ها قبلاً شناخت کامل نداشت، حفظ پرستیژ سلطنتی افغانستان در همچو مواقع حساس کار ساده نبود. آنچه ثریا به حیث ملکه افغانستان از خود تبارز داد، موجب بهت و حیرت همگان گردید، طوری که

بعد از یک مصاحبه طولانی ملکه در پاریس با یکی از مجلات مشهور آنجا در مورد نقش اسلام در آزادی زنان توضیحات مفصل داد و راپورتر مجله در پایان نوشته خود درباره ملکه ثریا تبصره کرد: «من با خیلی از ملکه ها و زنان درجه اول ملاقات و مصاحبه کرده ام، ولی کمتر زنی را به متانت و ذهانت و معلومات ملکه افغانستان دیده ام. از این ملاقات مرا یقین حاصل شد محیط افغانستان که همچو ملکه را می پروراند، مستعد و قابل همه گونه ترقی و همدوشی با ممالک مترقی دنیا میباشد.» (مجله هو هلو، چاپ پاریس متن در مصاحبه، دیده شود: وکیلی پولزائی، عزیز الدین: "سفرهای شاه امان الله در دوازده کشور اروپائی و آسیائی، ... صفحه 85 - 86)

ملکه ثریا که با شاه در طول سفر هشت ماهه به دوازده کشور همراه بود، فرزند شش ساله خود (شهزاده رحمت الله) را با سه خانم در معیت خود داشت: یکی نورالسراج خواهر شاه و دیگر حوریه (بی بی خورد) خواهرش و یک خانم ترکی به حیث ترجمان. ملکه در هند در دعوت های رسمی ترفت، اما دعوت خانم ویسرا و خانم گورنر را پذیرفت و با خانمهای معیتی خود به مهمانی رسمی آنها اشتراک نمود (مأخذ بالا، صفحه 24) هنگامیکه آنها به پورت سعید در مصر رسیدند، ملکه ثریا و نورالسراج با یک روبند نیمه ابریشمی و جرابهای سیاه ظاهر گردیدند که از ایشان عکاسی صورت گرفت و عکسها بزودی در مطبوعات اروپا چاپ شد که روی ملکه را نشان میداد.

ملکه وقتی به ایتالیا رسید، با روی برهنه در محافل رسمی مثل سائر زنان اشتراک کرد و اما وقتی به ایران آمد، باردیگر چادر نازک بر روی خود انداخت و کلاه اروپائی بر سر کرد. ملکه ایران که تا آنوقت زیر حجاب بود، در دعوت های رسمی شرکت نکرد. علمای ایران نیز از این شیوه ملکه راضی نبودند،

مخصوصاً وقتی ملکه و دیگر زنان در مشهد بدون چادر روپوش به زیارت رفتند. وقتی شاه و ملکه به قندهار رسیدند، ملکه چادر روپوش نازک بروی خود داشت که رویش معلوم میشد و هنگام ورود به کابل مردم برای استقبال آنها به دو طرف جاده صف بسته بودند (اول جولای 1928) تا ببینند که ملکه چگونه لباس برتن دارد. ملکه ثریا یک چادر نازک بر سر انداخته و گوشه های آنرا بالای روی خود پائین کرده بود، مانند همه زنانیکه در شرق میانه چادرک می پوشند. ملکه ثریا مستقیماً به قصر علیا رفت، جائیکه علیا حضرت و سائر اراکین دولت به معیت خانمها به شمول اعضای کوردپلماتیک مقیم کابل جهت مشایعت رسمی شاه و ملکه گردآمده بودند.

ملکه ثریا بعد از ورود به کابل در یک مقاله که در امان افغان (25 جولای) به چاپ رسید، چنین نوشت: «قبل از اسلام زنان مطیع و فرمانبردار شوهر، والدین و پسران خود بودند، لکن اسلام به آنها حقوق مساوی با مردان داد». در مورد چادری گفت: «عنعنه و رسوم رفته رفته شکل مذهبی به خود گرفت که در همه ادیان و کشورها دیده میشود، طوریکه چادری امروز در وطن ما یک عمل عنعنوی بوده که تدریجاً جای خود را در دین و مذهب باز کرد که به آن صیغه دینی و مذهبی داده اند». ملکه قبل از آن خطاب به دختران مکتب گفت: وقت پوشیدن چادری سپری گردیده کوشش کنید آنرا از بین ببرین و اما مجبور به اینکار نیستید. او در محفل دیگر با زنان در قصر دلکشا به آنها گوشزد کرد که با مردان در کارها سهم مساوی گیرند و در چهار دیوار خانه به قسم محبوس نباشند و گفت: «زنان اروپائی در فابریکه ها کار میکنند، لکن زنان افغان که جسماً قویتر اند، در انکشاف کشور سهم نمیگیرند، زیرا علت آن چادری است که در هیچ جا قابل قبول نیست.» (استیوارت، ریه تالی: "آتش در افغانستان"، مترجم: یار محمد کوهسار، 1380، صفحه 58)

ملکه بعداز لویه جرگه (1307ش) زنان روشنفکر قندهار را به ارگ دعوت کرد تا پیام او را مبنی بر نقش فعال زنان به خانم ها در قندهار برسانند، اما مردم قندهار گفتند هرگاه زنان قندهاری در کابل چادری را از خود دور کنند و زنان را به تعلیم و مکتب تشویق نمایند، ما آنها را خواهیم کشت. اینست یک نمونه کامل مبارزه و کشمکش بین تجدد و عنعنه که کشور ما را در عرصه یک قرن به خود مصروف ساخته و راه پیشرفت را بر ما بسته است.

حضور ملکه ثریا در لویه جرگه 1307 پغمان و برداشتن چادر نازک از رویش نیز یک اقدام برجسته دیگر این زن پیشآهنگ نهضت زنان بود که نمایانگر عقیده راسخ و شهامت او در رفع موانع از سر راه زنان کشور در آن زمان محسوب میشود. زنان افغان از آنروز تا حال راه طولانی را طی کرده و در پیچ و خم و نشیب و فراز این راه با دشواریها و مشقات زیاد روبرو شده اما حوصله و تحمل را از دست نداده اند و همچنان به این مبارزه آرام خود ادامه میدهند و راه زن پیشآهنگ خود را هنوز هم دنبال میکنند.

با این ترتیب واضح می گردد که مسئله رفع حجاب و تعلیم و تربیه دختران بطور کل حساس ترین موضوع نه تنها برای محافظه کاران مذهبی، بلکه برای عامه مردم نیز در رابطه با نوآوریها و تجدد در آنوقت محسوب میشد. متأسفانه مردم این اقدامات را به مثابه یک تهدید و تحریف اساس فامیل، اخلاق و آداب و از همه مهمتر عنعنه خود می شمردند. اگرچه انتقادات وارده از نظر خالص دینی چندان موجه به نظر نمیرسید که آنرا قاطعانه مغایر اصول شرعی دانست. ولی اصلاحات مذکور بصورت جدی با تعامل مذهبی و عنعنات مردم، مخصوصاً به اتکای اصول پشتونوالی و نظام قبایلی برخورد و اصطکاک میکرد و به قدرت حاکمه مرد در جامعه مردسالار افغانستان

شدیداً صدمه میرسانید. از اینجاست که تبلیغات گروپهای محافظه کار مخالف دولت وکسانیکه به تحریک انگلیسها برای سرنگونی رژیم امانی تلاش میکردند، به سرعت مورد قبول مردم عوام قرار گرفت و موجب گسترش قیام در کشور گردید.

یکی از تبلیغات سوء دشمنان افغانستان همانا نشر عکس های تقلبی نیمه عریان ملکه ثریا بود که در هندبرتانوی به هزار ها نسخه چاپ و از طرق مختلف بین مردم در افغانستان پخش و توزیع گردید. حقیقت را میتوان از مقایسه دو عکس ذیل یکی عکس اصلی و دیگر تقلبی که هر دو حین سفر در اروپا گرفته شده اند، به وضاحت مشاهده کرد:



عکس ملکه ثریا (سمت چپ) را با زیورات رسمی که به هدف استفاده در محافل با خود به اروپا برده بود، میتوان با زیورات ملکه در عکس تقلبی (طرف راست) مقایسه کرد که از نظر دیزاین از هم بسیار متفاوت اند. زیورات در عکس تقلبی کاملاً به شکل ودیزاین اروپائی ساخته شده، درحالیکه همچو جواهرات به سبک اروپائی قطعاً در افغانستان آنوقت وجود نداشت و طوریکه در عکس طرف چپ دیده میشود، زیورات

سلطنتی تا آنوقت همه ساخت هند و به سبک شرقی بودند. عکس تقلبی ملکه ثریا هنگام سفر اروپا بوسیله دشمنان افغانستان مونتاژ شده و به هزارها کاپی آنرا در داخل کشور و ماورای سرحد و حتی در بین مسلمانان هندوستان از طریق زمین و هوا پخش کردند تا این روحیه را خلق نمایند که گویا ملکه در انتظار عامه بدون رعایت ستر و حجاب ظاهر شده است و بدینوسیله آتش قیام و آشوب را شعله ور سازند. مردم عوام که در آنزمان نه ملکه را دیده بودند و نه از تخنیک تقلب در عکس آگاهی داشتند، با دیدن این عکس باور کردند که موضوع واقعیت دارد. این دسیسه بر سرعت تا آنجا پیش رفت که حتی بعضی حلفات حکم تکفیر ملکه را صادر کردند. ناگفته نماند که در این سالها عکس تقلبی ملکه ثریا در رسانه های داخلی و خارجی به حیث گویا عکس رسمی او به نشر میرسد. (برای شرح مزید دیده شود: مقاله از این قلم: "عکس تقلبی و تبلیغاتی ملکه ثریا..."، افغان جرمن آنلاین، 12 اگست 2019)

قابل ذکر است که پس از گذشت صد سال مجله هفتگی معروف امریکائی "تایم" با نشر همان عکس تقلبی در روی جلد مجله برای اولین بار ملکه ثریا را یکی از صد زن مشهور قرن بیست درجهان معرفی کرده و این متن را در ذیل آن نوشته است:



TIME chose Queen Soraya as one of the 100 women who defined the last century. As the first Queen Consort of Afghanistan, she became one of the most powerful figures in the Middle East in the 1920s & was known throughout the world for her progressive ideas. <https://ti.me/2vxZao>

ملکه ثریا میان 100 زن قدرتمند جهان برگزیده شد. مجله تایم گفته است که در سال های 1920 ملکه ثریا منحیث پرقدرت ترین شخص در خاورمیانه و برای افکار مترقی اش مشهور ترین زن در جهان بود. تصویر ایشان یک قرن بعد، امروز با این همه شان و شوکت در تایم نشر گردیده است.

ملکه ثریا از بدو طفولیت در دامان پر دانش پدر و مادرش (اسما رسمیه که از اهل شام بود و در کابل به بی بی شامی شهرت داشت) تربیت یافت و زن سخنور، مردم دوست، با شهامت، دراک و متین و باوقار بار آمد که این خصلت ها را در طول سلطنت شوهر و بعداً در ایام مهاجرت با صبر و قناعت به اثبات رسانید. او خودش شیفته تر از شوهر، عاشق تجدد و نوآوریها بود، مخصوصاً وضع زنان افغانستان که زیر بار چادری و در حصار خانه ها، بدون دسترسی به علم و دانش اسیر اراده مردان خود بودند، او را بیش از هر چیز دیگر رنج میداد. افکار میهن دوستانه و تجددگرایانه پدر، رهنمای بزرگ او در مبارزه علیه قیمومیت زن در افغانستان بود که همه سجایای نیکو و میراث فرهنگی پر بار این زن قهرمان برای نسل های بعدی را نمیتوان در این مختصر گنجانید، ولی در اینجا صرف با ذکر بعضی کارنامه های مهم او در ساحه معارف زنان کشور بسنده کرد:

مکتب مستورات – اولین گهوارهٔ تعلیم برای زنان کشور:

شاه و ملکه هردو بر تعلیم تربیه نسوان جداً تاکید داشتند و آنرا در صدر پروگرام های اصلاحی خویش قرار دادند. وقتی در سال 1298 ش اداره "نظارت معارف" تشکیل گردید که بعداً "وزارت معارف" نامیده شد، انجمنی بنام "انجمن معارف" که در آن 19 نفر از شخصیت های سرشناس و دانشمند آن عصر اشتراک داشتند، برنامه عمومی انکشاف معارف را طرح

نمودند. طوریکه قبلاً به تفصیل ذکر شد، این برنامه مشتمل بر 11 پیشنهاد بود که همه مورد تأیید شاه امان الله غازی قرار گرفت. در فقره ششم این پیشنهاد ها یکی از مهمترین اقدام در مورد "تأسیس مکاتب نسوان در شهر کابل" بود. به تأسی از این فقره پروگرام درسی نسوان توسط "انجمن علمیه" زیر نظر ملکه ثریا "در آنوقت ملقب به شاه خانم" روی دست گرفته شد که در ختم همان سال با تأسیس اولین مکتب نسوان در افغانستان بنام "مکتب مستورات" دروازه تحصیل در یک مکتب رسمی بار اول در تاریخ کشور به روی طبقه اناث افغان باز گردید.

مکتب مستورات بتاريخ 20 جدی 1299ش (10 جنوری 1921م) با مراسم خاص توسط ملکه ثریا افتتاح شد و ملکه در یک بیانیه کوتاه حین افتتاح مکتب فرمود: «الحمد لله برای ما زنان الیوم یک یوم نهایت خوب است که به سایه اعلیحضرت غازی ما مکتب دختران را افتتاح می کنیم. امید است که اولاد وطن ما ازین مکتب فایده یاب شده جهت دین و دولت و ملت خود حتی الوسع خدمت نمایند و به همه حاضرین عصمت مآبان معلوم است که فرضیت علم به مرد و زن یکسان لازم است و این فضیلت مکتب که جهت ما زنان عاید شده از توجهات معارف خواهی اعلیحضرت جوان غازی ما و همت و کوشش جناب ناظر معارف ما [در آنوقت محمد سلیمان خان بود] است. اول دعای حیات اعلیحضرت علم جوی خود را نموده، عزت و نیکنامی جناب ناظر معارف خود را از خدای بزرگ نیازمندم.» (وکیلی پوپلزائی: "سلطنت شاه امان الله"، جلد اول، صفحه 320)

در باره اداره امور مکتب باید گفت که: مکتب توسط زنان خانواده شاهی اداره میشد؛ ملکه ثریا بحمایت معنوی شوهر و والدین خود بعنوان "مفتشه" از امور مکتب و ارسی می نمود؛ مادرش "اسماء رسمیه - خانم محمودطرزی" مدیره مکتب و

خواهر ملکه (خیریه خانم معین السلطنه) به حیث معاونه ایفای وظیفه میکرد. مکتب مستورات بیرون قصرشاهی در ناحیه "شهرآراء" در خانه علی احمدخان "بعداً والی" واقع بود که بیشتر شاگردان آنرا در سال اول (در حدود 50 نفر) دختران خاندان شاهی تشکیل می دادند. (در این فوتو 24 نفر از شاگردان مکتب مستورات در سال 1923 دیده میشوند. اینها خواهران ناسکه برادرزاده ها و عموها و دختر شاه امان الله غازی بودند.)



اولین گروپ دختران افغان که صد سال قبل در اولین مکتب دخترانه بنام "مکتب مستورات" به تعلیم آغاز کردند

در مدت کوتاه شاگردان مکتب چنان افزایش کرد که در پنج صنف ابتدائی تقسیم شدند و مکتب نیز به یک عمارت بزرگتر در قلب شهر مسمی به "ده افغانان" در نزدیکی محل مشهور به (حوض مرغابی ها) و در یک عمارت بزرگ بنام (گلستان سرای) که از طرف (بوجان) ملکه امیر عبدالرحمن خان به مکتب اهداء شده بود، انتقال یافت. معلمه های اولی این مکتب آنده خانم های بودند که در خانه سواد خواندن و نوشتن را

آموخته و قدری از علوم دینی و ادبی آگاهی داشتند. در همین وقت هیئت اداری مکتب مشتمل بر دو خانم از عموزاده های ملکه بنامهای بلقیس و روح افزا یکی به حیث مدیره و دیگری به حیث کاتبه (منشیه) و همچنان یکی از زوجه های امیر شهید فیروزه ملقب به "بدر السرازی" به حیث مبصره جدیداً مقرر گردیدند. خانم می سکینازی (فرانسوی) در رساله کوچک تحقیقاتی خود زیر عنوان "زنان افغان- تعلیم و فعالیت های اجتماعی در عصر امانی (1919-1929)" اسمای نخستین معلمان داخلی و خارجی این مکتب را ذکر کرده و آنها را "پیشتازان گمنام تعلیم و تربیت نسوان در افغانستان" لقب داده که بخاطر قدردانی از این مربیان پیشتاز نسوان به ذکر اسمای شان ذیلاً پرداخته میشود:

--- مریم (صبیه عبدالباقی خان اهل سرخاب میمنه) معلمه دری و تاریخ (سابق معلمه حرم شاهی)؛

--- حمیرا (صبیه پروفیسور غلام محمد خان میمنگی رسام شهیر کشور)؛

--- امنته الرسول (والده میر غلام حضرت شایق جمال) معلمه دری؛

--- فاطمه معلمه دری؛

--- خدیجه (دختر عموی ملکه) معلمه خیاطی و موسیقی؛

--- عایشه ملقب به بی بی خوری معلمه قرآن مجید و دنیات؛

--- بی بی خاجو و بی بی کومعلمه های آشپزی.

معلمین مرد که در مکتب نسوان تدریس میکردند، عبارت بودند از:

--- پروفیسور غلام محمد میمنگی رسام؛

--- صوفی عبدالحق بیتاب (بعداً ملک الشعرا)؛

--- قاری عبدالله (بعداً ملک الشعرا)؛

--- فیض محمد زکریا (بعداً وزیر معارف و وزیر خارجه)؛

--- سیدجمال الدین (هندی) معلم ریاضی؛

--- محمد عزیز "نادر" معلم ریاضی.

از جمله معلمان خارجی:

--- عادلہ حیدر (از ترکیه همسریکی از صاحب منصبان اردو)؛
--- خانم ایفان (از جرمنی همسر مدیر مکتب جدید "امانی" معلمه
آشپزی و تدبیر منزل)؛
--- خانم الف خان(؟)؛

--- خانم کولین (سوئیسی) معلمه دربار و یک تعداد خانم های
هندی که همسران مهاجران هندی مقیم کابل بودند.
در اینجا قابل ذکر است که گاه گاه شاه امان الله غازی نیز به
مکتب رفته و به تدریس در می پرداخت و اصول خود را بنام
"اصول غازی" برای تدریس در می استفاده می کرد.

مکتب مستورات تا ختم دوره سلطنت شاه امان الله خان بروی
دختران باز بود، البته به استثنای چند ماه در سال 1303 (1924)
که بنابر شورش علیه اصلاحات بخصوص در برابر نهضت تعلیم
نسوان درخواست برپا شد، مکتب مسدود گردید که شرح
مختصر آن بعداً می آید. سه ماه بعد دوباره دختران در جاده های
شهر دیده شدند که به مکتب می رفتند، اما این بار مکتب در داخل
قصر شاهی و نخست به حیث مکتب خانگی و بعداً بصورت
رسمی فعال گردید. از سال 1305 (1926) مکتب مستورات
از ابتدائیه به متوسطه (رشدیه) ارتقا کرد و تعداد شاگردان نیز
در آن سال بالغ به 300 نفر شد و در سال 1928 تعداد به 800
شاگرد افزایش یافت. (مادر نویسنده در همین مکتب تاصنف سوم
ابتدائیه درس خوانده و خاطرات کم و بیش خود را از مکتب
تازمان بسته شدن آن در اواخر سال 1928 برایم بیان داشته
است).

در آغاز فقط دختران خاندان شاهی و فامیل های اشرافی کابل
امتیاز رفتن به مکتب را داشتند، ولی دیری نگذشت که به
اثر تقاضای مردم مکتب جدید نسوان افتتاح شد و مردم عامه نیز
در آن راه یافتند. مکتب (عصمت) دومین مکتب نسوان بود که

بتاریخ 31 حمل 1300ش (19 اپریل 1921) در کابل گشایش یافت و بعداً به لیسه "ملالی" مسمی گردید و همچنان مکتب دیگری در ناحیه چنداول بنام مکتب "سه دکان" وجود داشت که سر معلم آن خانمی بنام رابعه صبیبه منشی نذیر هندی بود. (اسکینازی، می: "زنان افغان - تعلیم و فعالیت‌های اجتماعی در عصر امانی 1919 - 1929"، مترجم: رقیه (ابوبکر) حبیب، چاپ اول، لیموژ - فرانسه، 1998، صفحه 47)

در یک اعلامیه شاهی به امضای ملکه ثریا که اصل آن در آرشیف ملی افغانستان تحت شماره 197، 37 قید است، در یک قسمت مقدمه آن مبنی بر لزوم "منطقی و قانونی" تحصیل زنان چنین آمده است: «بدون کسب تعلیم و تربیت مناسب برای زنان، ناممکن است تا یک مادر چنین یک مسئولیت مهم را در تربیت اطفال انجام دهد. زنها موظف اند نسلهای آینده را تربیت نمایند که این خود یکی از مهمترین مسئولیتهای زندگی بشمار میرود. وقتی ما زنان را از تعلیم و تربیت محروم کنیم، در واقع نیمی از وجود خود را ناتوان نموده وسیله معیشت خود را بدست خود از بین برده ایم.»

در اعلامیه تذکر رفته است که: در پاسخ به یک ضرورت عاجل، سال گذشته دو مکتب دخترانه یکی مکتب مستورات در سرای علیا و دیگری مکتب "عصمت" در قلعه باقرخان کابل تاسیس شدند که اولی کمی دورتر از شهر و دومی کوچک بود، لذا تصمیم گرفته شد تا هر دو مکتب یکجا شده در گلستان سرای جابجا شوند که اتاقهای فراوان برای بیش از 800 شاگرد دارد. بدین ترتیب متعلمه ها میتوانند در یک محل درس خوانده و از لباس، غذا، چادر و کتاب که از طرف دولت تهیه میگردد، بصورت مساوی استفاده نمایند. یک عده معلمان داخلی و خارجی به آنها در ساحات اقتصاد خانواده، تربیت طفل، خیاطی، بافت و آشپزی درس میدهند. این مکاتب برای تدریس

دختران بین سنین هشت تا ده اختصاص دارند و برای خانم های بزرگتر مکاتب مسلکی جهت تعلیم آنها در رشته آشپزی، خیاطی و ساختن گل‌های مصنوعی تاسیس شده است. هدف این مکاتب رهایی زنان از وابستگی اقتصادی شوهران شان و کمک به اقتصاد فامیل می باشد. در سال 1301 شاگردان نمبر اول، دوم و سوم این مکاتب موفق به دریافت جوایز 1000 روپیه، 700 روپیه و 400 روپیه خواهند شد که البته اول نمبر عمومی جایزه 1500 روپیه را دریافت خواهد کرد. مکتب مسلکی "صنایع اناتیه" نیز در گلستان سرای به فعالیت شروع خواهد کرد..... معلمین با معاش لازم استخدام میشوند.... هدف این اعلامیه اطلاع به کسانی است که خواهان شمول در مکتب مستورات و یا مکتب صنایع اناتیه باشند و همچنان کسانی که خواهند به حیث معلم در آنجا ایفای وظیفه کنند، درخواست های خود را با مختصر سوانح به مدیره مکتب مستورات بسپارند. در این مرحله شاگردان به چند صنف به اساس سویه شان تقسیم خواهند شد. اعلامیه از طرف ناظر مکاتب زنان، ملکه ثریا "شاه خانم" نشر و مهور شده است. (نوید، سنزل): "واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان 1919-1929"، مترجم: محمد نعیم مجددی، هرات، 1388ش، ضمیمه سوم، صفحه 280 - 282)

نشریه "ارشادالنسوان":

بعد از حصول استقلال هدف عمده دولت امانی تنویر اذهان عامه از طریق تعلیم و تربیه نسل جوان و فعالیت های فرهنگی و اطلاعاتی از جمله انتشار بیش از 23 جریده و اخبار بود تا مردم را از رویداد های خارجی و داخلی آگاه سازد و شالوده یک نظام عصری را در جامعه پی ریزی کند. این حرکت را محمود طرزی با نشر "سراج الاخبار" در زمان سلطنت امیر حبیب الله خان آغاز کرد و در عصر امانی آن را با تلاش بیشتر ادامه داد. یکی از مسائل مهم که محمود طرزی در سراج الاخبار بر آن

اکیداً توصیه میکرد، همانا "ضرورت پیشرفت زنان" در کشور بود که طی مقالات متعدد مطرح بحث ساخت. موصوف در یکی از نوشته های خود تحت عنوان نقش زن در عائله چیست به صراحت بیان کرد که زن اصل و اساس و خمیرمایه عائله است و تا زمانکه آنها تعلیم یافته نشوند، ترقی و پیشرفت ناممکن است" (سراج الاخبار شماره 23 مورخ سنبله 1291) نشر مطالب انتقادی بروضع زندگی زنان موجب مشاجرات قلمی فراوان بین یک عده علمای دینی و طرزی میگردد که همه درسراج الاخبار منعکس می شدند. (برای شرح مزید دیده شود: "مقالات محمود طرزی"، گردآورنده: داکتر عبدالغفور روان فرهادی، انتشارات دیپلوماسی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی افغانستان، چاپ دوم، 1387، صفحه 406 تا 419)

در عصر امانی جریده هفتگی "ارشادالنسوان" در 27 حوت 1299 (17 مارچ 1921) به نشر آغاز کرد که اولین نشریه اختصاصی برای نسوان کشور محسوب میشود. این جریده به مدیریت اسماء رسمیه معروف به "بی بی شامی" همسر محمود طرزی و معاونیت روح افزا (دختر محمد زمان خان "خازن الکتب" خواهر حبیب الله طرزی) نشر می شد.

مطالب "ارشاد النسوان" بطور عموم شامل اخبار مربوطه به امور نسوان از جمله میله ها و سرگرمی های اجتماعی زنان آنوقت بود که قسمت زیاد آنرا نوشته های انتقادی بروضع زنان در کشور تشکیل میداد، طور مثال جریده بر وضع اسارت بار زنان انتقاد داشت و بر علیه خرید و فروش زنان مبارزه میکرد و می کوشید با توضیح حقوق زنان در پرتو اسلام، آنها را از تحکم ارزش های عنعنوی مردسالاری که در جامعه افغانی جداً حاکم بود، رها سازد. واضح است که در آنوقت جر و بحث روی این مسائل با عکس العمل های فراوان علمای متعصب دینی مواجه می شد و موجب برخوردها می گردید. برخی به این

عقیده بودند که مطالب عمده و مهم این نشریه را شخص محمود طرزی می نوشت و آنرا بنام دیگران به نشر می سپرد.



تأسیس "شفاخانه مستورات":

از اواخر قرن 19 بدانسو طبابت عصری در افغانستان قدم بقدم رایج شد. نخست این امتیاز تنها برای امراء کشور با استخدام یک یا چند داکتر خارجی (نخست از هند و بعد از ترکیه) منحصر بود و بیشتر شامل حال مردان و اطفال می شد و زنان بطورکل از آن محروم بودند. درجنوری 1924 برای اولین بار درکشور شفاخانه مخصوص نسوان تاسیس گردید که در آن دو نفر داکتر زن و دو قابله - یکی جرمنی و دیگر ایتالوی و نیز یک داکتر نسائی ایتالوی بنام داکتر ریجنولی بکار آغاز کردند.

البته رسیدگی به امور ولادت ها قبلاً همیشه در منزل و به کمک زنان باتجربه محلی بنام "دایه" صورت میگرفت و توأم با خطرات بسیار برای نوزاد و مادران بود. عمارت شفاخانه متعلق به أخت السراج (عمه شاه امان الله) واقع قلعه باقرخان بود که نخست امور آن توسط سراج البنات (خواهرشاه) و بعداً أخت السراج و سردار بیگم یکی از عمو زاده های او اداره می شد. این شفاخانه تاریخی تا امروز بشکل انکشاف یافته آن هنوز هم در همان محل فعال است. (اسکینازی، می: "زنان افغان...، صفحه 8)

فصل سیزدهم

آغاز جنگ "علم و جهل"

شورش "ملای لنگ" در سمت جنوبی:

طوریکه در مباحث گذشته خاطر نشان شد، شاه امان الله غازی بعد از حصول استقلال فکر کرد که کشور دیگر زیر تهدید خارجی قرار ندارد و وقت آن رسیده است تا به اصلاحات و تحولات اساسی در کشور پردازد. طی دوره اول (1919 تا 1924) شاه کوشید تا بر خرابه های نظام کهنه قبایلی شالوده یک دولت عصری را بر مبنای قانون و نظم به وجود آورد: اصلاحات اداری در داخل اورگان حکومت، انفاذ قانون اساسی و احترام به آزادیهای فردی، وضع قوانین و نظامنامه ها در ساحات مختلف (تا آنوقت بیش از 50 نظامنامه نافذ شده بودند)، رجوع به نظر مردم و فراخواندن لویه جرگه به حیث یک مرجع عالی تقنینی، اصلاحات امور مالی، توجه به امور معارف و برای اولین بار افتتاح مکاتب نسوان و تساوی حقوق زن و مرد، از بین بردن امتیازات و معاشات مستمری بعضی خانواده ها و القاب شان، همه از جمله نوآوریهای مهم و بسیار بحث انگیز بودند. مسلم است که بسیاری از این تحولات عمیق به منافع کلی طبقات صاحب امتیاز از جمله خوانین، زمین دارها، خانواده های اشرافی و به خصوص یک عده روحانیون متعصب صدمه رسانید و به تحریک انگلیس ها که از استقلال خواهی شاه امان الله و اثرات آن در سرزمین هند در صدد انتقام از او بودند، قیام خوست را براه انداختند و آنرا به یک جنگ تمام عیار در مقابل دولت تبدیل کردند تا بدانوسیله افغانستان را

از مسیر تحول مزید باز دارند و بار دیگر آتش جنگ داخلی را در کشور شعله ور سازند.

در سال 1303ش (1924) شماری از ملاءها و روحانیون افراطی به تحریک انگلیس علیه دولت دست به تبلیغ زده مردم را به شورش واداشتند. آنان تمامی اصلاحات دوره امانی را خلاف دین اسلام خوانده، این شاه مترقی و وطندوست را کافر و جهاد علیه او را فرض عین اعلان کردند که موجب بروز شورش در سمت جنوبی گردید. اکثر محققان سیاسی به این نظر اند که عمده ترین بهانه ویا دلیل شورش خوست همانا از یک طرف موضوع تعلیم و تربیه نسوان و از طرف دیگر محتوای قانون اساسی در مورد آزادی های فردی و مسئله جلب واحضار عسکر به رویت قانون "هشت نفری" و همچنان محتوای نظام نامه نکاح عروسی و دادن حقوق برای زنان بوده است که همه ای این اقدامات منتج به تضعیف قدرت همیشگی مردها در جامعه عنعنوی مردسالار افغانستان میشد.

آستا اولسن در کتاب "اسلام و سیاست در افغانستان" در زمینه می نویسد: «شورش خوست در مارچ 1924 بر ضد اصلاحات اجتماعی دولت امانی به رهبری ملا عبدالله مشهور به "ملای لنگ" و سایر ملاءهای آن سمت به تحریک و رهنمایی روحانیون پرنفوذ مرکز به راه افتاد. در شورش خوست یکی از مریدان حضرت صاحب شوربازار بنام عبدالغنی، قبایل سلیمان خیل را در کنار ملاء عبدالله و ملاء عبدالرشید سهاکی قرار داد. این دو ملاء در دستی قرآن و در دست دیگر قانون جزا را گرفته در میان قبایل که متأسفانه از سواد و دانش بی بهره بودند، فریاد میزدند: "کدامیک را قبول دارید! قرآن یا قانون را؟" و طبعاً مردم میگفتند: "قرآن را" و سپس مردم را بشورش دعوت میکرد.» (اولسن، آستا: "اسلام و سیاست در افغانستان، ترجمه

خلیل الله زمر، دنمارک، 2001، صفحه 131 - 132) [عکس
ملاء عبدالله مشهور به "ملای لنگ"]

از آنجائیکه امروز وطن بعد از
گذشت صدسال باردیگر دچار
مبارزه با "علم و جهل" است و
طالبان با ادعای "اسلام ناب و
خالص محمدی" همان روند یک
قرن قبل را مثل ملاء عبدالله و
ملاء عبدالرشید در پیش گرفته و
خواهان برگشت به عقب می باشند
و باز هم می گویند: «تعلیم زنان
درست، اما نه درصنف های
مختلط با پسران!» که این ادعا



باز هم محروم ساختن نیمی از پیکر اجتماع را از حق حقه شان
درقبال دارد؛ و از آنجائیکه در افغانستان این بار بجای انگلیس
در آنوقت، اکنون دست های دراز بیرونی دیگر، بخصوص
پاکستان و تغییر موقف ایالات متحده امریکا در حمایت مستقیم
و غیرمستقیم از گروه طالبان عقبگرا دراز شده و افغانستان را
در عین حالت سال 1303 ش (1924م) قرار داده است، لذا
ایجاب میکند تا درباره این "برگشت تاریخ به عقب" یعنی غانله
جنوبی - مسمی به شورش ملای لنگ و ورود عبدالکریم" و
فعالیت دست های مرموز اعم از داخل و خارج کشور کمی به
تفصیل پرداخته شود:

استیوارت نویسنده کتاب "آتش در افغانستان" درباره می نویسد:
در سال 1924 شورش در خوست شروع گردید، مردم منگل که
در عصر امیرحبیب الله خان سراج نیز شوریده بودند، باردیگر
اعلام کردند که نظامنامه امان الله خان و قانون ساخت وی که
به عوض شریعت تطبیق میگردد، خلاف دین اسلام است و با

این دلیل به قیام آغاز نمودند. دولت عساکر را به خوست اعزام کرد. شاه ولیخان قوماندان آنجا به مردم باغی گفت که چند نفر از علمای دین می آیند و با شما صحبت میکنند. ملاها به ریاست شیرآقا حضرت شوربازار [نورالمشایخ فضل عمر مجددی] به شهرک "متون" در خوست رسیدند و حضرت شیرآقا نامه امان الله خان را برای شان قرأنت کرد و گفت که اگر نظامنامه ضد شریعت است، حکومت آنرا لغو میکند و شورشیان موافقه کردند. اما وقتی این پیام را حضرت شیرآقا به امان الله خان رسانید، مورد قبول شاه واقع نشد. در این اثناء شاه از محمد نادرخان [سپهسالار] خواست که با قبایل در مورد بحث نماید و آنها را به قبولی خواسته های دولت قانع سازد، اما نادرخان نپذیرفت و شانه خالی کرد، زیرا وی در باطن شورش را دامن می زد. نادرخان گفت که وی باین قبایل خود را مواجه نمیسازد، زیرا قبلاً حکومت با آنها خلاف وعده عمل کرده بود (برای شرح مزید دیده شود: استیوارت، ریه تالی: "جرقه های آتش در افغانستان"، مترجم: یارمحمدکوهسارکابلی، پشاور، 1380، صفحه 41 - 43)

تدویر لویه جرگه 1303 در پغمان - کابل:

هنوز جنگ بین قوای دولت و باغیان در سمت جنوبی به شدت ادامه داشت که شاه امان الله به دلیل جنگ در جنوبی دومین لویه را با اشتراک 1054 نفر بتاريخ 20 سرطان 1303 (24 جولای 1924) کمی زودتر از وقت معینه در کابل دائر کرد (برطبق فیصله لویه جرگه 1301 باید هر سه سال لویه جرگه دائر میگردد)، تا بدائوسیله با تائید لویه جرگه نظامنامه های دولت را برطبق موازات دین اسلام مشروعیت ببخشد. لویه جرگه تا 9 اسد دوام کرد و یکی از پرشورترین جرگه ها بود و علمای دینی بر تعدیل بعضی مواد چند نظامنامه تأکید و اصرار داشتند و شاه امان الله که در طول جلسات حاضر بود و در هر مورد

تشریحات لازم در برابر سؤالیهای اعضا ارائه میکرد، با مدارا و تفاهم با وکلاء از نرمش کار میگرفت و ناگزیر بود تا از بعضی خواسته های آنها با مسامحه بگذرد و به خواست علمای دینی تن دهد. البته هدف اصلی شاه امان در این عقبگردها حصول تائید علمای دینی بود مبنی بر اینکه نظامنامه با مسایل دینی منافات ندارد و مطابق به شریعت است. با اینکار علمای دینی و در مجموع همه اعضای لویه جرگه پس از پاره تعدیلات این موضوع را تصویب و اعلام کردند که دست آویز مهم بر علیه ادعاهای شورشی های جنوبی بود. لویه جرگه بعد از مباحثات طولانی تحت تأثیر جنگ درخوست و تلفات زیاد قوای حکومتی کوشید تا نرمش اختیار کند و بعضی از اقدامات را به طبق خواست نماینده گان تعدیل نماید. این برگشت عبارت بود از بسته شدن دروازه تعلیم برای دختران، جواز نکاح دختر صغیر، اعاده صلاحیت قاضی در تعزیرات، کشتن سارق در تکرار عمل، شرکت قاضی و ملاء در محکمه مامورین دولت، گماشتن محتسبان برای امر احتساب، تنظیم امور ملاء و مؤذن بدوش دولت، مقید ساختن آزادی فردی محض به امور شخصی که امور سیاسی و عقیده وی را شامل نمیشد، اعاده حق ازدواج مرد با چهار زن، جواز تادیه نقدی و یا عوض برای خدمت زیر پرچم، تاسیس دارالعلوم عربی و دارالحفاظ و چند فقره دیگر. (برای شرح مزید در موارد قابل مناقشه دیده شود: کتاب "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه 1303"، مهتمم و گردآورنده: برهان الدین کشکی، چاپ سنگی در مطبعه دائره تحریرات شاهی، دلو 1303، صفحه 300 تا 341؛ قابل ذکر است که چون این کتاب مهم سالها بعد از سقوط رژیم امانی به نحوی نایاب گردید، لذا اینجانب تصمیم گرفت تا به باز نشر آن از روی یک نسخه که از آرشیف هند بدست آمده بود، بپردازد و متن مکمل آنرا سر از تاریخ 10 اگست 2016 به سلسله در 28

قسمت در افغان جرمن آنلاین به نشر سپرد. علاقمندان میتوانند در آرشیف نویسندگان تحت نام اینجانب آنرا مطالعه بفرمایند.)

«ضرورت تعلیم نسوان در نشیمنهای شان»:

اگر از ذکر دیگر موضوعات مورد مناقشه لویه جرگه بگذریم، جا دارد که در اینجا به موضوع تعلیم زنان که پس از مباحثات زیاد شاه مجبور گردید نظر خود را در مورد تعلیم نسوان تغییر دهد و به اراده و نظر وکلای لویه جرگه که در همچو مسایل علمای دینی و ملاء ها به استناد روایات فقهی با جدیت و اصرار سخن می گفتند، قبول نماید، چنانچه لویه جرگه در زمینه به حضور شاه پیشنهاد کرد:

لویه جرگه: «ما علماء و سادات و مشائخ ملت افغانستان بحضور اعلیحضرت غازی مان عریضه پردازیم. چون ذات همایونی جهت رفاهیت و ترقی ملت و دولت جد و جهد بلیغی را بکار برده و میبندند حتی که از کمال توجهات عالی شاهانه شان مکتب مستورات را نیز مقرر کرده اند. الله تبارک تعالی وجود مبارک اعلیحضرت غازی را پاینده داشته باشد که همواره ترقیات ملت و دولت را ملحوظ داشته باشد. اما قرار مسائل مسلمه و روایات مفتی بها فقه شریف بانستی تعلیم و تحصیل نسوان در خانه های خود از اقارب خود محارم شان باشد تا از آن تعلیم دینی که فرض منصبی ما ملت افغان است، محروم نمانند. بنابراین از شریعت پروری اولی الامر خود مختار غیور ما امید میشود که تعلیم جمعیت نسوان در مکتب ها نشود تا مسئله حجاب و ستر که یک فرض ضروریست، برای نسوان اسلامی خوبتر و بهتر حاصل شود. آنچه معلومات شرعی درین موضوع به نزد این خادمان دین مبین بود، عرض شد. اگر حضور والا را تسلی و اطمینان بر نوشته میان بشود،

بهتر و الی درین مسئله از دیگر علمای اسلامی ممالک خارجه هم معلومات و افره و فتواهای موثقه را نیز حاصل فرمایند.»

علیحضرت در جواب فرمود: «اگر چه در موضوع تعلیم نسوان گفت و شنید ما و شما قبلاً به پایان رسیده و مفکوره تانرا درین مسئله قبول کرده ام، لکن باز هم میخوام که توجه شما علمای اعلام و فضلالی کرام ملت عزیزم را بسوی این نکته مهمه بنمایم که درین مورد باید ما و شما از عقل و فکر و طرز عمل عموم عالم اسلام کار بگیریم و مزید برآن روا دار نشویم که طبقه اناتیه ما در یک عالم جهالت و نادانی و فرومایگی زندگانی کنند. تعلیم طبقه اناتیه از حد ضروریست و نباید ما و شما به مخالفت حدیث (طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مُسلمته) برانیم و نباید بگوئیم که ما افغانیم باید زنان ما از راه خدا و رسول و مبداء و معاد خود بیخبر بوده در یک عالم جهالت و نادانی باشند. بایستی ما برحال آن اطفال خود که تقریباً تا بعمر هشت سالگی در اطراف و جوانب مادر و خواهر و خاله و عمه و دیگر اقارب اناتیه خود زندگانی مفیده اولیه خود شانرا بسر میبرند، ترحم کنیم و محض جهت تعلیم و تربیه آن اطفال درین مکتب نخستین که مکتب آغوش مادر گفته میشود، آنها را از مسایل ضروریه مطلع کرده اطفال خود را ازین فیض عموم محروم نداریم. بالای ما و شما لازم است که طبقه نسوان خود را عالم و دانسته و مطلع از فرائض و واجبات و سنن و مندوبات و دیگر ضروریات بنمائیم. تا اولاده ما و شما در همان صغارت که تعلیم آنرا پیغمبر ما (کالنقش فی الحجرث) گفته است و اهل سلف همین تعلیم را میگویند: «با شیر اندرون شده با جان بدر شود»، از اخلاق و عادات و اطوار خوب مستفیض و با آداب و صفات خجسته، متحلی [آراسته] شوند.»

علیحضرت در ادامه فرمود: «گاهی طرفدار این امر نبوده و نمیباشم که صبیاتی که قریب به راهقی [بلوغ] باشند، در مکتب آمده تعلیم گیرند بلکه مفکوره و نظریه من نظر به مفاد بزرگ و ملحوظات سترگی که به شمه از آن در فوق اشاره شده بود، چنانکه صبیات خورد سال با همه گونه مراعات ستر و پرده در مکتبی که کاملاً محفوظ و مستور است و معلومات آنها نیز نسوان اند، آمده تعلیم گیرند. اکنون که شما علماء میگوئید که خروج صبیات نیز برای تعلیم مستحسن نیست، بالفعل ما درین مفکوره تان با شما محض مراعات شرع شریف متفقیم، اما گمان نمیکنم که دیگر علمای عالم اسلام و فضیلتی هند و سند، مصر، مکه معظمه، مدینه منوره، شام، بیت المقدس، بغداد، بصره، کوفه و ترکیه درین نظریه با شما متفق باشند، زیرا که در هر یکی ازین بلاد معظمه اسلامیة بتعداد غیر واحد مکاتب اناتیه موجود است.» {درینجا وزیر صاحب معارف و محمد اکرم خان مدیرنیز به تائید این مقوله همایونی یکی بعد از دیگری مقالات مشرح و موضعی را ایراد داشتند، ازینرو علماء گمان نمودند که شایدان مبحثی را که قبلاً ما فیصله نموده بودیم، باز سر از نو اعاده میشود. لهذا از هر گوشه و کنار باز دروازه بحث و گفتار مفتوح شد. بنابراین ذات جهانبانی قطع کلام متعرضین و مدافعین را نموده گفتند. ب.د.}

علیحضرت برای خاتمه بحث علاوه کرد: «این مبحث چنانچه مذکور شد فیصله شده خودم بالفعل بر طبق مفکوره همین حضرات تعلیم صبیات را در خانهای شان امر و اراده میکنم. در میان شما غلط فهمی واقع شده، بحث نکنید. من میخواهم که درین ضمن این علمای محترم را بیک امر دیگر دعوت و تکلیف کنم و آن اینست که باید این حضرات معظم که دعوی خانه نشینی صبیات معصوم و طفل های خورد سال ما را میکنند و ما سمعاً و طاعتاً محض احترام احکام شرع شریف

که برای ما درین موضوع از آن نام میبرند، او را قبول میکنیم. در قُری و اطراف و قشلاقها بر نسوان نو جوان و دوشیزگان و دیگر زنان کوچی و افغانه کوه نشین و عموم سکنه افغانستان نیز بقوه تبلیغیه و وعظ و نصایح لازمه ستر و حجاب را حتمی و لازمی قرار بدهند و تالویه جرگه آینده در سرتاسر افغانستان آن ستر و حجابی را که شریعت پاک برای زنان مسلمانان مقرر داشته است، جاری و حکم فرما نمایند. اگر درین باب از حکومت اجازت و تسهیلات بخواهند، دریغ نمی شود. فاما اگر تا بموعد لویه جرگه آینده حجاب و ستر در بین عموم رائج نشد و یا احدی ازین زنان که هر روزه به صدها نفر آنها بی حجابانه بنظر میخورند، دیده شده، بار مسولیت آن به همراه ناغگی به گردن شما حضرات معظم است». [این راه گریز بود که بعداً چون علما و وکلاء نمیتوانستند زنان اطراف را مجبور بر رعایت حجاب کامل سازند، لذا شاه خواست با این وسیله برای باز کردن مجدد مکتب دختران دلیلی در دست داشته باشد. - کاظم]

علمای لویه جرگه: «ازین تقریر سراپا تاثیر همایونی تحت رقت مزید آمده ازین طرفداری همایونی آثار شادمانی را نشان داده متعهد شدند که حتی الوسع در ترویج ستر و حجاب در بین عموم طبقه اناتیه افغانیه به وعظ و نصایح و تبلیغات مذهبی کامیابی حاصل خواهند کرد و تا موقع انعقاد لویه جرگه آینده در سرتاسر افغانستان زنی بی پرده انشاء الله تعالی بنظر نخواهد خورد.»

پس از آن لویه جرگه موضوع اعزام شاگردان را به خارج مطرح کرد، با این عبارات:

لویه جرگه: «ما تعلیمات طلبه موجوده افغانی را که به السنه اجنبی جهت اخذ فنون عالی و تعلیم علوم مروجه حالی

مشغولیت دارند، محض بغرض حصول ترقیات حاضره و تعالیات موجوده دنیای امروزه که افغانستان را ما بدان بسیار محتاج و شائق مینگریم، بنظر استحسان نگریسته جائز میشماریم، مشروط بر اینکه در عقیده های متبرکه و اصولات مقدسه دینیۀ این نو باوگان وطنیه ما خلل و نقصانی وارد نگشته بیشتر از رفع احتیاجات خویش در آن تعلیمات مشاغلث نورزند و هم در اصول اسلامی و عقائد و روایات مذهبیۀ خود قبلاً کسب اطلاعات نموده باشند.»

علیحضرت: «بسیار خوب! حکومت شما نیز بتحصیل و تعلیم السنه غیرمسلم را محض برای رفع ضرورت و دفع احتیاجات ملت و مملکت و دولت جائز می پندارد و بیشتر مترقب و نگران است که در عقائد و اصول دینیات این فرزندان افغانیۀ اسلامیۀ ما خلل و نقصانی بوقوع نه انجامد. برای طلبۀ مکتب امانیۀ و امانی که السنه فرانسه و آلمانی می آموزند، در همان مکاتب تعلیمات اسلامی نیز مانند قرانت، دینیات، فارسی، عقاید و حُسن خط اسلامی نیز تعلیم داده میشود و نگران و مترقب حرکات و افعال شان اساتذۀ وطنی شان میباشند و برای آن طلبه افغانی که بخارج جهت تعلیم رفته اند، بهمۀ شما معلوم است که علاوه بر نگرانی وزراء مختار و سفراء افغانی مفتش علیحده و نگران جداگانه و معلمین اسلامیۀ نیز مقرر است تا در اخلاق و عادات شان نقص و سوئی وارد نشود.» {مسرت لویه جرگه و غلغله تکبیر و آواز های دعا گویی عمومی} (کتاب "رویداد لویه جرگه..."، صفحه 330 تا 334)

در پایان مباحثات شاه بر اهمیت تعلیم برای جوانان بار دیگر خطاب به وکلاء تأکید کرد و فرمود:

علیحضرت: «دو توصیه را خواهشمندم که برای تان بنمایم که در آن هیچ فکر کردن لازم نیست و اجراء آن حتمی و لازم نیست:

یکی - آنکه بچه های خویش را بسوی علوم و فنون تشویق بدهید، چرا که خود میدانید ترقیات دینی و دنیوی ما وابسته بعلم است که "بیعلم نتوان خدا را شناخت"، میباید در هر نقطه و هر جائیکه باشید اولاد های تان در آنجا درس بخوانند و فنون لازمه را بیاموزند و بدین الفاظ مختصر که من بحضور شما عرض کردم بیشتر بیشتر تا که میتوانید در تعلیمات اولاد و عائله خود بکوشید در هر جای که رفتید از طرف من وکیل هستید که این توصیه ام را بعموم ملتّم ابلاغ دارید و دیگر اینکه از منسوجات وطن برای خود لباس تهیه کنید...» لویه جرگه: «ازین معارف خواهی و عرفان پروری همایونی اظهار تشکرات مزیدی را نموده تماماً متعهد شدند که در ترویج علوم و تشویق اهالی بسوی تعلیم تا جان در بدن و روح در تن مان باشد، مساعیات اسلامیّت کارانه خود ها را مبذول میکنیم.» ("رویداد لویه جرگه.."، صفحه 354)

همچنان جرگه بعد از پارهٔ تعدیلات فیصله و رسماً اعلام کرد که قانون اساسی کاملاً مطابق شرعیت اسلام است و کسانیکه بر علیه آن قیام کنند، باغی و مستوجب جزاء پنداشته می شوند. دریک قسمت این اعلامیه چنین آمده است: «مجلس لویه جرگه که عبارت از علماء و سادات و مشایخ عظام و وکلاء و روساء کرام کل مملکت محروسهٔ مان افغانستان (صانها الله تعالی عن التزلزل و الحد ثان) بغرض تحقیق و تدقیق در امور شرعیه حنفیه و مسائل جزئیه و کلیهٔ فقهیه مطهره و انجاح و بهبود مهمات ملکیه و سیاسیه در مرکز دولت علیه متبوعه مان دارالسلطنه کابل تحت ریاست اعلیحضرت پادشاه غازی معظم مان منعقد گردیده و در تحت نظر غور و تدقیق مجلس عالی لویه جرگه درآمد، مخصوصاً مهمات شرعیه مبارکه که در نظامات دولت دخل داده شده بود، از نظر عموم ما علما و مشائخ لویه جرگه گزارش [گزارش] یافت. ما خادمان و پیروان

دین مبین متین اسلام فرمایشات و نیات و نظریات پادشاه محبوب القلوب خود مان را یگان یگان بگوش خود ها شنیده و بچشم خود ها مشاهده نموده قلباً احساس کردیم که عموم نظامات موضوعه دولت مستند بر اساس شریعت غرای محمدی (ص) و اجرای احکام قرآن مطابق مذهب مذهب حنفی بوده و هست و میباشد و بعضی روایات ضعیفه که در نظامات دولت مطابق آرا و فتوای علمای مرکزیه قبلاً فتوی داده شده در محل اجرا آمده بود، آن گونه مسائل نتیجه روایات ضعیفه بود که از طرف علماء تجویز گردیده بود و ما علمای لویه جرگه آن مسایل را مطابق احکام شرعیه حنفیه و روایات قویه فقهیه اصلاح نمودیم که هیچگونه شبهه در قلب و خاطرهای عموم ما علمای افغانی باقی نمانده و مسائل مشتبیه را در ذیل اعلان هذا تذکار نمودیم تا باعث اطمینان کلیه خاطرها و قلوب عموم اسلامیان شود و ما علماء، سادات، مشایخ، وکلاء، روساء و عموم برادران دین و اسلامی خود مان را اخبار مینمائیم که هر فردیکه بر خلاف حکومت و دولت معظمه و یا نظامات موضوعه دولت علیه مان به تشبثات خانانان و یا غرضات شخصیانه بالذات و یا تحریکاً اقدام نماید، اولی الامر در اجرای هر گونه مجازات از حبس و ضرب و نفی الی اعدام در باره اش شرعاً مأذون و مختار است و ما عموم علماء، سادات، مشایخ، روساء و وکلاء برای رفع و دفع آنگونه خانانان که لکه در تاریخ حیات باشان و شرف ما افغانیان میگذارند، بهر گونه فداکاری حاضر و آماده بودیم و هستیم و میباشیم.» (متن مکمل اعلامیه دیده شود: "رویداد لویه جرگه...، صفحه 346 تا 349)

چگونگی آغاز و انجام شورش در سمت جنوبی:

شورش و برخورد با مقامات دولتی در خوست وقتی آغاز شد که فردی از قبیله منگل بمقابل شخصی دیگر از همان قبیله دعوی روی نامزدی یک دختر بود که گفته میشد در طفولیت

نامزد یکی از طرف بود. حاکم محل خواست این دعوی را از طریق نظامنامه جدید که بر رضائیت دختر اتکاء میکرد، حل کند. طرف مقابل ماده نظامنامه را مغایر عنعنه و شریعت خواند و با حاکم محل درگیر شد. ملاء عبدالله که به اصطلاح "اوقی" امور محل و قبیله بود و با انفاذ قانون جدید صلاحیت حل منازعات محل را از دست داده بود، به این قضیه دامن زد و با جمع دیگر ملاها بر ساحه تبلیغ خویش علیه نظامنامه های دولت افزود، طوریکه همه ملاهای طرفدار او به هر جا که رسیدند، در یک دست قرآن مجید و در دست دیگر نظامنامه را گرفتند و از مردم در همه جا پرسیدند که کدام یک را قبول دارند؟

مسلم است که مردم با این ترتیب حمایت خود را از قرآن مجید ابراز داشتند و در صف ملاها پیوستند که بزودی فعالیت شان علیه دولت گسترده شد و ملاهای قبایلی نیز احساسات دینی و غیرت قومی را بر علیه اصلاحات دولت دامن زدند. به این اساس ساحه فعالیت شورشی ها تا اوایل ماه جوزای 1303ش (می 1924) در محلات دیگر جنوبی و مشرقی کشور توسعه یافت و به شدت آن افزوده شد. دولت چندین بار کوشید تا با اعزام هیئت های مصلح با شورشیان به تفاهم برسد، ولی ملاها که در راس شورش قرار داشتند، نه تنها حاضر به مذاکره نشدند و حتی از این فرصت برای تقویه خود استفاده نمودند و هیئتهای اعزامی را که متشکل از حضرات، علما، مشایخ و عده ای از بزرگان بودند، متهم ساختند که گویا از طرف حکومت تطمیع شده اند.

دولت ناگزیر شد از قوه کار گیرد و اولین برخورد نظامی بروز 2 جوزا 1303 در کوتل "تیرا" در حواشی لوگر صورت گرفت که در نتیجه قوای دولت با شکست روبرو شد، اما در برخورد دوم که بوسیله "قطعه نمونه" انجام یافت، قوای حکومت شورشی ها را شکست دادند و منطقه را از نفوذ شان

خالی کردند و یک ماه بعدتر باردیگر قوای دولت در جنگ با شورشیان با ضعف مواجه شد و با این شکل در اواخر ماه سرطان شورش به کتواز و غزنی انتشار یافت و بعضی اقوام آنجا با شورشیان پیوستند.

با این وضع در حالیکه لویه جرگه بتاریخ 20 سرطان در پغمان با اشتراک بیش از یکهزار نفر در حال تدویر بود و در پایان جرگه البته پس از بعضی تعدیلات مواد بعضی از نظامنامه ها، همه به اتفاق نظر بر مشروعیت دینی نظامنامه ها مهر تائید گذاشتند و ادامه سرکوبی شورشیان را در صورت عدم پذیرش توصیه های دولت، یک راه حل مشروع دانستند. بعد از ختم لویه جرگه باردیگر هیئت های صلح نزد شورشیان اعزام شدند، اما آنها بدون نتیجه برگشتند. بنابراین دولت تصمیم گرفت تا در برابر شورشیان به شدت هرچه بیشتر از قوه کار گیرد. در این موقع حساس دو معضله دیگر نیز براغلاق اوضاع افزود: یکی - پخش یک شایعه که گویا شاه پیرو مذهب "قادیانی" شده است و دیگر ظهور شخصی بنام عبدالکریم که خود را از احفاد امیر محمد یعقوب خان معرفی و وارث مقام سلطنت موروثی در کشور وانمود میکرد.

شایعات "قادیانی شدن" شاه که با انتشار یک کتاب تحت عنوان "تحفة الملوک - دعوت الامیر" که از طرف صاحبزاده میرزا بشیرالدین محمود امام جماعت احمدیه قادیان در هند برتانوی نوشته شده و در سال 1924 با ایزاد گویا یک نامه عنوانی امیر امان الله خان مندرج صفحات اول کتاب در کابل و دیگر جاها توزیع گردیده بود، مورد بهره برداری شورشی ها قرار گرفت؛ آنها این ذهنیت را که گویا شاه امان الله قادیانی شده و گفته است که: «تعلیمات پیامبران و نیز پیامبر اسلام در عرصجاری قابل تطبیق نمیباشند و نظامنامه ها باید مطابق به شرایط عصر ترتیب گردند!» در بین مردم شایع ساختند.

مگر دولت در تعقیب این شایعه شخصی را بنام "ملاء نعمت الله" که یکی از پیروان غلام احمد قادیانی در کشور بود و در تبلیغ این افکار و احتمالاً در رابطه با توزیع این کتاب دست داشت، گرفتار و به اساس حکم محکمه ثلاثه بتاريخ 2 اسد 1303 در کابل اعدام کرد. با آنکه این اقدام تاحدی شایعه فوق را در بین مردم تضعیف و خاموش ساخت، اما هنوز هم اتهام مذکور وسیله تبلیغ عناصر شورشی علیه شاه قرار داشت. از اوضاع چنین برمی آمد که کتاب مذکور با ایزاد نامه عنوانی امیر امان الله خان یک توطئه دیگر علیه شاه بوده و به تحریک انگلیس ها چاپ و در آن موقع حساس پخش گردید. (یک نسخه این کتاب را که چاپ سنگی و در 445 صفحه بزبان دری (فارسی) در سال 1924 در هند برتانوی چاپ و اکنون نایاب شده و هیچ محقق و مؤرخ افغان تا حال از آن در آثار خود یاد نکرده است، خوشبختانه در آرشیف خود دارم. اما راجع به چگونگی رویداد اعدام ملا نعمت الله مذکور دیده شود - وکیلی پوپلزائی: "سلطنت شاه امان الله..."، جلد دوم...، صفحه 186 - (189)

موضوع دوم رسیدن عبدالکریم نام از هند به خوست که شورشیها او را به حیث امیر خویش شناختند و به او بیعت کردند، موجب ناآرامی حکومت شد. استیوارت درباره می نویسد: «در هند پسر امیر محمد یعقوب خان بنام عبدالکریم خود را وارث تاج و تخت کابل میدانست، باصدها مشکل خود را به "بنو" در بلوچستان رساند و از آنجا به "میرانشاه" رفت؛ در آنجا با افغانها دیدن نمود و خود را معرفی کرد. آنها گفتند که در خوست شورش است و باید خود را به آنجا برساند. عبدالکریم اعلامیه صادر کرد که میتواند عوض امان الله خان امیر شود. ملای لنگ دید که شخصی که نواسه امیر شیرعلی خان است میتواند که عوض امان الله خان امیر شود، سه نفر

ملاء را از جدران، منگل و احمدزائی تعیین نمود که با عبدالکریم به تماس شوند و به وی پیشنهاد عروسی دخترانی را نمودند که بتوانند عبدالکریم را مصروف نگهدارند. به این اساس ورود عبدالکریم به شورش جاری شکل جدید داد.» (استیوارت، ریه تالی: "آتش در افغانستان"، مترجم: یار محمد کوهسار کابلی...، صفحه 45)

در این وضع وقتی دولت زیر فشار چند جانبه قرار گرفت و شورش شکل مغلق پیدا کرد، شاه امان الله ناگزیر متوسل به اقدام نظامی گردید. سنزل نوید اقدام دولت را چنین شرح میدهد: «مواصلت یک تعداد طیاره های "جنکر" به کابل در اوایل سبته 1303 (اواخر اگست 1924) با وجود فقدان پیلوتهای ورزیده، موقف نظامی دولت را مستحکم ساخت. مقارن با همین وقت عساکر دولتی در چهار جبهه با شورشیان درگیر جنگ بودند: جبهه گردیز تحت قومانده محمد ولی خان و وزیر حربیه، جبهه جلال آباد تحت قومانده علی احمد خان والی کابل، جبهه غزنی تحت فرماندهی عبدالعزیز خان معین وزارت حربیه و جبهه وردک تحت رهبری مشترک اعتمادالدوله عبدالقدوس خان و جنرال شاه ولی خان، غلام نبی خان چرخ و جنرال عبدالوکیل خان نورستانی. شمولیت این اشخاص مهم در جنگ عزم جدی و راسخ دولت را برای خاتمه دادن اغتشاش نشان میداد.» (نوید سنزل: "واکنش های مذهبی.."، صفحه 146)

همزمان با عملیات شدید نظامی به مقابل شورشیان، رژیم کوشش داشت که رهبران شورش را بنام اشخاص خاین که به منافع انگلیس در افغانستان خدمت میکنند، بی اعتبار سازد. بخصوص از آمدن عبدالکریم از هند و بار دیگر بقدرت رساندن سلاله امیر محمد یعقوب خان بر تخت کابل را یکی از اهداف انگلیس وانمود کرد و از اینطریق احساسات ضد انگلیسی مردم در تمام کشور علیه شورشیان تحریک و همه آماده شدند تا در

برابر آنها بجنگند. شاه امان الله نخواست پای قوه های قومی را در میان بگشود، از آنها ابراز امتنان کرد و گفت که قوای نظامی و اردوی ما اینکار را وظیفه خود میدانند. بدینوسیله شاه نخواست اختلافات قومی را بین اقوام کشور از اینطریق ایجاد کند. شاه به قوای هوائی جدید التتشکیل هدایت تا یک اعلامیه رسمی چاپی را از هوا به مناطق شورشی پراکنده سازد که در یک قسمت آن آمده بود: «ای اولاد نادان من! این طیاره ها که در بالای سر شما پرواز کرده و کاغذ های مهر و شفقت مرا بالای شما می اندازند، گلوله های آتشین خود را نیز بالای شما ریختانده میتوانند، مگر من شما را اولاد بدعمل افغانستان میدانم. با این همه بی اعتدالی هائیکه کرده یابد، آغوش محبت من برای شما باز و صدای نصیحت دولت تان بلند است که باز شما را اولاد صالح افغانی ببینم.» (متن مکمل اعلان شاهی دیده شود - وکیلی پولزائی: "سلطنت شاه امان الله"، جلد 2، صفحه 175 - 177)

جابجا سازی اردو درمحلات مختلف از یکطرف و پرواز طیاره ها ازطرف دیگر، هم روحیه شورشی ها را تضعیف کرد و هم رابطه عبدالکریم را با شورشی ها برهم زد و او راه فرار را بسوی هند درپیش گرفت. دولت با اشاعه دست داشتن انگلیس دراین شورش و کسب حمایت مردم و بخصوص که علما و مشایخ، ازجمله پاچاصاحب اسلام پوری، حاجی ترانکزی، ملاصاحب چکهنور و دیگر شخصیت های سرشناس دینی، شورشیان را یاغی و باغی خطاب کردند و از موقف دولت حمایت نمودند، موفق به تقویه موقف خود گردید. تعدادی بیش از 500 تن از شورشی ها از کار پشیمان و خود را تسلیم دولت کردند و عده ای پا به فرار گذاشته بطرف قبایل آزاد روی آوردند، از جمله ملاء عبدالله مشهور به "ملای لنگ" و ملا عبدالرشید (داماد ملا عبدالله) سرکرده شورشی ها با چند نفر

از همکاران شان درحواشی سرحد گرفتار و فوری به کابل انتقال داده شدند و تعداد دیگر نیز به همین ترتیب در دست حکومت افتادند. (برای سرخ چگونگی جریان گرفتاری ملای لنگ دیده شود: مأخذ بالا، صفحه 257 تا 262)

با این اقدامات دولت توانست مشروعیت و قدرت خود را تثبیت و زمام اداره را در مناطق شورشی بدست گیرد و علمای سمت جنوبی باردیگریبعت خود را به شاه امان الله غازی با صدور یک فتوا در اوایل ماه عقرب 1303 ارسال داشتند. شورش به پایان رسید، اما با تأسف که در نتیجه آن از یکطرف تلفات زیاد نظامی و ملکی بار آمد و از طرف دیگر صدمه بزرگ به بنیة اقتصادی کشور وارد شد.

با آنکه درمطبوعات آنوقت کشور بطور واضح از دست داشتن انگلیس ها در راه اندازی این شورش به تکرار تذکار رفته و حتی شاه دریکی از بیانیه های خود در لویه جرگه نیز به نقش "دشمنان داخلی و خارجی" اشاره کرده است، اما بعضی از محققین (از جمله پوهاند داکتر حسن کاکر) به این نظر اند که هیچ سندی مبنی بر دخالت انگلیسها در اینکار در دست نیست، چنانچه مقامات رسمی در آنوقت عدم دخالت انگلیسها را در قیام تأیید کرده است. در این ارتباط باید خاطر نشان ساخت که انگلیسها مثل همه کشورهای استعماری در همچو مواقع جداً سعی میکردند که هیچ مدرک و سندی را مبنی بر دخالت خویش در زمینه بدست ندهند تا مبادا موجودیت سند، موجب بی اعتماد شدن شخص مورد نظرشان نزد مردم عوام گردد. لذا فقدان سند معنی عدم مداخله را نمیدهد و اینکه چرا حکومت افغانستان دخالت انگلیسها را در قیام بعداً تردید کرد، واضح است که حکومت نمی خواست پس از سرکوبی قیام، مناسبات سیاسی خود را با انگلیسها تحت الشعاع آن قضیه قرار دهد، زیرا پالیسی رژیم امانی در آنوقت داشتن روابط حسنه و عاری از تشنج با

انگلیسیها بود. کسانی که مداخله انگلیسیها را در اغتشاش رد میکنند، باید به این سؤال جواب گویند که عبدالکریم چگونه به افغانستان آمد، از کدام منبع مصارف فراوان قیام را تدارک کرد و بعد شکست هنگامیکه به هند برگشت، چرا انگلیس ها به تقاضای حکومت افغانستان از استرداد او غرض محاکمه به بهانه عدم رویه بالمثل خود داری کردند؟؟ (بررسی مزید موضوع در این بحث نمی گنجد).

موضوع مهم در ارتباط با این شورش بحثی است که در روز ختم لویه جرگه سال 1303 صورت گرفت آنهم به اثر درخواست و خواهش یک تعداد اعضای لویه جرگه از شاه امان الله تا شورشی ها را اگر از عمل خود پشیمان شوند، مورد عفو قرار دهد. این معروضه آنها را رئیس شورای دولت در لویه جرگه قرائت کرد و اما شاه امان الله اگر چه نمی خواست این موضوع رسماً در لویه جرگه مطرح شود، ناگزیر شد اقدامات دولت را در زمینه به تفصیل بیان کند و چگونگی آنها را به اطلاع اعضای جرگه برساند و موقف خود و حکومت را به آنها توضیح دهد.

بیانیه شاه در این مورد بذات خود یک سند قوی در مورد جریان رویدادهای مربوط به شورش مذکور است که متن مکمل آن در نشریه مهم آنوقت تحت عنوان "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه 1303" در همان سال به چاپ رسیده است. به دلیل اهمیت تاریخی این موضوع خواستم متن مکمل آنها را به حیث ضمیمه جهت معلومات مزید علاقمندان تاریخ کشور در اخیر این کتاب درج نمایم (دیده شود ضمیمه مربوطه)

اعمار منار یادگار جنگ مسمی به "منار علم و جهل":

عساکر چون مدتی را در صفوف جنگ گذرانیده و در ایفای خدمت جان نثاری کرده بودند، شاه امان الله حین برگشت فاتحانه

عساکر به کابل هدایت داد تا از هر قطعه بطور خاص پذیرائی صورت گیرد. بروز 28 اسد 1303 (19 آگست 1924) مردم کابل به استقبال سربازان در حواشی وزارت حربیه گردهم آمدند و طلاب معارف با استادان و هیئت اداری وزارت معارف همه حمایل گلها را آماده ساخته و حین ورود موترهای حامل عساکر و صاحب منصبان پس از آنکه دسته موزیک به ایشان ادای احترام کرد، از طرف وزیر حربیه عبدالعزیز خان از این برگشت فاتحانه به آنها ضمن یک بیانیه خوش آمدید گفته شد و گلها را نثار قدم شان کردند که شرح مزید آن در این مختصر نمی گنجد و اما در ازای این خدمت بزرگ برای احیای قانون و علم و معارف شاه امر کرد تا آبدۀ ای یادگاری برای قدردانی از خدمات این سربازان و شهدای این واقعه اعمار گردد.

در پای این منار، نام و مشخصات تمامی کسانی که در "مقابله با علم و جهل" شهید شدند، درج است و در قسمت بالایی منار متن ذیل به چشم می خورد: «نظر به فداکاریهای قیمتمدار فرزندان رشید وطن و شیرمردان غیور ملت که در محاربه جهال بغاوت پیشه سمت جنوبی که فی الواقع یک مقابله علم و جهل بود، در سنه ۱۳۰۳ هجری شمسی عصر اعلیحضرت، محیی ملت افغان پادشاه ترفیخواه افغانستان الغازی امیر امان الله خان بمقابل ارتقای ملی و اعتلای علم و تمدن رخ نمود بکمال متانت و پایداری در حفاظه شرف و عزت دولت متبوع خودها و طرفدار علم و معرفت بمدافعه اشرار بغاوت شعار و محاربه گمراهان تبه روزگار و ازاله ارادات باطله شان کوشیده داد همت و غیرت اسلامی را دادند و حیات خود را فدای ترقیات مملکت و قربانی اولوالامر مقدس خودشان کرده برای خود حیات جاوید و نکونامی تاریخی حاصل کردند. این یادگار باسعادت و افتخار بتاریخ ۲۳ جوزا ۱۳۰۴ شمسی تاسیس یافت تا وطن دوستیها و معارف خواهیهای آن فداکاران راه حقانیت

را اولاد آینده وطن بنظر تمجید و بازماندگان شانرا به نگاه احترام دیده افراد حساس و احفاد حق پرست افغان را دلیل رفتار و سرلوح افتخار باشد.» (عکس مراسم پرده برداری از روی منار حین ایراد بیانیۀ افتتاحیه شاه غازی)



بنای یادگار جنگ "علم و جهل" مناریست که در محل تلاقی کوه "شیردروازه" و "آسمائی" بروی سخره بلندی اعمار گردیده که نشانه

امتداد این دو کوه در جوار فرو رفتگی معبر دریای کابل در ساحه "دهمزننگ" است و کار اعمار آن در اواخر 1303 آغاز و در 23 جوزای 1304 تکمیل و با بیانیۀ شاه امان الله غازی جلوه گر شهر و مردم گردید.

خوشبختانه این منار یادگار با گذشت تقریباً یک قرن و با وجود نشیب و فرازهای سیاسی و تغییر رژیم ها و بخصوص در دوره جنگ های کابل در سالهای 90 قرن گذشته، باز هم بدون آنکه صدمه ببیند، همچنان مثل کوه های دو طرف خود استوار و پایدار مانده است و این خود نشانه ای از پیروزی علم بر

جهل است. اینکه چرا این منار در طی این مدت در گوشه ای از "فراموشی" سپرده شده و چندان توجه را به خود جلب نکرده است، دلیل آنرا میتوان از یکطرف در محافظه کاری بیش از حد بعضی از رژیم های بعدی دانست و از طرف دیگر احتیاط در حساسیت های قومی عامل دیگر آن بوده میتواند. توقع نمیرود که این پیکره سنگی از این به بعد نیز به خود عطف توجه نماید، زیرا سرنوشت آینده کشور نامعلوم است که آیا بار دیگر "ملاهای لنگ" معاصر بقدرت خواهند رسید و تاریخ را بار دیگر تکرار خواهند کرد و یا مردی پیدا خواهد شد که دین مقدس اسلام را از چنگال تاجران دین رهائی بخشد و اسلام واقعی را که محی و حامی علم و عقل است، مجدداً احیاء کند.

در اینجا قابل ذکر میدانم که منار علم و جهل یگانه یادگار معارف پروری شاه امان الله غازی نیست، بلکه آبدۀ ای مهم دیگر نیز که به مناسبت استقلال کشور به تصویب لویه جرگه 1301 رسیده بود و بر مبنای آن کار اعمار "تاق پرافتخار ظفر" در پغمان در محل تولد شاه امان الله در سال 1302 آغاز و به تقریب لویه جرگه 1303 در پغمان با مراسم شاندار نظامی توسط شاه افتتاح گردید، همزمان با آن یک آبدۀ دیگر تاریخی از طرف اهل معارف کشور به پاس قدردانی از معارف پروری آن شاه اعمار گردید که در قسمت فوقانی بین دو پایه سنگی روی لوح سنگ این متن حک گردیده بود:

«این تذکار سعادت و یادگار شهادت در این زمین بیاد روز مولود آن رهنمای راه ترقی و مقتدای معرکه استقلال چتر ارتقا زده که خاک پاک این مولود از ریاحین بخشی وجودش حیات بیزی میکند و از فیض قدمش طراوت انگیزی یعنی قهرمان معرکه روز نو و شهسوار میدان اقبال امیر معارف سمیر المجاهد الغازی اعلیحضرت امیر امان الله خان ابن اعلیحضرت امیر حبیب الله خان شهید ابن اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان

مرحوم که علم و ثروت در عصرش توأم رسیده و تمدن و ترقی باین عهد کمر خدمت بست. چون مرکز قوای جامعه از طاقت این بخت جوان نیرومند گردید، ما زمره فدائیان وطن از متعلمین و معلمین و مامورین معارف برای تأیید مولود مسعود شاهانه که لیل پنجشنبه پنجم ذیقعدة سنه 1309 هجری [قمری] به منزل حاجی اسدخان قریب دره زرگر واقع پغمان به وقوع آمد، این یادگار را با نشان معارف در مقام هذا رکز و ثبت نموده برای آیندگان خود این خاطره استقبال و مولود استقلال را یادگار گذاشتیم.»



(نمایی از آبنده ای یادگار اهل معارف در پغمان)

ختم شورش و آغاز دوره دیگر:

از جمله 500 نفر شورشی فقط 52 نفر محکوم به اعدام شدند و دیگر زندانی های مردم منگل، جدران و غلزائی را عفو و رها نمودند و عده ای را به ترکستان تبعید و در آنجا برایشان زمین دادند. ملا عبدالله و ملا عبدالرشید سران و محرکان اصلی شورش و تعدادی 9 نفر از همکاران شان بروزاول ماه دلو 1303 (21 جنوری 1925) بحضور شاه امان الله در ارگ آورده شدند و این همان روزی بود که شاه رساله شاهی را بحضورمی

پذیرفت و مورد نوازش و تفقد قرار میداد. شاه امان الله طی مراسم خاص نظامی در حضور اعضای دولت و بزرگان دربار از خدمات اردو در فرونشاندن شورش با آب و تاب خاص سخن گفت و از فرزندان نیک بخت و بدبخت خود یاد کرد و گفت: «این دو نفر و جمیع اعوان و طرفدارانش را به هرچائیکه باشند، عام از اینکه من آنها را بشناسم، به قهر پروردگار و غضب جبار که سخت ترین مجازات است، می سپارم...»

بعد از ختم بیانیته شاه، رساله شاهی مرخص گردیدند و اما سران شورشی همچنان در جاهای خود ایستاده ماندند و شاه روی به دو ملا کرد و در حضور وزراء و اهل دربار از آنها پرسید: «در نظامات دولت چه اعتراضات داشتید و چگونه مردم را و به چه مقصد تحریک به بغاوت کردید، واسطه طلب کردن عبدالکریم فراری بخاک افغانستان کی بود و کدام نفر ها برای وی از اهالی جنوبی بیعت می گرفتند، کدام حاکم و مأمور دولت با شما دست داشت؟ شما دلایل خود را با بسیار درستی بیان کنید و علماء را قانع سازید!»؛ اما هر دو حرفی به زبان نیاوردند و شاه امر کرد که 11 نفر مذکور در ارگ محبوس شوند و هیئت مؤظف از ایشان استنطاق نماید که کارتحقیق همه متهمان که تعداد شان زیاد بود، تا ماه جوزای 1304 ادامه یافت. (شرح مزید دیده شود - وکیلی پوپلزائی: "سلطنت امان الله شاه"، جلد دوم، صفحه 262 تا 265)



عده ای از خوانین شینوار که طرف لشکر جهل ملای لنگ را گرفتند، اما به زودی سرکوب شدند.

روزنامه "حقیقت" در شماره 121 مورخ چهارشنبه 6 جوزای 1304 بعد از طی مراحل و اكمال تحقیقات از متهمان متن ذیل را در مورد جزای تعدادی از سرگردگان و محرکان شورش جنوبی با این عبارات به نشر سپرد:



«مجلس مجازات خائنین سمت جنوبی در وزارت حربیه

روز دوشنبه 4 جوزا عموم مامورین بزرگ و کوچک ملکی و نظامی م عامه اهالی شهر و ششکروھی از طبقه ادنا تا عالی برای ملاحظه اینمجلس ومعاينه نتیجه "مقابلۀ علم و جهل" با یک حس انتقام جویانه در وزارت حربیه و اطراف و جوانب و سرکهای و چمن های دور و پیش وزارت بیک هجوم و ازدحام بی پایانی احضار یافته بودند. ذات اعلیحضرت غازی ساعت نه و نیم تشریف فرمای محفل مزبور گردیدند و پس از ایراد نطقی که مشتمل بر اظهار تأسف ذات ملوکانه بر وقوع این واقعه و ذکراحسان و نوازش شانرا که به این قوم احسان فراموش فرموده بودند با شرحی از حرکات... و اقدامات قبیحه بغاوت پیشگان سمت جنوبی و حوصله و شفقت و رأفت و حلم خسروانه بود، برای حضار دانانند و جوابهای متعدده بغات را باریاب حضور اشرف خویش فرموده برای حضار از حرکات ناصواب و عملیات سراپا... آنها توضیحاتی میدادند و سپس از آن مجازاتی که در... از نقطه نظر سلطنت و رأفت شخص... دست رعیت پرور می بودند، برای آنها نموده احکام آنرا امر و اراده میفرمودند:

الجمله ملای لنگ و رفیق... او را با جمیع اعوان و انصار و عده از سرغنه های بغاوت سمت جنوبی که تعداد آنها بیش از پنجاه و چند نفر نبود، حکم باعدام فرمودند و امر فرمودند تا علی الفور چانماری شوند. لهذا به تپه مرنجان در موقعیکه یک جمعیت از اهالی که بهیچ صورت کمتر از 12 هزار نفر نبودند، اطراف شانرا حلقه نموده بودند برده شده و چانماری شدند. و اشخاصیکه حکومت از حرکات آتیه آنها نسبتاً نمی اندیشید، محکوم به نفیہ بلد شده بوزارت حربیه امر شد که آنها را بولایات و حکومتی های افغانستان فرار داشته برای شان در آنجا زمینداری و خانه داده شود و جمعی از جوانان قابل کار

شانرا بقسم بر غمل امر داشته که بکابل مانده و در معابر و نیاز تعمیرات کار کرده و از حق الزحمه خود امرار حیات نمایند و بر تعداد دیگر پس از تحویل نمودن نقد بقسم ضمانت اصلاح اعمال آتیه واپس بر ملک شان روانه و جایداد شان واپس داده شود.» (چون خواندن چند کلمه در متن فوق مغشوش بود، لذا ... گذاشته شد، ولی مفهوم خبر کاملاً واضح میباشد - کاظم)

فصل چهاردهم

نگاهی مختصر به دوره دوم اصلاحات

طوریکه قبلاً تذکر رفت، دوره اصلاحات عصر امانی را میتوان به سه دوره تقسیم کرد: دوره اول از 1298 ش (1919) تا 1302 (1923)، دوره دوم از 1925 تا 1927 که البته اغتشاش خوست دوره اول و دوم را از هم جدا کرد و دوره سوم بعد از عودت شاه و ملکه از سفر اروپا (جون 1928) تا ختم دوره سلطنت (جنوری 1929)

عمده ترین مشخصه دوره اول بعد از استقلال کشور همانا تلاش شاه بر ایجاد تحولاتی بود که در ساحه قانون گذاری و معارف در پیش گرفت و بدانوسیله خواست تا بر خرابه های نظام کهنه قبایلی تهداب یک دولت عصری را بر مبنای قانون و نظم اداری اساس گذارد، ولی قیام خوست شاه امان الله را متوجه خطری ساخت که آینده را تهدید میکرد و سرعت عمل در اصلاحات، حربه مخربین را بر علیه دولت تیزترمی ساخت. لذا شاه مجبور گردید در لویه جرگه 1303 (1924) از یک قسمت اصلاحات منصرف شود. با کسب این تجربه شاه در دوره دوم کمی محتاط شد و با آنکه تحول در ساحه قانون گذاری را بطی ساخت، اما بیشترین توجه خود را به اداره کشور و تطبیق قوانین نافذه و همچنان هدف بزرگ خود یعنی انکشاف معارف و باسواد ساختن نسل جوان در سطح کشور معطوف کرد و نیز کوشید تا بر حمایت خود از حقوق زنان ادامه دهد. علاوه شاه خواست تا تجدد را در ساحه عمرانات مدرن با برنامه احداث شهر جدید کابل بنام "دارالامان" آغاز کند و به شهر کابل به حیث

پایتخت کشور چهره نوین بخشد؛ اعمار سرک بزرگ دارالامان و تمديد يك خط آهن از مسجد شاه دو شمشيره تا شهر جديد كابل يك قدم نو در اين راه بود. از همه مهمتر با ورود متخصصين خارجي، بخصوص در اعمار قصر دارالامان و تاج بيبگ و ديگر عمارات در پغمان، در واقع تحول بزرگ در اسلوب معماری به وجود آمد و شیوه های عنعنوی جای خود را روشهای جدید سپردند. با نصب یک دستگاه فرستنده امواج رادیو باراول مردم کابل از طریق اخبار و موسیقی را شنیدند و با اعمار سینما برای مردم قدم دیگر بسوی تمدن جدید گذاشته شد. اولین کتابخانه عامه زمینه استفاده از کتب را برای همه فراهم کرد، برنامه های ورزشی مدرن در پهلوی ورزش های عنعنوی برای جوانان رویدست گرفته شد و جراید آزاد به نشرات آغاز نمود. خواهران ملکه ثریا کوشیدند تا لباس های مخصوص زنان را با حفظ حجاب شرعی انکشاف دهند و نیز سعی گردید تا برای زنان خانه صنف های تعلیم "صنایع دستی" از قبیل ساختن گلها، خیاطی، گلدوزی و مشاغلی که زنان بتوانند در خانه با آن مصروف شده و ضمناً از طریق فروش آن کمی پول بدست آورند و در پی استقلال اقتصادی خود برآیند، ایجاد گردید.

شرح هریک اقدامات مهم فوق از موضوع بحث این نوشته بیرون است، لذا در این میحث با اختصار به ذکر چند موضوع مهم بسنده میشوند که مستقیم و یا غیرمستقیم با انکشاف معارف ارتباط میگیرند، از جمله:

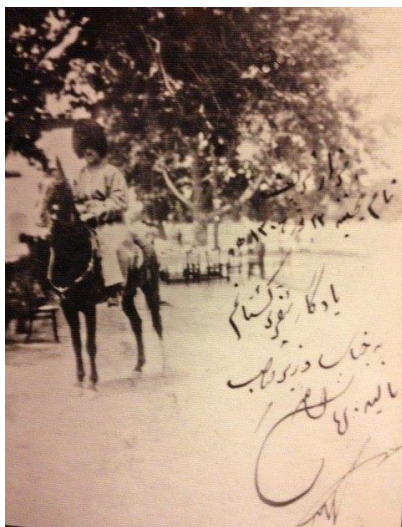
1 - سفر به ولایات بغرض تفتیش امور:

شاه امان الله با یک هیئت بزرگ برای تفتیش اجراءات امور حکومت در ولایات شمالی (ترکستان)، مرکزی، شرقی و جنوب شرقی سفر کرد و در هر ولایت مدت چند هفته را به واریسی

پرداخت و از امور صحی، معارف، زراعت، محاکم، قطعات نظامی و کارکردهای آن ها بر طبق نظامنامه ها تدقیق و تحقیق بعمل آورد؛ به کسانیکه در وظایف محوله موفق بودند، پاداش و به کسانیکه در وظیفه اغفال کرده بودند، جزایهای متناسب داد و در مورد کمبودها و نواقص اجرائی به مشوره مشترک در حدود امکان راه های حل رفع معضله را جستجو کرد.

(عکس مقابل: سفر
تفتیشی شاه امان الله به
ترکستان مورخ 22 ثور
1308 ش)

متأسفانه به استثنای
کتابی که از جریان
بازدید امور در قندهار
بقلم خود شاه بدست
نشر سپرده شد، دیگر
گزارش مشرح از سائر
ولایت (به استثنای
گزارشهای مختصر در
جراید آنوقت) در دست
نیست. از حبیب الله



رفیع محقق افغان باید ممنون بود که این نسخه مهم را با نوشتن یک مقدمه عالی پس از تصحیح و تعلیق زیر نام "حاکمیت قانون در افغانستان" از فراموشخانه روزگار بیرون آورد و در سال 1378 در پشاور به چاپ رسانید که میتوان آنرا نمونه یک بررسی و واریسی امور در سائر ولایات شمرد؛ چنانکه از این کتاب بر می آید، شاه بر علاوه تفتیش ادارات مختلف، یک روز را برای مردم اختصاص داد و نتایج تفتیش را در ساحات مورد نظر به اطلاع عامه رسانید و برای مردم وعده اصلاح فوری

نقایص را سپرد. همچنان شاه در چهارنماز جمعه در قندهار اشتراک و مطالبی بس ارزشمندی را در باره اسلام، وحدت ملی، و حفظ ارزش های اسلامی و افغانی، حریت و نظم و همچنان اخوت و برادری در خطبه های نماز بیان کرد که ذکر همه مطالب در این مختصر نمی گنجد. (علاقمندان میتوانند به اصل کتاب رجوع و متن مکمل خطبه ها را از صفحه 171 تا 197 مطالعه فرمایند)

شاه امان الله در گزارش نهائی از نتایج بررسی ها در مورد معارف به مطالبی اشاره کرد که جا دارد نکاتی مهم آن با اختصار تذکار یابد. شاه فرمود: بعد از آنکه لایحه تفتیشیه معارف به من رسید، خودم بالذات در مکاتب قندهار رفتم و از هر صنف و هر جماعه طلبه آن رقم رقم امتحان گرفتم، سوالاتی متعددی از هر طالب العلمی که نسبت به دیگران کند ذهن و غبی به نظر می آمد، می کردم، لیکن جوابات بسیار خوب و در دست از آنها می شنیدم.

تکلیف طلبه قندهار در آن بود که تمام کتب درسی آنها به فارسی تهیه شده بود، ولی وقتی به آنها پارچه های اخبار را در جیب داشتیم میدادم، روان می خواندند و میتوانستند محتوی آنرا به پشتو ترجمه نمایند... باید وزارت معارف در تهیه کتب و مواد درسی به زبان پشتو برای آنها اقدام کند...

با اینکه برای آنها از طرف پدران و آمران و خانها و اعزّه آنها که اکثریه دشمن معارف هستند، هیچ یک رقم تشویق و ترغیبی نشده و نه اسباب دلگرمی و محبت آنها با مکاتب از طرف احدی بعمل آمده است، باز هم بچه های بسیار خورد که در مکاتب مدت کمی تعلیم گرفته اند، نسبت به جوانهای که به نزد آخوند ها و ملاهای روی کوچه و بازار گلستان و بوستان و مثنوی را از مدت زیاد تعلیم گرفته اند، خوبتر و بهتر و لایق تر به

نظر آمدند. وقتی در شیشه خاک آلود موتر خود با انگشت مطلبی نوشتیم، جوان به درستی خوانده نتوانست و اما بچه های مکتب در جواب همچو سؤالها چندین نفر دست بالا میکردند.... اشخاصی را که مانع رفتن فرزندان شان به مکتب شده بودند، نزد خود خواستم و برای شان توصیه های لازم کرده و هر یک آنها را پنج پنج روپیه جریمه نمودم و آنها تعهد کردند که مانع شمول پسران خود در مکتب نشوند....

در مکتب اهل هندو قندهار تعداد شاگردان روبه کاهش بود و آنهم به دلیل اینکه یک معلم کوشیده بود دو نفر طلبه اهل هندو را مجبور به تغییر دین و مسلمان سازد. اینکار درست نبود؛ باید کوشش ما از عالم بودن و دانسته شدن تمام افراد افغانستان باشد، اگر چه مسلمان باشد و یا هندو و یا کسی دیگر باشد؛ اگر مسلمان باشد، کوشش کنیم که یک مسلمان صاحب دیانت و با تعلیم و فهمیده شود و اگر هندو یا کسی دیگر باشد، باید او را ما یک هندوی مکمل صاحب تعلیم بسازیم تا از هر واحد آنها حسب الزوم برای افغانستان خدمات بگیریم. یک غلطی دیگر در مکتب اهل هندو دیدم که آنها دینیات خود را تعلیم درست نمی گرفتند و برای آینده امر کردم که در ساعتی که بچه های مسلمان دینیات اسلامی خود را میخوانند، باید طلبه هندو نیز دینیات مذهب خود را بخوانند.

امر کردم تعداد مکاتب در قندهار افزوده شود و تعداد موجود شاگردان که به 700 نفر میرسد باید از 600 تا 800 شاگرد دیگر بر آن علاوه شود و وزارت معارف وسایل را تدارک نماید. چون شرح مزید این موضوع به درازا میکشد، لذا طور نمونه در اینجا به ذکر همین فشرده از بیانات شاه امان الله بسنده میشود. (برای شرح مزید دیده شود: کتاب "حاکمیت قانون در افغانستان" به اهتمام حبیب الله رفیع، پشاور 1378، صفحه 20 تا 54 و نیز صفحه 208 تا 213)

یقین است که سفرهای تفتیشی شاه امان الله در ولایت دیگر کشور نیز به عین شکل بوده و نتایج خوبی در راه تطبیق قوانین و اجراءات دواير مربوطه داشته است. بر علاوه شاه طی این سفرها کوشیده بود تا با مردم تماس مستقیم برقرار کند و در مواقع مختلف چه بطور جمعی و چه به شکل انفرادی و گروهی مسایل مهم مملکتی را در میان بگذارد و برای تنویر اذهان شان جهت همسویی با نوآوریها و تحولات لازمی در کشور مذاکره و مفاهمه نماید. سنزل نوید در زمینه می نویسد: «امان الله خان میخواست که ضمن این سفرها مردم ولایات را از اهمیت اصلاحات اداری و ترقی معارف بدون مداخله رهبران دینی آگاه سازد و روابط نزدیک بین دولت و ملت را برقرار سازد... در عین زمان شاه با این سفرها توانست با اشتراک در جرگه های قومی و ملاقات با سران متنفذ قبایل، اعطای بخشش ها به رهبران مذهبی و قبیلوی و تعمیر مجدد مساجد و زیارت ها به مصرف دولت رابطه اش را با مردم بالخصوص مردم قبایلی استحکام بخشد.» (نوید، سنزل: "واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی..."، صفحه 155 - 156)

2 - افزایش تعداد مکاتب ابتدائیه و رشديه:

در این دوره بر تعداد مکاتب ابتدائیه در کابل و نواحی دور و نزدیک آن و نیز در ولایات کشور سریعاً افزوده شد و در بسا نقاط کشور مکاتب ابتدائیه به رشديه ارتقا کردند. در کابل مکاتب امانیه و امانی در سطح رشديه یعنی بالاتر از صنف پنجم توسعه یافت، همچنان در جلال آباد، قندهار، هرات، مزار شریف و قطغن مکاتب به سطح رشديه بالا رفت و مکتب موزیک، مکتب پولیس و مکتب تدبیر منزل برای زنان در کابل تأسیس شد. در سال 1327 تعداد مکاتب ابتدائیه به 322 باب در مرکز و ولایات رسید و تعداد شاگردان مکاتب ابتدائیه بالغ

به 51 هزار تن و در مکاتب رشدیه و مسلکی به 3 هزار شاگرد رسید. (غبار، میرغلام محمد: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد اول، چاپ ایران، صفحه 792 - 793)

3 - بازگشائی مکاتب دخترانه و پیگیری مجدد حقوق زنان:

در لویه جرگه 1303 بنابر اصرار مکرر و جدی علمای محافظه کار شاه مجبور گردید از عزم خود در مورد معارف نسوان و حقوق حقّه آنها بگذرد و لویه جرگه از شاه درخواست کرد که: «قرار مسائل مسلمة و روایات مفتی بها فقه شریف بآنستی تعلیم و تحصیل نسوان در خانه های شان و بوسیله اقارب و محارم شان باشد تا از آن تعلیم دینی که فرض منصبی ما ملت افغان است، محروم نمانند... تعلیم جمعیت نسوان در مکتب ها نشود تا مسئله حجاب و ستر که یک فرض ضروریست، برای نسوان اسلامی خوبتر و بهتر حاصل شود. آنچه معلومات شرعیه درین موضوع به نزد این خادمان دین مبین بود، عرض شد. اگر حضور والا را تسلی و اطمینان بر نوشته میان بشود، بهتر و الی درین مسئله از دیگر علمای اسلامی ممالک خارجه هم معلومات و افره و فتوهای موثقه را نیز حاصل فرمایند.»

شاه امان الله ناگزیر شد به دلیل فشار وارده به دلیل اوج شورش در سمت جنوبی به خواست این علماء تن دهد و آنرا قبول کند اما ضمن قبولی پیشنهاد آنها تصریح کرد و در جواب گفت: «اگر چه در موضوع تعلیم نسوان گفت و شنید ما و شما قبلاً به پایان رسیده و مفکوره تانرا درین مسئله قبول کرده ام، لکن باز هم میخواهم که توجه شما علمای اعلام و فضلالی کرام ملت عزیزم را بسوی این نکته مهمه بنمایم که درین مورد باید ما و شما از عقل و فکر و طرز عمل عموم عالم اسلام کار بگیریم و مزید بر آن روا دار نشویم که طبقه اناتیه ما در یک عالم جهالت و نادانی و فرومایگی زندگانی کنند. تعلیم طبقه اناتیه از حد

ضروریست و نباید ما و شما به مخالفت حدیث (طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مُسلمة) برائیم و نباید بگوئیم که ما افغانیم باید زنان ما از راه خدا و رسول و مبداء و معاد خود بیخبر بوده در یک عالم جهالت و نادانی باشند. بایستی ما برحال آن اطفال خود که تقریباً تا بعمر هشت سالگی در اطراف و جوانب مادر و خواهر و خاله و عمه و دیگر اقارب اناثیه خود زندگانی مفیده اولیه خود شانرا بسر میبرند، ترحم کنیم و محض جهت تعلیم و تربیه آن اطفال درین مکتب نخستین که مکتب آغوش مادر گفته میشود، آنها را از مسایل ضروریه مطلع کرده اطفال خود را ازین فیض عموم محروم نداریم. بالای ما و شما لازم است که طبقه نسوان خود را عالم و دانسته و مطلع از فرائض و واجبات و سنن و مندوبات و دیگر ضروریات بنمائیم. تا اولاده ما و شما در همان صغارت که تعلیم آنرا پیغمبر ما (کالنقش فی الحجرث) گفته است و اهل سلف همین تعلیم را میگویند: «با شیر اندرون شده با جان بدر شود»، از اخلاق و عادات و اطوار خوب مستفیض و با آداب و صفات خجسته، متحلی [آراسته] شوند.»

شاه در ادامه اضافه کرد: «گاهی طرفدار این امر نبوده و نمیباشم که صبیاتی که قریب به مراهیقی [بلوغ] باشند، در مکتب آمده تعلیم گیرند بلکه مفکوره و نظریه من نظر به مفاد بزرگ و ملحوظات سترگی که به شمه از آن در فوق اشاره شده بود، چنانکه صبیات خورد سال با همه گونه مراعات ستر و پرده در مکتبی که کاملاً محفوظ و مستور است و معاملات آنها نیز نسوان اند، آمده تعلیم گیرند. اکنون که شما علماء میگویند که خروج صبیات نیز برای تعلیم مستحسن نیست، بالفعل ما درین مفکوره تان با شما محض مراعات شرع شریف متفقیم، اما گمان نمیکنم که دیگر علمای عالم اسلام و فضیلاى هند و سند، مصر، مکه معظمه، مدینه منوره، شام، بیت المقدس،

بغداد، بصره، کوفه و ترکیه درین نظریه با شما متفق باشند، زیرا که در هر یکی ازین بلاد معظمه اسلامیة بتعداد غیر واحده مکاتب اناتییه موجود است.»

با وجود قبولی این موضوع باز هم وقتی شورش سرکوب شد و موقف شاه و سلطنت مجدداً استحکام یافت، شاه و ملکه در سال 1305 (1926) هردو در مورد بازگشائی مکتب دختران علی الرغم آنچه در لویه جرگه به تصویب رسیده بود، اقدام و مکاتب دخترانه را تدریجاً باز کردند. در آغاز قرار شد که دختران زیر نظر ملکه ثریا در ارگ به شکل مکتب خانگی به تعلیم و درس بپردازند و نیز در جهت معارف نسوان و حقوق زنان اقدامات دیگر اما با احتیاط صورت گیرد، چنانچه شاه در یک خطبه نماز جمعه حین سفر تفتیشی در جلال آباد بتاريخ 7 جوزا 1305 (28 می 1926) حضار را تشویق نمود تا در رابطه با حقوق ازدواج اصول شرعی را که عدالت است، پیروی نمایند و به زنهای بیوه اجازه دهند به میل خود آزادانه به ازدواج مجدد بپردازند. همچنان در اواخر همان سال مکاتب نسوان در کابل رسماً دوباره افتتاح گردیدند و شاه و ملکه رسماً از آن دیدار کردند و دختران را به مسئولیت های شان در آینده آشنا ساختند و آنها را از حقوق مساوی شان با مردان آگاهی دادند تا آنها خود را برای سهمگیری فعال در حیات آینده آماده سازند. در یک دیدار دیگر بتاريخ 7 جولای 1926 شاه خطاب به دختران گفت که: «رسم حجاب در افغانستان به نحو مبالغه آمیز بر زنان تحمیل شده است. حجاب در صورتی که به حد اعتدال رعایت شود، رسم بسیار خوب است، اما حجاب واقعی در قلب و روح زن است. نباید اجازه داد که حجاب ظاهری مانع ترقی ملی گردد... یکسال بعد شاه در بیانیه خود به مناسبت افتتاح مراسم جشن استقلال زنان کابل را مخاطب ساخته وظایف شانرا در برابر ملت بعنوان مادران نسل آینده افغان به آنها روشن ساخت

و در همان سال عده ای قابل ملاحظه از خانم های پایتخت با حجاب اندک در فعالیت های مربوط به جشن استقلال سهم گرفتند.» (نوید سنزل: مأخذ بالا ... صفحه 158 و 159)

4 - مطبوعات - نیم رخ دیگر انکشاف معارف:

با انکشاف معارف در این دوره مسلماً انکشاف مطبوعات نیز یکی نیازمندی ها بود و بین این دو رابطه مستقیم وجود دارد. دریک جامعه فاقد سواد، مطبوعات بازار ندارد و نمیتواند انکشاف کند. سواد آموزی خود موجب تشویق و انکشاف مطبوعات میگردد، به عبارت دیگر انکشاف معارف بنیاد مطبوعات را استحکام می بخشد.

پوهاند محمد کاظم آهنگ در کتاب "سیر ژورنالیزم در افغانستان" فصل مشرح در زمینه انکشاف مطبوعات در عصر امانی دارد و ضمن نظر اندازی به محتویات کلی جراید، مجلات و روزنامه های آن دوره چنین می نویسد: «درفرآیند این پیشرفت ها وانکشافات دربخش مطبوعات، طباعت و بطور عموم "صحافت" هم انکشافات چشمگیری به میان آمد. هدف عمده از گسترش مطبوعات آن بوده است که نخست از همه ارتباط بین مردم که حقوق و آزادی های شان درقانون اساسی تسجیل شده بود، به نیکی تأمین گردد؛ دست آوردهای مهم دولت از طریق مطبوعات به اطلاع مردم رسانیده شود و مردم خود بتوانند در امور کشوری با آگاهی سهم بگیرند.... مطبوعات انکشاف کرد تا روحیه حفظ آزادی و استقلال ملی را در تار و پود مردمان این سرزمین بدماند و در عین حال روحیه ضد سلطه خارجی به هر شکلی که باشد، در روح و دماغ مردم تزریق گردد.» (آهنگ، پوهاند محمد کاظم: "سیر ژورنالیزم در افغانستان"، چاپ دوم، پشاور، 1379، صفحه 138)

پالیسی عمده نشرات و مطبوعات که در دوره دوم بیشتر از پیش انکشاف کرد، اغلب بر محور استقلال سیاسی، وطن دوستی و ملت خواهی، اتحاد و اصلاحات می چرخید و با انفاذ نظامنامه مطبوعات راه نشرات آزاد نیز بروی همه باز شد و در کابل و اکثر ولایت کشور جراید و روزنامه ها به نشر آغاز کردند که مهمترین آنها عبارت بودند از: آئینه عرفان، ابلاغ، اتحاد خان آباد، اتحاد مشرقی، اتفاق اسلام، اردو، ارشاد النسوان، اسلام، اصلاح، افغان، الغازی، امان افغان، انیس، بیدار، پشتون ژغ، ثروت، جریده مکتب، حقیقت، ستاره افغان، سراج اطفال، طلوع افغان، عسکری، مجموعه صحیه، معرف معارف، نسیم سحر و نوروز. پوهاند آهنگ در باره محتوی، اهداف، کارمندان و تاریخ نشر و محل نشر و نمونه یکی از نوشته های منتشره هریک از نشرات فوق الذکر در حدود جمعاً صد صفحه کتاب خود را وقف بررسی این موضوع کرده و این اثر پربار را از خود به یادگار گذاشته است. (برای شرح مزید دیده شود: آهنگ، محمد کاظم: مأخذ فوق از صفحه 139 تا 239)

تمام نشریه های فوق الذکر در مطابع ذیل در کابل و ولایات کشور به طبع میرسیدند که همه در عصر امانی شروع به فعالیت کرده بودند: مطبعه دولتی در ماشینخانه، مطبعه "امان افغان"، مطبعه شرکت رفیق، مطبعه انیس، مطبعه وزارت معارف، مطبعه دارالتحریر مجلس عالی وزراء، مطبعه کاظمی (این مطبعه به سرمایه شخصی میرهاشم خان وزیر مالیه تأسیس شد و بنام پسرش میرمحمدکاظم که مصروف تحصیل در جرمنی بود، - پدر نویسنده - نام گذاری گردید و در آن جریده ثروت - اولین جریده اقتصادی افغانستان منتشره وزارت مالیه و بعضی اوراق آن وزارت طبع میگردد)، که همه در شهر کابل قرار داشتند. همچنان در ولایات کشور مطبعه طلوع افغان

در قندهار، مطبعه اتفاق اسلام در هرات، مطبعه بیدار در مزارشریف، مطبعه اصلاح در خان آباد، مطبعه غازی درخوست، مطبعه ننگرهار در جلال آباد و مطبعه نسیم سحر در جبل السراج. با این ترتیب حلقه انکشاف معارف، با مطبوعات و مطابع پیوند یافت و همه در بالا بردن سطح دانش مردم در حد امکان اثر مهم بخشید و درحقیقت انکشاف مزید این سه رکن بیشترتی همین دوره دوم اصلاحات روبه تکامل گذاشت.

(نمونه دو کتاب درسی که در سال 1306 در لاهور چاپ شده اند)



5 - "دارالامان" - نه یک قصر، بلکه یک مکتب پربار معماری!

وکیلی پوپلزائی در کتاب "کابل باستان" تحت عنوان "آغاز شهر جدید کابل" می نویسد: «در شروع سلطنت مستقل امانیه، برج حوت سال 1297 شمسی در جمله نخستین اقدامات مهمه

دولت افغانستان یکی هم مسئله تاسیس شهر جدید کابل مدنظر گرفته شد و چنین سنجیده شد که اصول مهندسی قصرها و جاده ها و خط سیر موتر و واگون [ریل شهری] مطابق به اصول افغانی و اسلامی و هم از لحاظ مسائل تخنیکی و فن ساختمانی براساس دول مترقی اروپائی شباهت داشته باشد و افغانستان مستقل در قسمت خریداری و توريد هرگونه سامان و لوازم و قبول هریک انجنیر و متخصص و مهندس، خودش مختار مطلق است تا هرچه مناسب داند، درپرتو استقلال کامل بپذیرد و براستحضار آن موافقت نماید.»

وکیلی دراین ارتباط تصریح میکند که شاه امان الله غازی: «درهمین وقت به هیئت سفارت فوق العاده "ابلاغ افغانستان مستقل" تحت ریاست محمد ولی خان در کابل فرمود: حینیکه به آلمان میرسید، ازطرف پادشاه افغانستان به "ایفرنس ایبرت" رئیس جمهور آلمان بگوئید که برای ما یک نفر سرمهندس بدارالسلطنه کابل بفرستد تا برای طرح شهر جدید کابل فهرست مهندسین و متخصصین و انجنیران آلمانی را بدهد و هیئت مهندسین آلمانی تحت ریاست سرمهندس آن کشور شهر جدید کابل را مطرح نماید. به این اساس پروفیسور "پریکس" - مستشار عالی معلم مدرسه عالی تخنیکی برلین مؤظف طرح نقشه دارالامان کابل از ابتدای تاسیس و ترتیب امور مهندسی آن گردید.»

وکیلی در ادامه می نویسد: «تاریخ تهداب گذاری رسمی قصر دارالامان کابل 24 میزان سال 1302 ش است، مسترهارتل مطابق نظر و مشورت رئیس بلدیة برلین به امور دارالامان گماشته شد و موسیو کودار فرانسوی قصر دارالامان را نقشه نمود.» (وکیلی: "کابل باستان"، جلد دوم، کابل، 1387، صفحه 951 تا 953)

راجع به مراحل اكمال ساختمان قصر وکیلی می افزاید: اولین مرحله اكمال قصر در فصل بهار و تابستان 1307 ش مصادف به ایام بازگشت اعلیحضرت امان الله شاه از سفرهای رسمی دوازده کشور آسیائی و اروپائی میباشد که اولتر از همه قصر شاهی که در قسمت شرقی و غربی منزل سوم قرار داشت، در سال 1306 به پوشش رسید و حصص شمالی قصر که بزرگترین قسمت را تشکیل میداد، تا ختم 1307 تکمیل شد. کلکین ها، نل های مرکز گرمی و آب آشامیدنی، تنشاب ها و آب گرم در سال 1306 شروع و در سال 1308 امور عمرانی آن به پایة اكمال رسید. (مأخذ بالا، صفحه 895)



نمایی از ساختمان اولی قصر دارالامان قبل از حریق اول

شاه مان الله با استخدام مهندسان ورزیده آلمانی خواست به شهر جدید "دارالامان" از لحاظ ساختمانی یک چهره ای مدرن بیشتر به سبک و شیوه قصرهای اوآخر قرن نزدهم اروپا را بدهد و ضمناً در نظر داشت تا یک تحول بارز را در فن معماری معمول در افغانستان به وجود آورد. این خصوصیات را میتوان از روی عکس های اولی آن عمارت به وضاحت مشاهده کرد که قبل از آن در افغانستان قصری با چنین سبک و عظمت ساخته نشده بود.

آنچه در ساختمان این قصر بیشتر قابل توجه است، همانا استفاده از مواد ساختمانی موجود در کشور بود، البته به استثنای مواد صنعتی که باید از خارج وارد میگردید از قبیل مواد فلزی، لوازم برقی، تشناب ها و غیره. سعی در آن بود تا برای ساختن دروازه ها و کلکین ها و غیره تاحد امکان از مواد ساختمانی داخل کشور استفاده بعمل آید و تولید آن بوسیله نیروی کار افغان به رهنمائی متخصصان آلمانی در خود محل صورت گیرد. حاصل کار این پروژه تنها اعمار یک قصر با شکوه نبود، بلکه در مدت تقریباً شش سالیکه مراحل اكمال آن دوام کرد، در حقیقت این پروژه حیثیت یک مکتب مدرن مسلکی را در ساحات مختلف ساختمانی داشت که از آنطریق به تعداد صدها استاد کار و کارگران ماهر در رشته های بنائی، نجاری، سنگتراشی، استرکاری، طرح و دیزاین و اندازه گیری، مراقبت های ساختمانی، شناسائی با مواد ساختمانی مدرن، نل دوانی، امورتنویر و تسخین برق، امور تزئیناتی، پوشش، قیچی بندی آهن پوش، رنگمالی، و غیره و غیره تربیه گردیدند.



ریل شهری که از شهر قدیم کابل تا شهر جدید دارالامان همه روزه چند بار در رفت و آمد بود و کارگران را از شهر به انجا انتقال میداد - سال 1306 شمسی

محصول پر بار این پروژه در ساحة ساختمانی، تربیه همین قشر مسلکی بود که برای نیم قرن آنها توانستند صدها شاگرد دیگر را تربیت کنند و بدون کمک مزید خارجی آنها بتوانند امور

ساختمانی را خودشان به پیش برند و از این ناحیه کشور در یک حالت "اکتفا بخود" قرار گرفت. ناگفته نباید گذاشت که اثرات مسلکی پروژه قصر دارالامان منحصر به شهر کابل باقی نماند، بلکه به سرعت در تمام افغانستان، بخصوص در شهرهای بزرگ گسترش پیدا کرد و استادان کار به سائر شهرها شتافتند و در ضمن اكمال پروژه های خورد و بزرگ، به تربیه ماهران مسلکی در دیگر نقاط کشور پرداختند. در آنوقت ماشین و الات ساختمانی در کشور موجود نبود و مهندسین آلمانی کوشیدند تا بجای تورید وسائل پیشرفته تخنیکی از خارج، بیشتر از نیروی بشری استفاده نمایند. لذا آنها روزانه صدها نفر را در ساحات مختلف بکار گماشتند و ضمن آنکه به ایشان در هر ساعه آموزش مسلکی میدادند، زمینه امرار معیشت نیز برای آنها فراهم میگردد. پرداخت معاش بالاتر از معمول از یکطرف و داشتن یک شغل دوامدار از طرف دیگر و نیز آشنا شدن با طرز کار مسلکی و جدید، از جمله عواملی بودند که بر روحیه همکاری و اشتیاق کارگران و حتی رضائیت خانواده های شان اثر بسیار مثبت گذاشت. مخصوصاً آشنا شدن با دسپلین و نظم کار، دقت در اجرای امور و احساس مسئولیت در برابر وظیفه محوله که از طرف مهندسین و متخصصین آلمانی به جدیت پیش برده می شد، فضای جدید محیط کار را نخست در داخل پروژه و بعد به حیث یک دسپلین کاری بطور عموم تقویه و استحکام بخشید و این میراث مهمی بود که برای پیشه وران در ساعه ساختمانی برای سالهای مدید بعدی بجا ماند.

اعمار قصر دارالامان یک پدیده جدید دیگر را که تا قبل از آن در کشور بطور رسمی معمول نبود، به وجود آورد یعنی تشکیل اولین شرکت سهامی به شکل مدرن آن. در 14 برج حوت 1303 دولت نظامنامه یک شرکت ساختمانی سهامی را بنام "شرکت عمران دارالامان" در 47 ماده نافذ کرد. در اینجا باید

خاطر نشان ساخت که تا اوائل سال 1307 که قسماً پروژه دارالامان رو به اكمال بود، تادیه مزد به استادان و کارگران به وسیله پول مضروب یعنی سکه های افغانی صورت میگرفت، اما حینیکه دولت امانی برای بار اول در تاریخ کشور تصمیم به نشر پول کاغذی گرفت، اولین پرداخت ها به پول کاغذی در همین پروژه آغاز یافت و با وجود نا آشنائی مردم با پول کاغذی، باز هم این پول ها به خوشی از طرف کارگران پروژه دارالامان قبول شد و از این طریق پول کاغذی راه خود را در بازار و بین مردم باز کرد. (برای شرح مزید دیده شود: "قصر دارالامان - یادگار بزرگ عصر تجددگرائی"، از این قلم، منتشره افغان جرمن آنلاین، در سه قسمت، مورخ 13 تا 15 مارچ 2016)

فصل پانزدهم

آرامش قبل از طوفان

تلاش مخالفان برای سقوط سلطنت شاه امان الله

همه به این نظراند که دوره دوم اصلاحات پس از سرکوب شورش خوست یک دوره آرامش محسوب میشد و شاه امان الله چنانچه بیان شد، در این دوره کوشید تا بر اجراءات دوايردولتی برطبق قوانین نافذه نظارت کند و در راه انکشاف مزید معارف سعی نماید. همچنان بارديگر توجه را به تعليم دختران و تأمین عدالت بين زن و مرد با وجود فشارهای وارده از جانب محافظه کاران مذهبی معطوف دارد، درساحه انکشاف مطبوعات و اطلاعات عامه و ارتقای ذهنیت ها قدم های استوار بگذارد و در راه مدرن ساختن شهر بکوشد. واقعاً تا اینجا شاه در طول این دوره دست آوردهای چشمگیر داشت که یک دوره پر از آرامش را بیان میکرد، اما درعین زمان رویداد هایی درزیر پرده در جریان بودند که قدم بقدم این آرامش را بیک "آرامش قبل از طوفان" مبدل میکردند. این رویداد ها هم ریشه قدیمی داشتند و هم با اقدامات جدید گره خورده بودند و همه به نحوی آتشی را در کشور شعله ور ساختند که تمام دست آوردها را به یکبارگی نیست و نابود کردند. در اینجا میخواهم به مختصری از این انگیزه ها اشاره کنم:

1 - کینه قدیمی انگلیس با شاه امان الله از زمان شهزادگی او آغاز گردید و حتی قبل از آن انگلیسها میخواستند تا سلسله سلطنت را از خانواده امیر دوست محمد خان به خانواده سلطان محمد خان طلائی انتقال دهند و در این راه از قبل سرمایه گذاری کرده بودند. شهادت امیرحبيب الله خان سراج و امارت شش

روزه نصرالله خان در جلال آباد که در آن خانواده مصاحبان شریک السلطنه نصرالله خان بودند، یکی از همین قدم ها بشمار میرود که نام از امیرضعیف الاراده نصرالله خان و اما در صورت دوام سلطنت او قاطعانه کام از خانواده مصاحبان در راس آن سپهسالار محمد نادرخان باشد. اما وقتی بخت به امان الله خان یاری کرد و در کابل اعلام سلطنت نمود، این تیر به خطا رفت. پس از استرداد استقلال کامل کشور انگلیس ها دست از براندازی شاه امان الله برنداشتند. شعله ور ساختن شورش خوست و اعزام عبدالکریم یکی دیگر از این دسائیس بود. سرکوب این شورش انگلیس را از هدف اصلی منصرف ساخت و باز هم در زیر پرده بطور نامحسوس در تلاش سقوط سلطنت او بودند و زیرکانه در این راه فعالیت های ضد رژیم را تقویه و رهبری می کردند.

2 - پس از سقوط ترکیه عثمانی و رویکار آمدن کمال اتا ترک در 1924 در ترکیه، موضوع "پان اسلامیزم" که مبنای فعالیت علیه استعمار انگلیس در منطقه بود، رو به ضعف گذاشت و بین حلقات محافظه کار دینی - مذهبی این روحیه تقویه گردید که شاه امان الله به حیث یک شخصیت استعمار شکن باید عهده خلافت اسلامی را بدوش گیرد. مسلمانان هند و همچنان علمای مشهور دینی افغانستان سخت به این موضوع پافشاری داشتند. این موضوع حین بررسی معاهده افغانستان و ترکیه که اساساً در دوره خلافت عثمانی امضا شده بود و بعد از تحول در ترکیه در لویه جرگه 1303 مطرح شد، عکس العمل های جدی را در پی داشت که علمای لویه جرگه مخالف ادامه آن با رژیم جدید ترکیه بودند و بر شاه امان الله فشار می آوردند تا عهده خلافت جهان اسلام را متقبل شود. شاه امان الله با دلایل چند قبول آنرا برای خود دشوار میدانست، زیرا از یکطرف دولت افغانستان در موقفی قرار نداشت که اینکار بزرگ را پیش برده بتواند و

از طرف دیگر نمیخواست افغانستان را زیر فشار دو قدرت همجوار یعنی روس و انگلیس که از ایجاد جنبش خلافت در افغانستان نگران بودند و منافع شانرا تهدید میکرد، قرار دهد. همچنان قبولی خلافت اسلامی مشکل عمده را در برابر اهداف ملی افغانستان بار می آورد و سد راه یک تعداد اهداف شاه مینی بر ایجاد تحولات جدید و مدرن در کشور میگردد، زیرا پای شاه در این راه زیر پای محافظه کاران مذهبی قرار میگرفت. یکی دیگر از این مشکلات همانا تحول عمده در سقوط بخارا در سال 1922 و تأسیس جمهوریت های ازبکستان و ترکمنستان تحت اداره روسیه شوروی در خزان سال 1924 بود و نیز ضعف جنبش "بسمای" و درعین زمان مرگ دونفر از رهبران بسیار فعال این جنبش یعنی انورپاشا و جمال پاشا ضربه جدی بر جنبش پان اسلامیزم در منطقه وارد کرد. لذا شاه امان الله درقبال این رویدادها مجبور شد تا از حمایت جنبش پان اسلامیستی دست بکشد و بیشتر به منافع ملی افغانستان فکر کند، چنانچه به صراحت بیان کرد که: «مسئولیت من درمقابل ملت از مسئولیت در برابر علماء بیشتر است.»

3 - تجارب شاه امان الله از شورش خوست و برداشت او از مباحثات با علمای لویه جرگه برضد تحولات جدید در موارد مختلف موجب شد تا اختلاف نظر عمیق بین شاه و یک تعداد علمای محافظه کار به وجود آید. اگرچه شاه زیر فشارهای وارده مجبور به قبول نظر آنها شد، اما بعد از لویه جرگه این موضوع بین آنها یک حد فاصل را ایجاد کرد و شاه کوشید نقش علمای دینی، بخصوص تعدادی از خانواده مجددی را در امور مملکتی تقلیل دهد و آنها را تا حدی به حاشیه براند. این دسته علما نیز بر شاه مظنون شده بودند که شاه برطبق موازات اتا ترک حرکت میکند. بعضی از این علماء از اینکه موقف خود را در امور رسمی از دست داده بودند، در صدد مخالفت با شاه

برآمدند و دست به تبلیغات علیه او زدند و او را متهم به بیرون شدن از دایره اسلام ساختند و کوشیدند تا بار دیگر زمینه های شورش را در جنوبی و نقاط دیگری تحت نفوذ خود با تبلیغ وسیع در بین ملاها و مردم آنجا که از شورش قبلی عقده مند شده بودند، مساعد سازند.

4 - مخالفان به چند موضوع در تبلیغ خود علیه شاه امان الله و رژیم او تمسک می جستند: یک - انصراف شاه امان الله از قبولی عهده خلافت اسلامی که علمای دینی آنرا دال بر بی اعتنائی شاه با اسلام توجیه میکردند؛ دو - باز کردن مجدد مکاتب به روی دختران، چیزی که شاه در لویه جرگه از آن انصراف کرده بود؛ سه - توجه مجدد به حقوق زنان و ادعای برابری حقوق زن و مرد؛ چهار - اعزام جوانان افغان به ممالک کفر جهت تعلیم؛ پنج - مخالفت شاه با بعضی سران مذهبی؛ شش - حمایت شاه از اهل تشیع و اهل هنود (هندو باوران)؛ هفت - تبلیغ اینکه شاه با بلشویک ها و فعالان سیاسی هندی، مخصوصاً انقلابیون هندی در کابل روابط نزدیک دارد؛ هشتم - دست کشیدن شاه از حمایت قبایل ماورای سرحد، بخصوص بعد از وفات حاجی عبدالرزاق که از طرفداران فعال و جدی جنبش خلافت و مخالف انگلیس در ساحات قبایلی بود؛ نهم - برقراری روابط نزدیک با ترکیه کمالی و ورود تعداد زیاد ترک های طرفدار کمال اتاترک به افغانستان به حیث مشاوران دولت افغانستان و تقویه روحیه تجددگرائی در افغانستان؛ دهم - توجیهه اینکه گویا هدف شاه از اعمار منار "علم و جهل" معنی جاهل خطاب کردن علمای دینی و تحقیر آنها را میدهد.

5 - به نقل قول از داکتر نوید سنزل: «از جمله اقدامات دولت بر علیه علمای دینی آنچه از همه بیشتر اهمیت داشت، دور کردن حضرت نورالمشایخ از افغانستان بود. شاه امان الله در جریان شورش خوست از شمولیت شیخ موصوف در طرح

پلان بر علیه دولت مظنون شده بود. از طرف هم موقف آشتی ناپذیر نورالمشایخ در مورد نکاح صغیره و تعدد زوجات و اعتراضات او به نظریات شاه در محضر عام، شاه را خشمگین ساخت. بنا بر گزارشی یکی از منابع، نورالمشایخ خودش و بصورت دواطلبانه افغانستان را به علامت اعتراض بر علیه سیاست های شاه ترک نمود، ولی غبار می نویسد که شاه نورالمشایخ را مجبور ساخت افغانستان را ترک کند و از مجازات بیشتر او بخاطر احترامی که به برادر بزرگش شمس المشایخ داشت، منصرف شد... نورالمشایخ که در دیره اسماعیل خان (ناحیه سرحد شمال غربی هند) در جوار افغانستان اقامت اختیار نموده بود، به فعالیت های ضد دولت در هر دو طرف سرحد آغاز نمود.» (نوید، سنزل: "واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی"، ... صفحه 168 - 169)

با دلایل و انگیزه های فوق که در زیر پرده دست های مرموز و اما فعال انگلیس در آن زیرکانه نقش بازی میکرد، قدم بقدم فاصله بین شاه و علمای دینی زیاد شد و فضای آرام دوره دوم اصلاحات را بطور محسوس تحت الشعاع خود قرار داد و در اینوقت حساس شاه عزم سفر طولانی به دوازده کشور آسیائی و اروپائی کرد که غیابت شاه فضا را برای مخالفان و دست های مرموز دشمنان وطن و پیشرفت و تبلیغات سوء آنها علیه شاه و ملکه بسیار مساعد ساخت.

فصل شانزدهم

سفر شاه و ملکه به دوازده کشور آسیا و اروپا

و تأثیرات آن

بعد از استرداد استقلال کشور، هنگامیکه شهرت شاه امان الله بحیث اولین شاه استعمار شکن شرق در همه جا پخش گردیده بود، بعضی از کشورهای اروپایی از شاه برای بازدید از کشورشان رسماً دعوت کردند که البته این دعوت در یک وقت مساعد مورد قبول شاه واقع شد. در دوره دوم اصلاحات شاه برای انکشاف مزید کشور بخصوص در ساحه معارف، مطبوعات، عمرانات و مخابرات و نیز خریداری اسلحه در تلاش بود و برای این منظور باید هیئتی برای تهیه وسایل و جلب کمک ها به بعضی کشورهای اروپایی اعزام میگردید. وقتی موضوع در مجلس وزراء و سپس در شورای دولت جهت تعیین هیئت با صلاحیت مطرح شد، هر دو مجلس از شاه تقاضا کردند تا ریاست این هیئت و رنج سفر را بدوش گیرد.

در سال 1306 تدارکات مقدماتی این سفر، پروگرام و دیگر امور لازمه آن مورد غور قرار گرفت و لست های مواد مورد ضرورت و غیره ترتیب گردید. این اولین بار در تاریخ کشور بود که یک پادشاه افغانستان فراتر از ساحات همجوار به جهان متفاوت و پیشرفته عصر سفر رسمی و قسماً شخصی میکرد و از همه مهمتر اینکه در این سفر ملکه ثریا با سه خانم همراه خود در معیت شاه بود و به حیث اولین زن افغان پا به خارج کشور میگذشت و در محافل رسمی و درباری اروپا اشتراک میکرد.

شاه امان الله در روز وداع که کابل را به عزم سفر اروپا ترک می نمود، در حضور جم غفیری به سخنرانی پرداخت و ضمناً

گفت: «هندو، هزاره، شیعه، سنی، احمدزی، پوپلزی نداریم، بلکه همه یک ملت هستیم و آن افغان... اولین نعمتی که افغانستان نائل آمده است، استقلال است، پس استقلال خود را همیشه حمایت کنید و برای محافظت آن بیدار باشید، چه دشمن های استقلال تان همیشه از آن راهی که شما را از طرف آن بی خبر میداند، به شما پیش خواهند آمد.» و علاوه کرد: «ملت عزیز! من برای شما قانون ترتیب دادم. ما ملت قانونی هستیم، جز مطابق قانون دیگر حکمی را برخورد قبول نکنید... حیات غیرمیعن است، ولی به هر حال میخواهم چند نصیحتی بشما گویم تا آنها را همیشه مدنظر داشته باشید و آن اینکه شمولیت پسران در مکاتب و هم اتحاد و اتفاق ملت و حفظ و حمایت استقلال... چیزیکه مرا در اروپا می فرستد، ذوق و شوق خودم نمیباشد و مجلس وزراء برقتن من تصویب کرده است...».

(وکیلی پوپلزائی: "سفرهای غازی امان الله شاه در دوازده کشور آسیا و اروپا 1306 - 1307"، پشاور، چاپ دوم، 1379، صفحه 2 - 3)

سفر به تاریخ هفت قوس 1307 ش (29 نوامبر 1927) آغاز و بتاريخ 10 سرطان 1307 (اول جولای 1928) با برگشت شاه به وطن مدت هشت ماه را در برگرفت. شاه و همراهان در این مدت از کشورهای هند، مصر، ایتالیا، فرانسه، بلژیک، آلمان، سوئیس، انگلستان، پولند، روسیه، ترکیه و ایران دیدن کردند، باسران حکومت آن کشورها در ساحات مختلف ملاقات و با بعضی ها قراردادهای تجارتي و غیره عقد نمودند. این سفر از لحاظ روابط خارجی با اهمیت بود که در نهایت افغانستان را به حیث یک کشور آزاد شامل نقشه جهان ساخت. شاه و ملکه در ممالک اروپایی به شمول انگلستان مورد استقبال شاهانه قرار گرفتند که دیگر شکی برای آزادی افغانستان در هیچ جا باقی نماید. این پذیرائی و ابراز حسن نیت با علاقمندی زیاد در دو

کشور فرانسه و جرمنی بسیار شاندار و پر از صمیمیت کم نظیر بود، مگر پذیرائی گرم درلندن معنی دوستی واقعی آن کشور را با شاه امان الله نداشت. راجع به جریان مکمل این سفر هیچ کتاب مفصلتر از کتاب "سفرهای غازی امان الله شاه در دوازده کشور آسیا و اروپا..." بقلم وکیلی پوپلزائی در زبان دری دردسترس نیست، اما چون شرح و بسط آن از موضوع بحث این نوشته بدور است، لذا صرف به ذکر یکی دو نکته مهم در زمینه بسنده میشود و شرح مزید به مطالعه مأخذ فوق حواله میگردد:

در این سفر بر علاوه دیدار و ملاقاتهای رسمی دوستانه سیاسی با شاهان، رؤسای جمهور و شخصیت مهم کشورها حین سفر، موضوع مهم دیگر همانا دیدن مؤسسات فرهنگی از قبیل پوهنتونها، مراکز متعدد تعلیمی، موزیم ها، فابریکات از هر نوع، آشنائی به پیشرفتهای تکنالوژیکی، مشاهدات مانور های هوائی، فابریکات اسلحه سازی و در مجموع معرفت با نحوه ای زندگی مردم و مشاهده دربارهای مجلل و شاندار آن ممالک بود که در برابر پیشرفت های آنجا وقتی شاه به کشور خود می اندیشید، این احساس که کشور خودش چنان در قعر عقب ماندگی فرو رفته بود که حتی مردم از فرستادن فرزندان خود به مکتب مانعت میکردند و نفوس کشوری یعنی زنان در جهل و فقر و در چهار دیوار خانه زندانی بودند. این احساس از یکطرف برایش تأثر و مأیوسیت بارمی آورد و اما از طرف دیگر مبارزه را در راه رفع و دفع آن در ذهنش تقویه میکرد. اینکه چگونه وضع وطن را تغییر دهد و از کجا شروع کند، او را در طول سفرش به خود مصروف ساخته بود و وقتی به وطن برگشت با همین احساس فوری دست بکار شد، بی خبر از آنکه دست های مرموز و فعال انگلیس در عقب پرده از آستین یک تعداد کسانی برآمده بود که با استفاده از توجیهات و

تبلیغات سوء دینی و مذهبی علیه شاه در بین ملاها و بدانوسيله در بین مردم بیسواد کشور از مدتی بدانسوفعالیت میکردند و این شایعه را پخش می نمودند که گویا شاه از دائره شریعت بیرون و برضد علمای دینی قرار گرفته و به تقلید از اتاترک میکوشد یک نظام "سیکولر" را جانشین نظام اسلامی سازد.

این انتقادات نه تنها بر شاه، بلکه شامل حال ملکه ثریا نیز بود، چنانچه عکس نیم تنه قسماً برهنه او را در هند برتانوی مونتاژ کرده و هزاران کاپی آنرا بقسم پستکارد چاپ و در سرتاسر افغانستان و حتی در قبایل آزاد پخش نمودند.

این ادعا که گویا شاه امان الله میکخواست به تقلید از اتاترک دین را از سیاست جدا کند و در پیشبرد اصلاحات خود شریعت را کنار گذارد، حقیقت نداشت و جزء تبلیغ دشمنان بود. برعکس او سعی داشت که تحول را در بنیاد مؤسسات مذهبی عنعنوی کشور که بدست یک تعداد و خانواده های شان رهبری می شد، آغاز کند و میکوشید تا مذهب را از خرافات و ذهنیت های ماورای دینی - مذهبی که به شکل دساتیر شرعی در ذهن مردم عامه بوسیله ملاهای کم سواد و عناصر سیاسی که در لباس رهبران دینی درآمده بودند، پاک سازد. سنزل نوید به تائید این موضوع می نویسد: که شاه امان الله برای رسیدن به این هدف مانند جدش عبدالرحمن خان مصمم شد که قدرت و نفوذ گروه های مذهبی را تضعیف کند، اما به این تفاوت که هدف امیرعبدالرحمن خان از انهدام قدرت طبقات روحانی استحکام قدرت مرکزی و ارتقای موقف شاهی بود، درحالیکه شاه امان الله میکخواست با محدود ساختن نقش محافظه کاران مذهبی راه پیشرفت و ترقی افغانستان را به موازات و معیارهای مدرن و جدید برطبق روحیه و اصول اسلامی باز کند. (نوید، سنزل: "واکنش های مذهبی..."، صفحه 172)

همانطوریکه در دوره اول اصلاحات موضوع معارف و بخصوص مکاتب دختران و نیز تلاش برای تأمین حقوق زنان یکی از اهداف عمده شاه و ملکه بود و اما در اثر فشارهای وارده ناشی از شورش خوست و مباحثات جدی علمای محافظه کار مذهبی درلویه جرگه 1303 شاه به قبول خواست آنها تن داد، همینکه در دوره دوم (1326) دوباره بر اوضاع مسلط شد، راه اولی را در پیش گرفت و مکتب مستورات را باز گشائی کرد و بار دیگر دختران خوردسال هر روز رفتن به مکتب را شروع کردند.



(ملکه ثریا با دو خواهرش هریک خیریه و حوریه در سال 1925 با چادری های نمونه جدید "چادری قندهاری" طراحی خودشان)

درعین زمان برای سهولت زنان در رعایت "ستر و حجاب اسلامی" ملکه به کمک مادر و خواهران خود و یک تعداد

دیگر خانمهای دربار نخست به فکر تعدیل چادری دولاق برآمدند و کوشیدند چادری نسبتاً آزادتر را بین زنان مروج سازند و یک نوع چادری مکتبی را برای دختران نیمه جوان انکشاف دادند که شامل یک پیراهن و یا دامن دراز و یک چادر بزرگتر در سر بود. خواهران ملکه نمونه دیگر چادری را از تکه کم وزن به رنگ سیاه برای دختران جوان و زنان طراحی کردند که مشتمل بود بر: دامن دراز تا بند پاها و یک پالان فراخ نیم تنه بدون آستین که به روی شانه ها انداخته میشد و یک روسری از عین تکه و رنگ که موها را می پوشانید. جرابهای ضخیم و رنگ روشن و دستکشها بدست، واقعا یک ابتکار بسیار جالب و در عین زمان عملی و سهل بود. این چادری را بنام "چادری قندهاری" نیز می نامیدند. این ابتکارات تا مدتی دوام کرد و اما نتوانست عمومیت پیدا کند.

همراهی ملکه با چند خانم دیگر در معیت شاه به خارج یک گام بزرگ در راه تحولات بعدی بود. ملکه در هند از جمعیت مردان فاصله گرفت و فقط در مهمانی های رسمی زنانه اشتراک کرد، در مصر هنگام پیاده شدن از کشتی فقط یک روپوش سیاه رنگ به روی خود گذاشت و موهایش را زیر کلاه پنهان کرد. در آنجا نیز ملکه با جمعیت مردان خلط نشد (البته به استثنای یکی یا دو جا)، اما وقتی به ایتالیا رسید، مثل یک زن اروپائی با لباس اشرافی کلاه و بالاپوش دراز در بیرون و در دعوت ها با لباس معمول رسمی که هیچگاه تنش برهنه نبود، با شاه و دیگران یکجا اشتراک نمود. حین برگشت در ایران باز هم فقط یک روپوش نازک سیاه رنگ به روی گذاشت، با شاه یکجا به بازار رفت و در اجتماع مردم ظاهر شد که ملکه ایران براین وضع انتقاد کرد و نحواست ملکه افغان را در همه دعوتها همراهی کند، اما دو سال بعد ملکه ایران عین روش ملکه ثریا را پیروی کرد. وقتی شاه و ملکه به وسیله

موتر از ایران به وطن برگشتند و از راه هرات به قندهار آمدند، در آنجا نیز ملکه با یک روبند و کلاه ظاهر شد و حین ورود به کابل شاه و ملکه مورد استقبال عده کثیر اهالی به شمول یک عده زیاد زنان قرار گرفتند و آنها برای اولین بار چهره ملکه خویش را از زیر روبند مشاهده کردند. (شرح مزید - وکیلی پوپلزائی: "سفرهای..."، صفحات متعدد)

شاه امان الله بعد از عودت به وطن در قندهار ضمن سخنرانی به مردم گفت: «من شخصا در اروپا مشاهده نمودم که زنان دوش بدوش مردان کار میکنند و در تمام ساحات زندگی و در همه امور سیاسی، اجتماعی و تجارتي سهم فعال میگیرند. شما میتوانید زنان را در دفاتر، در کارخانه ها و در فابریکه ها بیابید.... خلاصه در هر جا بروید، زن هست، مگر در افغانستان زنان تنها این را میدانند که بیکار در خانه بنشینند و بخورند». آن وقت شاه روی خود را به چند زن حاضر کرده گفت: «پس شما چه میتوانید بکنید؟ بکوشید شما خود پول بدست بیاورید. شما در مملکت تان هرگونه معدن دارید، آنها را استخراج کنید و از آن استفاده نمائید، شرکتهای فابریکات و کارخانه تاسیس کنید و کمی زحمت و شجاعت به خرج دهید، در آنصورت مبالغ هنگفت پول بدست خواهید آورد». (سید رسول: نگاهی به عهد سلطنت امانی، از انتشارات کمیته فرهنگی اتحاد اسلامی مجاهدین افغان، چاپ اول، پشاور 1405 هجری قمری، صفحه 189)

شاه و ملکه هر دو به این نظر بودند که در اسلام روی و کف دستها شامل ستر و حجاب نمیباشد و به این اساس پوشیدن برقع یا چادری برای زنان اساس اسلامی ندارد و عرف مردم در طول زمان به آن وجه دینی داده است، چنانچه جریده امان افغان یک مقاله ملکه ثریا را بعد از سفر اروپا به نشر سپرد که در یک قسمت مقاله چنین نوشته بود: «بصورت عموم دیده میشود که

رسم و رواجها بعد از طی چند ایام بصورت یک اصل مذهبی درآمده است و این در تمام مذاهب واقع شده، همین موضوع در مورد حجاب هم صدق میکند. در ابتداء این مسئله خیلی ساده و یک معمول عنعنوی بود، مگر به مرور زمان به حیث یک اصل مذهبی درآمده است.» او در ادامه مقاله نوشت: «اگر مسئله حجاب به شکل فعلی ادامه پیدا کند، امکانات پیشرفت و ترقی ملل شرق مخصوصاً مسلمانان ناممکن است. زنان در تمدن بشری نقش عمده داشته اند و من به جرأت میگویم تا زمانیکه طبقه اناث شرق تربیه لازم به اساس اصول جدید بدست نیاورند، در زندگی مفید بوده نمیتوانند. آنانیکه با نظرتنگ میگویند که زنان حتی با داشتن حجاب نیز تعلیم و تربیه راکسب نموده میتوانند، مفهوم تعلیم و تربیه را ندانسته اند. تعلیم و تربیه محض به خواندن و نوشتن اطلاق نمیگردد، بلکه تعلیم و تربیه به مفهوم وسیع آن عبارت از آمادگی عملی انسان از طریق درس، تجربه و آزمایش های است که فقط از طریق مراکز عمومی تعلیم و دارالفنون ها میسر شده میتواند که این آمادگی در زیر پرده (چادری) ممکن نیست. بهر صورت من برای منفعت مردم شرق خویش به آنها توصیه می نمایم که روپوش های شانرا دور انداخته، راهی را انتخاب نمایند که قرآن توصیه نموده است.» (امان افغان، مؤرخ 25 جولای 1928)

فصل هفدهم

لویه جرگه 1307 و اهم مصوبات آن

وقتی شاه و ملکه پس از سفر به دوازده کشور که تقریباً هشت ماه بطول انجامید، از راه قندهار به کابل موصلت کرد، مردم کابل برای سه روز بازگشت او را جشن گرفتند و از او و هیئت معیتی او به گرمی استقبال کردند. بعد از آن شاه امان الله برای استراحت چندروز به پغمان رفت، اما زود برگشت و برای تدویر لویه جرگه که قبلاً هدایت داده بود، آماده شد. شاه لویه جرگه را بتاريخ 6 سنبله 1307 ش (29 اگست 1928) مشتمل بریک هزار نماینده جهت ارائه راپور سفر و اقدامات بعدی دولت در پغمان دایر کرد. در این جرگه نمایندگان مجبور شدند تا بجای لباس ملی و محلی، با لباس اروپائی مشتمل بردریشی و نکنائی و کلاه شاپوه ملبس شوند و این لباس را دولت به آنها تحفه داد. جرگه پنج روز دوام کرد که بطور کل بحث های آزاد و جدی بین اعضای لویه جرگه و دولت در مسائل مختلف صورت گرفت.



تعدادی از وکلاء با لباسهای مخصوص

متأسفانه گزارش مفصل درباره رویدادهای مکمل این لویه جرگه در دست نیست و شاید به دلیل اینکه این لویه جرگه در حالی برگزار شد که کشور در یک نوع آرامش قبل از طوفان قرار داشت و جریان لویه جرگه و سپس تدویر کنفرانس ها در قصر ستور از یکطرف و نارضایتی نمایندگان و حلقات محافظه کار مذهبی از طرف دیگر فرصت تدوین و نشر رویداد را میسر نساخت و اگر اسنادی هم در دست بود، با وقوع اغتشاش سقوی و سقوط سلطنت امانی از بین برده شدند.

جریده امان افغان در یک شماره مخصوص خود مختصر جریان رویداد های روز اول، دوم و سوم لویه جرگه را به نشر سپرد: شاه امان الله غازی در روز اول لویه جرگه پس از مراسم افتتاحیه ضمن سخنرانی مبسوط خود در باره ایجاد تحولات جهت ترقی و تعالی کشور از لزوم تبدیل شورای دولت به شورای ملی سخن گفت و فرمود: «منتظر بودم، همینکه قابلیت مملکت قدری پیش برود و وکلای ملت بتوانند شورای مملکت را اداره کنند، این حق را باوشان بدهم. اینست که امروز این قابلیت را در وکلاء ملاحظه کرده و این حق را بملت میدهم». سپس قانون انتخابات وکلاء طرح و لایحه آنرا سرمنشی حضور قرائت کرد که بعد از بحث و مذاکره "نظامنامه شورای ملی" به تصویب رسید و از طرف جرگه تصدیق شد. (متن نظامنامه شورای ملی و نیز برای شرح مزید در زمینه دیده شود - آهنگ، پوهاند محمد کاظم: "سیر ژورنالیزم در افغانستان"، چاپ دوم، پشاور، 1378، صفحه 277 - 288، به نقل از: جریده امان افغان، شماره فوق العاده از جریان لویه جرگه سوم 1307 در پغمان)

مأخذ دیگری که بر رویدادهای لویه جرگه 1307 بصورت قشرده و اما جامع روشنی انداخته، کتاب "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست"، اثر افغانستان شناس معروف

امریکائی - اطریشی "لودویک آدامک" است که در یک قسمت فصل چهارم زیر عنوان "سفر و شکست امان الله" مطالبی دارد که اهم آن ذیلاً اقتباس میشود:

آدامک می نگارد: «در جلسه اول فیصله شد که شورای دولت باید با یک پارلمان یا شورای ملی که توسط ملت آزادانه انتخاب شود، تعویض گردد. اشخاص رسمی حکومت نمیتوانند به عضویت شورای ملی انتخاب شوند. شورای ملی باید با لویه جرگه هم آهنگی داشته باشد».

در جلسه روزدوم مورخ 7 سنبله 1307 (30 آگست 1928) نخست راپور فعالیت های وزرای مختلف در ظرف سه سال گذشته خوانده شد و بعد از آن بحث درباره چند موضوع صورت گرفت. آدامک خلاصه این تصاویر را چنین بیان میکند: «لویه جرگه قبود و شرایطی را وضع کرد که قدرت عفو از قضات و حکام گرفته شود و این قدرت تنها برای پادشاه تفویض گردد؛ از رشوه، سوء استفاده و زجر و دشنام دادن جلوگیری شود؛ یک هیئت تحقیق و تفتیش مستقل تشکیل گردد تا به مظالم و شکایات ولایات رسیدگی کند؛ مدت خدمت عسکری از دو سال به سه سال تمدید یابد و برای همه اجباری باشد، در آن استثناء نمیگنجد و نه عوضی گرفتن مجاز دانسته میشود؛ تطبیق تعزیر ممنوع شود زیرا ساحه آن بسیار وسیع است از پیشانی ترشی تا حکم قتل را در برمیگیرد، لذا جزا ها باید بصورت قاطع تعریف و مشخص گردند؛ بالاخره به تقاضای اعضای لویه جرگه و تطبیق درست مالیات بر مواشی، لازم دیده شد تا هر سال سرشماری و احصائیه گیری مواشی صورت گیرد.»

در اجلاس روز سوم لویه جرگه (مورخه 9 سنبله مطابق 31 آگست) فیصله بعمل آمد که: «جمله عناوین و القاب رسمی را از بین بردارند و همچنان القاب اجتماعی را ملغی سازند و

بنابر آن همه اشخاص رسمی را بدون در نظر داشت مقام و منزلت به کمال سادگی "عزیز" خطاب نمایند، مثل عزیز محترم، وزیر عزیز و امثالهم. حتی امان الله پادشاه نیز میخواست او را هم "پادشاه عزیز" خطاب کنند، اما اعضای لویه جرگه این پیشنهاد او را قبول نکردند و اصرار ورزیدند که امان الله لقب خود یعنی "اعلیحضرت" را حفظ نمایند. همچنان فیصله شد که لباسهای مجلل رسمی و یونیفورم های قیمتدار باید از بین برود و در اوقات رسمی و مراسم اجتماعی باید لباسهای ساده برای اشخاص ملکی دریشی سیاه و برای اشخاص نظامی دریشی خاکی تخصیص داده شود. علاوه بر آن جمیع مدالها و نشانهای تزئیناتی از بین برداشته شود، به استثنای نشان استقلال که برای اشخاص بسیار فعال و نافع ملی و فاتحان و قهرمانان نظامی اعطا میشود. یکی از موضوعات حساس همانا در مورد کسانی بود که به حیث امام، معلم یا واعظ در امور دینی توظیف می شدند که باید تابع امتحان دانسته شوند و بعد از امتحان و اخذ تصدیق نامه اجازه دارند تا وظایف خود را انجام دهند. علاوه ملاحظاتی که از خارج بودند، بخصوص آنهاییکه از مدرسه دیوبند هند فارغ التحصیل شده بودند، برای شان اجازه داده نشود که داخل افغانستان به گردش بپردازند، زیرا آنها مردمان بد و شریر و پروپاگندچی خارج و خائن شمرده میشوند. کسانی که از جنگ قانون فرار کرده اند و یا فرار میکنند، باید توسط نمایندگان ملت بر حسب قانون دستگیر شود و نیز محاکم عصری که در حال تأسیس اند، باید قرار خود را به اساس سند و شواهد صادر کنند، نه آنکه توسط اصول قدیمه گواهی و شهادت...»

آدامک در ادامه می نویسد: «در پایان جلسه امان الله اعلام کرد که او 53 هزار تنگ خریداری کرده و اراده دارد تا 50 هزار دیگر هم با 50 میلیون گلوله [هر تنگ با یک هزار کارتوس]

و مهمات دیگر آن خریداری کند و قیمت آن از درک کمک و اعانه جمیع افراد کشور که بالاتر از سن پانزده باشد فی نفر پنج افغانی و تادیه یک ماهه معاش مامورین دولت برای یک مرتبه پرداخته خواهد شد.» آدامک می افزاید: «برطبق اخبار منتشره در مطبوعات افغانستان این اعلان امیر با شوق و ذوق پذیرفته شد و نماینده کابل - غلام محی الدین گفت که او حاضر است برای این هدف مقدس یک لک افغانی اعانه بدهد و از دیگران هم خواهش کرد تا از او پیروی کنند.»

در جلسه روز چهارم (مورخه دهم سنبله مطابق اول سپتمبر) یک قسمت زیاد وقت صرف مباحثه پیرامون قانون مامورین و مسایل مربوط آن گردید، طوریکه آدامک می نگارد: برای جلوگیری از تخطی باید مامورین دولت در شروع مأموریت، دارائی خود را با عاید سالانه آن ثبت نمایند. این اوراق باید بدسترس هیئت تفتیش گذاشته شود و آنچه اضافه از مصارف آنها باقی می ماند، یا چشمه عایداتی آنها وانمود گردد و یا آنکه حاصل تخطی و اختلاس آنها بشمار رود که در اینصورت موجب تنبیه و جزاء پنداشته میشود. همچنان قانون مامورین که زیربحث بود، درباره ترفیعات و مصارف سفریه حین انجام وظیفه، نیز مطالبی را در برداشت که در این مجلس روی آن بحث صورت گرفت و در عین زمان فیصله شد که معاش مامورین دولت توسط شورای ملی تعیین گردد. از همه مهمتر تصمیم گرفته شد که مامورین دولت نمیتوانند بیش از یک زن داشته باشند. علاوه پیشنهاد شد تا حداقل سن ازدواج برای پسران 22 و برای دختران 18 سالگی تعیین گردد، اما این نظر بعد از مباحثات زیاد به اکثریت مطلق آراء رد شد، زیرا با اصول اسلامی همخوانی نداشت. در اخیر مجلس چهارم، امان الله شاه پیشنهاد کرد که خانم او به حیث ملکه و پسرش شهزاده رحمت الله را که در آنوقت شش ساله بود، به حیث وارث تاج

و تخت و ولیعهد افغانستان بشناسند. این پیشنهاد اخیر با کف زندها و هلهله زیاد پذیرفته شد و تصویب گردید. (شرح مزید: آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست"، چاپ اول به زبان انگلیسی، پوهنتون اریزونا، 1974)، مترجم: پوهاند محمد فاضل صاحبزاده، چاپ دوم، پشاور، 1377، صفحات 189 تا 193)

یکی از پر جنجال ترین اقدامات عصر امانی موضوع رفع حجاب بود که حتی در سقوط رژیم نقش بسیار عمده بازی کرد. در نتیجه همین طرز فکر بود که شاه امان الله در این لویه جرگه از ملکه ثریا خواست تا به حیث اولین زن افغان روپوش خود را در حضور نمایندگان مردم بطور رسمی از چهره بردارد و بدینوسیله به رفع حجاب رسمیت دهد. لویه جرگه نه تنها به رفع حجاب مهر تائید گذاشت، بلکه اکثر نمایندگان از این پیش آمد شاه و ملکه منزجر گردیدند و حتی بعضی ها صدای اعتراض را نیز بلند کردند. رفع حجاب بزعم شاه امان الله برداشتن برقع (چادری) بود که برطبق عنعنه زنان مکلف به پوشیدن آن بودند. او ستر شرعی را که شامل کف دستها و روی زن نیست و بارعایت آن زن میتواند بکار و مشغله متناسب به حال خود بپردازد، قبول داشت و حتی به قول وکیلی پولزائی شاه در لویه جرگه پغمان گفت: «من مسئله حجاب را آزاد میگذارم» و علاوه کرد: «تنها چیزیکه رعایت آنرا مینمایم مسئله ستر شرعی است، یعنی اگر دیدم بیشتر از حدودیکه در شرع انور آمده است مثلاً دستها الی بند و روی الی زرخ، اگر بیش از این بی ستری دیدم، مجازات و از آن جلوگیری خواهم کرد». (وکیلی پولزائی: "سفرهای غازی..."، صفحه 277)

مسلم است که مخالفت و برخورد عنعنه گراها و عناصر محافظه کار در برابر تجدد و نوآوریها در جوامع مختلف همیشه با یکنوع مقاومت برضد تحول همراه بوده که حتی بعضاً با

قیامهای مسلحانه و سقوط رژیم ها و حکومت کشورها منتج شده است. در جامعه مردسالار افغانستان که زنان جز ملکیت شخصی مرد شناخته میشوند و قادر به دفاع از حقوق خود نیستند، هر نوع تلاش برای رهایی آنها از طرف دولت و اصلاحات دستوری از بالا بطور عموم با مقاومت های نسبی در پایان مواجه گردیده است. این مقاومت ها در عصر امانی بیشتر از آنکه در سطح ملی و مردمی تبارز کند، در سطح قشری و توسط گروههای علاقمند به قدرت براه انداخته شدند که بدون شک در عقب آن دست قوی انگلیس ها بطور محسوس و اما نامرئی فعال بود.

در روز اخیر اجلاس لویه جرگه (مورخه 11 سنبله مطابق دوم سپتمبر) اعلیحضرت از لویه جرگه تقاضا کرد تا بیرق ملی جدید افغانستان را تصویب نمایند. به اساس پیشنهاد او بیرق کشور حاوی سه رنگ سیاه، سرخ و سبز باشد که در آن سمبول آفتاب سرکشیده از قله های پربرف و به دوطرف آن خوشه های از گندم و در وسط آن نام "الله" به حیث نشان بیرق ثبت شود. (برای شرح مزید دیده شود - آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست"...، صفحات 189 تا 193)

انجمن "حمایت نسوان" و اشتراک در لویه جرگه

شاه و ملکه بعد از برگشت از سفر اروپا، یکعده خانمها را تشوق کردند تا انجمنی را برای دفاع از حقوق زنان تشکیل دهند. این انجمن بنام "انجمن حمایت نسوان" در ماه سرطان 1307 (جولای 1928) تاسیس شد و در راس آن یکی از خواهران شاه قرار داشت و تعداد اعضای آن بالغ بر 22 زن بودند. انجمن در حقیقت شکل یک مرجع دفاعی و نیمه قضائی را داشت که شکایات زنان را از شوهران شان بررسی میکرد، از جمله طور مثال ندادن نفقه کافی برای زن و یا لت و کوب

زن از طرف شوهر و یا طلاق بدون موجب و غیره. انجمن یک هیئت رسیدگی به حال زنان را توظیف کرد تا به زنان مستقیماً به تماس شده و مشکلات شانرا دریافته و در صدد رفع آن برآید و حتی از زنان پیر خواسته شد تا بخانه ها بروند و جویای احوال زنان گردند. (ریه تالی، ستیوارت: آتش در افغانستان، 1914 - 1929، مترجم: یار محمد کوهسار کابلی، چاپ اول، پشاور 1380، صفحه 71)

همچنان به تعداد 12 نفر از بین اعضای این انجمن درلویه جرگه 1307 پغمان به حیث وکلای طبقه نسوان تعیین شدند؛ این اولین بار است که زنان کشور در مجمع بزرگ ملی و تقنینی درکنار مردان با حقوق مساوی، البته در صف جداگانه اشتراک کردند. نمایندگان مشتمل بودند بر: - شاهره ملقب به شرینجان خاتم حبیب الله خان طرزی؛ - سامیه همسر محمد کبیرخان سراج؛ - شهزاده بیگم ملقب به بی بی گل همسر محمد حیدر خان اعتمادی خواهر محمد نادرخان؛ - حضرت بیگم ملقب به شاه کوکو والدہ فیض محمد خان زکریا؛ - محبوب ملقب به ماه گل همسر احمد علی خان سلیمان؛ - حمیرا ملقب به کوکوجان همسر محمد رفیق خان؛ - فخری همسر محمود خان یاور؛ - شهناز همسر امین الله خان؛ - حبیبه ملقب به بویوگل همسر محمد یونس خان؛ - همسر عبدالله خان بلوگمشر؛ - همسر محمد حسین خان تولیمشر؛ - بویوگل والدہ سردار بی بی همسر امین الله خان. نکته قابل ذکر آنست که بیشترین این خاتمهها منسوب به آنده خانواده های افغان بودند که در زمان امیر عبدالرحمن خان به هند برتانوی تبعید شده و در آنجا بدنیا آمده و با تمدن عصری آشنا بودند و هم زبان خارجی رامیدانستند. (برای شرح مزید دیده شود: اسکینازی، می: زنان افغان...، صفحه 11 و 12)

اعزام دختران به ترکیه:

بر علاوه فراهم آوری زمینه های تعلیم برای نوجوانان افغان در داخل، شاه امان الله تلاش کرد تا عده ای از پسران و دختران را جهت تحصیل به خارج کشور نیز اعزام دارد. چنانچه قبلاً در خزان 1921 به تعداد 90 پسر جوان از جمله 48 نفر به جرمنی، 36 نفر به فرانسه و 6 نفر به ایتالیا فرستاده شدند. در نظر بود تا در موقع مساعد یکعده دختران جوان نیز جهت فراگیری طبابت زنانه به یکی از کشورهای اسلامی اعزام شوند. این پروگرام به روز 8 میزان 1307 (30 سپتمبر 1928) با اعزام جمعی 116 شاگرد از جمله 16 دختر عملی شد و اما برای اینکه این موضوع به تصویب وکلای ملت برسد، در برج سنبله سال مذکور حین لویه جرگه موافقت وکلای ملت حاصل گردید.

در آنروز جهت وداع با شاگردان محفل بزرگی در جلو قصر ستور به هدایت شاه برگزار شد که در آن بر علاوه وزراء و مامورین عالیرتبه تعداد زیاد از کوردپلماتیک مقیم کابل حضور بهم رسانیده بودند. شاه و ملکه بساعت 9:30 صبح تشریف آوردند و هریک از شاگردان را مورد تفقد شاهانه قرار داده و ملکه نیز در جمعی دختران رفته و هریک را نوازش دادند و دوباره به ستیج مخصوص خود برگشتند. سپس شاگردان از جلو ستیج با نظم خاص و برای قدردانی از اقدام شاه عبور نمودند که همه حضار در این موقع به پا ایستاد و کف زدند و در اخیر محمد اسمعل خان قونسل (سابق مدیر مکتب حکام) که به حیث مبصر آنها تعیین شده بود، نیز از حضور شاه و ملکه خدا حافظی کرد.

در این موقع شاه به پا خاسته و روی بطرف حضار کرد و گفت: «یکصد محصل است که اینها امسال دوره ابتدائیه را طی کرده

و شانزده محصله است که اینها در سال روان رشیدیه دوم مستورات وطن خود را طی کرده اند» و گفت: «وقتی من به ترکیه رسیدم، حکومت دوست و برادر ما ترکیه این طلبای ما را به خرچ خود حکومت ترکیه قبول فرمود که در مکاتب مختلف آن مملکت درس بخوانند. البته پسران بعد از طی مراحل رشیدیه و اعدادیه به تحصیل فنون حربی مشغول میشوند و هکذا محصلان عزیز ما چند نفر داکترس و قابله و چند نفرشان در دارالمعلمات ترکیه داخل شده، برای وطن خود داکترس و قابله ها و معلمات ماهر و فاضل خواهند شد و انشاء الله بعد از موفقیت و برگشت بوطن خواهرهای وطن خود را از بلای مبرم دردهای مخصوصه و ولادت های مهلک نجات خواهند داد. ما باید دعا کنیم خداوند متعال اولاد ما را کامیاب نمایند و از حکومت ترکیه هم باید تشکر کنیم.» شاه امان الله اضافه کرد که: «هر وقت اطلاع می یابم که از باعث نبودن قابله ها و داکترس ها در وطن ما ده ها زن در اوقات ولادت اطفال از بین میروند و وقتی که من به ترکیه رسیدم از حکومت آنجا خواهش کردم معلمات کابل بفرستند تا مکتب داکتری زنانه و مکتب قابله گی را تدریس نمایند، کمال پاشا [اتاترک] و عصمت پاشا گفتند که: "اولتر یک تعداد متعلمات که سنین شان از 12 بیشتر نباشد، به ترکیه بفرستند، تا در اینجا و با مصارف این دولت تعلیم و تربیه شوند و این یک اقدام زود ثمر بحال افغانستان است و من مشورت برادرانه و دوستانه آنها را به خوشی پذیرفتم و دو ماه پیش به وزارت معارف هدایت دادم، زیرا تا وقتی که عمارت و سامان و وسایل تدریسی آماده گردد و معلمات ماهر استحضار یابند، وقت زیاد میگذرد و اما در کابل مکتب طبابت زنانه و مکتب قابله گی عنقریب تأسیس خواهیم نمود و این یک اقدام عاجل است که در حال مفید دانسته و شانزده نفر محصله را به ترکیه فرستادم.» (وکلیل پوپلزائی: "سفرهای غازی امان الله شاه..."، 281 - 283)

در این موقع ملکه ثریا به خانم سفیر افغانستان در ترکیه هدایت داد تا از این دختران در انقره سرپرستی و مواظبت نماید و از پیشرفتهای علمی آنها و ارسی نموده بکابل خبر دهد و از آنها در همه امور مراقبت جدی بعمل آورد.



دختران و پسران آماده حرکت به طرف ترکیه



عکس یک تعداد دختران افغان که جهت تحصیل در رشته طب برای انات به ترکیه اعزام شدند

اسامی دختران از اینقرار بودند: صالحه دختر نصرالله خان نائب السلطنه، زینب دختر عبدالحمید خان کواسه امیر شیرعلی خان ،

خدیجه دختر میر هاشم خان وزیر مالیه، روح افزا دختر عزیز الله خان قنیل، زهرا دختر دین محمد خان، هاجره دختر عبدالعزیز خان وزیر داخله، زینب دختر میرزا فیض محمد خان، زهرا دختر محمد بشیر خان، مریم دختر ملا داود خان، گوهر دختر غلام علی خان، سردار و دختر...، زهرا دختر محمد سعید خان، حلیمه دختر عبدالعلی خان نواسه امیر محمد خان یعقوب خان. (اسکینازی، می: زنان افغان...، صفحه 17 - 18)



دختران افغان با یونیفورم درسی مکتب در انقره - ترکیه

پسران با لباسهای سفید و دخترها با لباسهای آبی (بالاپوش و کلاه و روپوش نوع مصری) با حضور جمعیت زیادی از رجال دولتی و اعضای فامیل، سوار موترها شده جانب پشاور حرکت کردند. چون در طول راه مشرقی امنیت آنقدر وجود نداشت و بعضی دسته های ناعاقبت اندیش به تحریک اجنبی مانع اعزام طلاب میگرددند، یک تعداد عساکر به مواظبت پسران و دختران از کابل تا تورخم بصورت بدرقه و محافظ مامور شدند. سپس آنها با قطار نخست به بندر کراچی رفتند و از آنجا ذریعه کشتی بطرف استانبول براه افتادند. امور سرپرستی دختران را

در طول سفر محمداسماعیل خان قونسل بعهده داشت و در بندر استانبول توسط سفیر افغانی (غلام جیلانی خان چرخ) و خانم شان استقبال شدند.

متأسفانه یک ماه بعد از عبور این جمعیت از سرحد، اولین آواز شورش و قیام از دره "سنگوخیل" آنجا بلند گردید و گفته میشود که امان الله این دخترهای مسلمان را به کافر ها میدهد و پسران کافر شده بوطن می آیند و خبر این شرارت بروز 14 عقرب رسماً به نشر رسید. قابل ذکر است که یک تعداد پسران اعزامی برای تحصیل در سالهای بین 1316 و 1318 بعد از ختم تحصیل موفقانه به وطن برگشتند و بیشتر آنها شامل خدمت در ساحه نظامی شدند و اما دختران پس از مدت چند ماه مجبور به برگشت بوطن گردیدند و صرف دو سه نفر آنها به ادامه تحصیل در آنجا پرداختند. (شرح مزید: مأخذ بالا...، صفحه 284)

جلسات در قصر ستور:

بعد از ختم لویه جرگه شاه تصمیم گرفت تابعی از اصلاحات مورد نظر را که در لویه جرگه فرصت ابلاغ نیافته بود، طی یک تعداد جلسات بومیه در قصر ستور (عمارت وزارت خارجه) با حضور تعداد کثیر از اکین دولت اعم از ملکی و نظامی و کوردپلماتیک مقیم کابل که با زنان شان دعوت شده بودند، بیان نماید. شاه طی این مجالس که پنج روز دوام کرد خود را "پادشاه انقلابی" خواند و درباره پوشیدن لباس اروپائی در شهر کابل سخن گفت، از توسعه هنر و مکتب موسیقی یاد کرد، تشکیل حزب جدید بنام "فرقه استقلال و تجدد" را بریاست خود اعلام نمود، سنین ازدواج را برای نوجوانان (دختران 18 ساله و پسران 22 ساله) تعیین کرد، تغییر روز رخصتی از جمعه به پنجشنبه، تعلیم مختلط دختران و پسران زیر سن 11 ساله، الغای تعدد زوجات برای مامورین دولت، تاسیس مکتب امور منزل

برای نسوان بنام مکتب "راضیه" را به اطلاع حضار رسانید. اما در صدر همه موضوعات باز هم رفع حجاب قرار داشت که ملکه ثریا روبند نازک خود را رسماً از روی برداشت و به تعقیب آن زنان حاضر در مجلس که همه باشوهران خود آمده بودند، از این اقدام ملکه پیروی کرده روبند های خود را از روی کنار زدند. لذا روز 20 میزان 1307 ش (12 اکتوبر 1928) در حقیقت اولین روز تاریخی برای آزادی زنان از قید چادری است که البته با تأکید شاه و ملکه اینکار اختیاری بود و گفته شد که موضوع به شخص ارتباط دارد. طی همین جلسات فلم های سفر شاه و ملکه نیز به نمایش گذاشته شد. (استیوارت، ریه تالی: "آتش در افغانستان 1919 - 1929"، مترجم: یار محمد کوهسار کابلی، چاپ اول، پشاور، 1380، صفحه 68)

در جلسه روز اول قصر ستورا علیحضرت بیشتر به شرحی درباره سفر خود و موفقیت حاصله از آن پرداخت و نتایج سیاسی سفر خود را چنین بیان کرد: «عقد پیمان دوستی با مصر، ترکیه، سوئیس، پولند، جاپان، فنلند، لاتویا، لایبیریا و همچنان پیمان ترانزیتی با پولند عقد شد. پیمانهای دیگری آماده امضاء با آستریا، هالند، دنمارک، سوئدن، ناروی، چین، یمن، حجاز و مکسیکو شده است. از امان الله در همه جا پذیرائی های شاندار از طرف خانواده های شاهی برتانیای و نیز کشورهای دیگر به شمول بلشویک های اتحاد شوروی صورت گرفت.» (آدامک: روابط خارجی... صفحه 194)

در گزارش مربوط به مصارف سفر و خریداری اسلحه، ماشین آلات و وسائل تخنیکی و فابریکات اعلیحضرت نیز ارقامی را ارائه کرد و گفت که همه اسناد مربوطه جهت غور و تدقیق حسابی به وزارت مالیه ارائه گردیده و مصارف سفر (بدون خریداریها) به 19 لک و پنجاه و یک هزار افغانی (1.9 میلیون افغانی) میرسد، در حالیکه به ارزش مبلغ یک کروور و 28 لک

و 88 هزار افغانی (12.9 میلیون افغانی) از طرف مقامات رسمی کشورها به حیث تحفه و هدایا بما داده شده که بعد از وضع مصارف سفر، به مبلغ یک کرور و 9 لک و 38 هزار افغانی (تقریباً 11 میلیون افغانی) عاید حال ما گردیده است. (برای شرح مزید دیده شود: گزارش مختصر این سفر برگرفته از بیانات شفاهی اعلیحضرت که بعداً به قید تحریر درآمد و به نشر رسید و متن آن با لست مکمل خریداریها در کتاب "سفرهای غازی امان الله شاه در دوازده کشور آسیا و اروپا"، ... صفحه 208 تا 220 نیز درج است. آدامک مبالغ خریداری ها را برحسب محاسبه آلمانها به مبلغ 14 میلیون مارک نقد در ایتالیا و فرانسه و در حدود 6 میلیون مارک در جرمنی وانمود میکند، (صفحه 194)

در روز دوم اجلاس در قصر ستور اعلیحضرت نخست در مورد تعلیمات عسکری صحبت کرد و اراده و نیت خود را مبنی بر انکشاف مکتب حریبه و توسعه تشکیلات آن بیان نمود و گفت که صاحب منصبان عسکری از مرید شدن و دست پیرگرفتن ممنوع میباشند؛ عساکر باید مهارتهای حیاتی و صنعتی را در دوره عسکری خود فرا گیرند که بعد از ختم دوره مکلفیت بتوانند آنرا تطبیق و به دیگران بیاموزند و عضو مفید و صالح جامعه شوند. همچنان او بر صاحب منصبان عسکری دستور داد تا یک ماه معاش خود را برای خریداری اسلحه جدید و همچنان یک ماه معاش خود را برای تأسیس کلوپ عسکری اعانه دهند. اعلیحضرت راجع به تزئین معاشات عسکری نیز سخن گفت و در باره انکشاف معارف در ولایات کشور به شکل شعب مکاتب عالی آلمانی و فرانسوی که در کابل قبلاً تأسیس شده بودند، نیز مطالبی اظهار کرد. در پایان این اجلاس او بار دیگر به حداقل سن ازدواج برای جوانان اشاره کرد و گفت که شاگردان در دوره مکتب ازدواج کرده نمیتوانند.

موضوع مهم و جنجال برانگیز را اعلیحضرت در روز سوم اجلاس مطرح کرد و آن عبارت بود از بحث بر لزوم برقع یا چادری برای زنان و گفت: در ظرف دوماه چادری معموله زنان باید به شکل دیگر تعویض گردد، زیرا این چادری مانند "خیمه" بوده و هنگام راه رفتن آنها را با خطر افتادن و به زمین خوردن مواجه می سازد. بجای آن زنان میتوانند به مثل زنان ترکی روبندی را که مثل یک دستمال است و قسمت پایانی آن روی را می پوشاند، استفاده کنند که البته پوشیدن آن اختیاری خواهد بود. او علاوه کرد که چادری و حتی روبند از وجایب اسلامی نیست و با این تذکر از ملکه ثریا خواست تا روبند خود را بردارد و خطاب به خانم های حاضر مجلس گفت تا آنها نیز از ملکه پیروی نمایند، ولی ملکه با تائی اینکار را کرد و حضار مجلس به استقبال این امر کف زدند. در پایان اعلیحضرت باردیگر گفتار خود را متوجه ملاها ساخت و از تعصب و جاهلیت آنها سخن گفت و علاوه کرد که آنها مسئول جمله عوام فریبی ها و منبع تمام تعصبات بیجا و پخش نادانی در جامعه میباشند.

درخطابه روز چهارم که بروز 13 میزان ادامه یافت اعلیحضرت اعلام کرد که قبلاً شیر احمد خان (رئیس شورای دولت) را به حیث صدراعظم تعیین کرده بود تا کابینه خود را تشکیل و برای شورای ملی معرفی دارد، اما چون موصوف موفق نشد تا افغانهای نخبه را شامل کابینه خود سازد، لذا خودم داوطلب اینکار میشوم و تشکیل کابینه را نموده و آنرا به شورای ملی معرفی میدارم. به نقل از آدامک، اعلیحضرت گفتار خود را با چنین جملات خاتمه داد: «من پادشاه انقلابی هستم و آرزو دارم تا انقلاب را در هر جهت زندگی کشور خود به وجود آورم و از جمله مامورین دولت، کسانی که بصورت شعوری جرأت نمیکند با من همکاری نمایند، باید از کار شان استعفی دهند.»

در این محفل یکی از کسانیکه استعفی خود را اعلام کرد، عبدالرحمن خان لودین - رئیس عمومی گمرکات بود. (درباره جریانات قصر ستوردیده شود - آدامک: "روابط خارجی افغانستان... صفحه 193 تا 196)

فصل هژدهم

انکشاف معارف و نهضت زنان در محراق قیام

مخالفت و برخورد عنعنه گراها و عناصر محافظه کار در برابر تجدد و نوآوریها یک موضوع تازه نیست. همیشه همچو مقاومت ها در جوامع مختلف برضد تحول صورت گرفته که بعضا با قیامهای مسلحانه و سقوط رژیم ها و حکومت کشورها توأم بوده است. جامعه مردسالار افغانستان که از تعمیم معارف عصری هراسان بوده و آنرا از یکطرف ضد عنعنه و از طرف دیگر موجب تبارز حقوق و آزادیهای فردی میدانند و درعین زمان تلاش برای احقاق حقوق زنان که متأسفانه آنها را جزء ملکیت شخصی مردانۀ خود می شمارند، هر نوع تلاش برای رهایی آنها از قید "روپوش" که نام حجاب را بر آن گذاشته و وجهه شرعی داده اند، از طرف دولت و اصلاحات دستوری از بالا بطور عموم با مقاومت های نسبی مواجه میشود. این مقاومت ها درعصر امانی بیشتر از آنکه در سطح ملی و مردمی تبارز کند، در سطح قشری و توسط گروپهای علاقمند به قدرت برآه انداخته شد که در عقب آن دست قوی انگلیس ها بطور محسوس و اما غیر مرئی فعال بود.

هرگاه نقش بعض شخصیتهای سرشناس مذهبی را در تحریک مردم به قیام علیه رژیم امانی بدقت بررسی کنیم، واضح میگردد که بیشترین تلاش آنها برای اعاده مجدد نفوذ شان در دستگاه دولت به حیث شریک السلطنه بود. آنها دلیل ضد اسلامی بودن اصلاحات را وسیله نیل به هدف خود قرار دادند. چون شاه امان الله معتقد بود که عناصر محافظه کار و قدرت طلب قومی در برابر اصلاحات او سنگ اندازی میکنند، بناءً در صدد آن شد تا از نفوذ آنها در امور دولتی بکاهد. الغای

وقف، از بین بردن عنعنہ پیری و مریدی در بین منسوبین عسکری، منع فعالیت ملاهای تحصیل کرده در مدرسه "دیوبند" هند و محدود ساختن صلاحیت قضات در جزایهای تعزیری و غیره جزء همین پالیسی شاه بود.

بعضی ها فکر میکنند که اختلاف نظر شاه با قشر محافظه کار مذهبی بعد از سفر اروپا تقویه شد، این نظر درست نیست، شاه بعد از قیام خوست به مخالفت عناصر مذکور پی برد و بارها علناً در برابر آنها موقف گرفت. حتی در روز حرکت به صوب اروپا، هنگامیکه از سلطنت دست کشیده بود، خطاب به مردم چنین گفت: "سفرم به خارج خاص برای منفعت شما است و بس. اگر نیامدم، بیاد داشته باشید که از وطن تان دفاع کنید و یک ملت واحد باشید، زیر سلطه و حکمرانی پادشاه مستبد به سر نبرید، به هدایات من گوش کنید، به خرافات عقیده نداشته باشید، زیرا بعضی ملاهای بی خرد دین را یک زنجیر برای تان ساخته و چیزهای غلط برای تان میگویند و شما را فریب میدهند، مطابق اوامر خدا و رسول (ص) رفتار کنید به چیزهای که ملاها میگویند، باور نکنید. در مقابل زنان از مدارا و ترحم کار بگیرید، شما همه از یک کشور هستید و با هم برادر میباشید، زنان مانند شما حق دارند و انسان اند، بیشتر از یک زن نگیرید و اطفال تانرا به مکتب بفرستید و ثروت تانرا در تعلیم و تربیه اولاد تان بمصرف برسانید." (استیوارت، ریه تالی: "آتش در افغانستان..."، صفحه 51)

استیوارت در این مورد می نویسد: «به تاریخ 18 دسمبر 1927 (7 قوس 1307) حضرت شیرآغا [نورالمشایخ] به دیره اسمعیل خان وارد شد و با هزارها کوچی دیدن نمود و اخبار ترجمان سرحد، موضوع آمدن حضرت را چاپ و نشر کرد و افغانها و هندیها گفتند که آمدن و دیدار وی به اشاره برتانوی ها صورت گرفته است.... وی به علتی در آنجا مسکن گزید که اغلباً

پروپاگندها علیه حکومت افغانستان از آنجا شایع و نشر میشد و میخواست برضد اصلاحات امان الله خان پروپاگند نماید. وی در دیره اسمعیل خان دو خانه داشت که با کوچیها و دیگران دیدار میکرد داشتن دو خانه یک موضوع تصادفی نبود و توسط ایجنیت سیاسی برتانیه خانه برایش داده شده بود.» استیورات می افزاید: «با آنهم برتانوی ها در مورد روابط شیرآغا با بعضی رجال حکومت کابل که در صدد توطئه علیه حکومت بودند، شک و تردید داشتند. گفته میشد که عده از ملاها از کابل نزد حضرت می آمدند و عده دیگر نیز در کابل بودند. حضرت به اطرافیان خود گفته بود که این گریزی های شاهی، سلطنت را برای خود میخواهند... او در این توطئه علیه حکومت نام از چند نفر برد از جمله: شاه محمود خان نائب الحکومه مشرقی، عبدالعزیز خان وزیر حرب و محمد عثمان خان نائب الحکومه سابق قندهار. " (مأخذ بالا...، صفحه 53 و 54)



فعالیت نورالمشایخ در ماورای سرحد تا آنجا پیش رفت که برادرش محمد صادق مجددی (ملقب به گل اغا) با فضل الرحیم خواهرزاده خود بتاريخ 28 سپتمبر 1928 کاغذی ترتیب داد و در آن امضای 400 ملاء و عالم دین را گرفت و به شاه گسیل کرد. در این کاغذ آنها اصلاحات امانی را مخالف اصول

اسلام دانستند و شاه را متهم به انحراف از اصول دین ساختند که این تحرک با زندانی شدن گل اغا و خواهر زاده اش و اعدام چند نفر از پیروان شان ظاهراً پایان یافته تلقی شد و اما خموشی بود قبل از طوفان. (عکس: حضرت فضل عمر مجددی ملقب به "نورالمشایخ")

مدت چند نگذشت که آواز قیام از شینوار بلند شد و دامنه آن برق آسا گسترش پیدا کرد و سمت جنوبی و مشرقی را فرا گرفت. دونفر از رهبران قیام شینوار در ماه جدی 1307 (جنوری 1929) یک اعلامیه مشتمل بر 12 ماده را از طرف مردم و علمای آنجا علیه دولت پخش کردند که در آن اهداف قیام، دلایل و اقدامات خویش را شرح دادند در ماده دوم اعلامیه چنین آمده است: «گامهای اولی را که آنها (مقصد از مردم و علمای شینوار) برداشته اند، تغییر حکمروایان که آنها معتاد به رشوه خوری و فساد بوده و فرامین مخالفت شریعت را که جلوگیری از عبادت، منع گذاشتن ریش و بروت، برداشتن چادری و حجاب زنان است و به شریعت احترام ندارند، صادر میکنند»؛ ماده سوم اعلامیه مشعر بود که: «قبایل مشرقی به توافق رسیدند آن اصلاحات را که مخالف شریعت است، فسخ نموده و امیر امان الله شکست خورده را به قتل برسانند»؛ و اما ماده ششم بیشتر به جزئیات دلایل قیام می پردازد و آنرا چنین بیان میدارد: «عامل تمام این نا آرامی ها کدام محرک شخصی در برابر استبداد زمامداران نبوده، بلکه فسخ اصلاحات کفرآمیز و تقویت دین است، زیرا قوانینی که توسط امیر امان الله تدوین شده، در امور مذهب حنفی مداخله نموده و قوانین شریعت مقدس را از نظر انداخته است».

بعداً نویسنده اعلامیه فوق بی قانونی های امیر امان الله را چنین بر می شمارد: «- امیر امان الله از شریعت صرف نظر نموده و قوانین مختص به خود را تدوین نموده است؛ - ازدواج با چهار زن که در قرآن اجازه داده شده، بیک زن محدود گردیده است؛ - برای مامورین دولت طلاق اجباری زنان معین شده است؛ - قطع موی و از بین بردن چادر زنان و برهنه نگهداشتن بازو و پستانهای آنها؛ - از بین بردن چادری زنان؛ - فرستادن دختران جوان به اروپا؛ - تغییر رخصتی روز جمعه و روز

عرفه؛ - تشویق رشوه و فساد؛ - باز نمودن تیاتر و سینما و سایر محلات برای سرگرمی؛ - روز لویه جرگه امیرامان الله در حضور همه بزرگان افغانستان کلمات توهین آمیز به حضرت محمد (ص) ادا نموده که بنابراین او کافر شده و سزاوار مرگ است».

این اعلامیه که ظاهراً از طرف سید محمد علم شینواری - خادم اسلام تهیه شده و توسط شخصی بنام محمد افضل تحریر گردیده، به نظر بعضی محققین حاصل دست کسانی دیگر خواهد بود که در پشت پرده فعالیت داشتند. (دیده شود: اولسن، استا: "اسلام و سیاست در افغانستان"، مترجم خلیل الله زمر، دنمارک، 2001، صفحه 147 تا 150)

اندکی بعد از این اعلامیه، علمای قندهار نیز درخواست خویش را تحت 9 فقره در کابل به نشر سپردند که در آن عزل شاه مطرح نبود، بلکه آنها از شاه خواهان بعضی تعدیلات شدند از اینقرار: «1 - تمام شایعات مبنی بر بی حرمتی به پیغمبر اسلام باید از طرف شاه تکذیب گردد، 2 - یک شورای دائمی علما به منظور بررسی تمام قوانین که از طرف شورا تصویب میشود، ایجاد گردد، 3- دخترهائیکه به منظور تحصیل به ترکیه فرستاده شده اند، باید دوباره خواسته شوند، 4- قدمهای جدی برای جلوگیری از ارتشا برداشته شود، 5- حجاب زنان باقی ماند و موهای شان نباید کوتاه شود، 6- هر ملا بدون مشکل حق تدریس داشته باشد (یعنی مکلف به گذشتاندن امتحان نباشد)، 7- نظام هشت نفری ملغی و جلب عسکری طور گذشته به اساس قبیلوی صورت گیرد، 8- مکاتب دخترانه لغو گردند 9- هیچ محدودیت بر استقراض پول وضع نگردد.»

با ملاحظه دواعلامیه فوق که طور نمونه ذکر شد، آشکار میگردد که مسئله رفع حجاب و تعلیم و تربیه دختران بطور کل

حساس ترین موضوع نه تنها برای محافظه کاران، بلکه برای عامه مردم نیز در رابطه با نوآوریها و تجدد محسوب میشود. مردم این اقدامات را به مثابه یک تهدید و تحریف اساس فامیل، اخلاق و آداب و از همه مهمتر عنعنه خود می شمردند. اگرچه انتقادات وارده از لحاظ خالص دینی چندان موجه به نظر نمیرسید که آنها قاطعانه مغایر اصول شرعی دانست، ولی اصلاحات مذکور بصورت جدی با تعامل مذهبی و عنعنات مردم، مخصوصاً به اتکای اصول پشتونوالی و نظام قبایلی برخورد و اصطکاک میکرد و به قدرت حاکمه مرد در جامعه مردسالار افغانستان شدیداً صدمه میرسانید. از اینجاست که تبلیغات گروههای محافظه کارمخالف دولت و کسانیکه به تحریک انگلیسها برای سرنگونی رژیم امانی تلاش میکردند، به سرعت مورد قبول مردم عوام قرار گرفت و موجب گسترش قیام در کشور گردید.

فرمان شاه مبنی بر مسامحه و برگشت

با گسترش روزافزون و همگانی شدن قیام، ستاره سلطنت شاه امان الله در حال افول میرفت، با آنکه دیر شده بود اما شاه کوشید آخرین تلاش را بخرج دهد تا مردم ناراض را به حمایت از خود برانگیزد. لذا راه مسامحه و برگشت را در پیش گرفت و طی یک فرمان طویل شامل 18 ماده، به نکات مورد اعتراض مخالفان تماس گرفته و قسماً الغاو قسماً تعدیل آنها اعلام کرد. شاه در مقدمه فرمان از خسارات مالی و جانی که در اثر قیام قبایل سمت مشرقی به آنها وارد گردیده بود، یادآور شد و علاوه کرد که عزم مجازات مخالفان را ندارد و حاضر به عفو آنها میباشد. سپس او به رفع بعضی شایعات مبنی بر بی حرمتی به پیغمبر (ص) پرداخت و آنها را یک افواه نادرست خواند و بر ایمان و پابندی خود به اصول اسلام تاکید کرد. در فقرات بعدی به هر یک از موضوعات مورد اختلاف تماس گرفت که ما

در اینجا فقط به ذکر مواردی اکتفاء میداریم که بیشتر به موضوعات معارف و امور زنان ارتباط میگیرد و عیناً نقل میشود:

ماده 4- «دختر هائیکه در خارج برای تعلیم فرستاده شده اند، به خیال بعضی ها رسیده است که آنها به ممالک غیر اسلامی فرستاده شده اند. حاشا و کلا آنها در ممالک غیر اسلامی نرفته، فقط در ترکیه برای تحصیل طبابت مخصوص زنان که در وقت ضرورت، زنهای مسلمان مجبور به علاج از طرف طبیب های مرد نباشند. مکتبی که آنها در آن درس میخوانند، خود من بالذات دیده ام، مکتب مذکور در ترکیه مخصوص تعلیم زنان است و طالبات مذکور به زیر نگرانی خصوصی عیال سفیر افغانی در انقره... میباشند. چون این مسئله در نظر عموم سو تلقی شده است و گمان میکنند که آنها در ممالک اروپا بصورت هائیکه برای خانم های افغانی نامناسب است، امرارحیات میکنند، لذا محض ممانعت از سو تفاهم و نیز تشتت و تفرق ملت، آنها را پس خواستیم.»

ماده 7- «در مسئله ستر در لویه جرگه امسال چنان فیصله شده بود که حکومت اشخاص و طوایفی را که مثل کوچی ها و غیره عادت به برقع و ستر ندارد، اجباریه پوشیدن برقع نکند و نیز زنان شهری را مجبور برفع حجاب ننماید. من نیز همین مقررات جرگه را عیناً تعمیل و پیروی میکردم. تنها به موجب فتوای بعضی علما که به آیه کریمه "ولایبیدن زینتهن الا ما ظهرنهنها" جواز داده بودند، فقط چند نفر دست و روی خود را نمی پوشیدند. چون بعضی مخالفین صاحب غرض این مسئله را بزرگ نشان دادند که گویا من جبراً روی خانمها را برهنه ساخته ام و همچون تولید سوء تفاهم نموده است و بد تلقی گردیده، من تماماً ممانعت نمودم که همانقدر دست و روی نیز برهنه نمایند و موی های خود را قطع نکنند و نکرده اند.»

ماده 13- «نسبت به برقع چین دار نیز که به برقع کندهاری یا شامی تبدیل آن مناسب دیده شده بود، قید مذکور را لغو نمودم. هر زن میتواند که چادری چین دار نیز بپوشد، ولی لباس اروپائی نباید پوشید.»

ماده 15- «درباب منع ازدواج طلبه ای که دوره تحصیل خود را پوره نکرده باشند، فکراین بود که تأهل مانع تکمیل تحصیلات میشود. حالانکه این مسئله هم درست فهمیده نشد، این قید را نیز برداشتم.»

ماده 16- «مکتب مستورات به فتوای علما تاسیس شده بود، ولی در حال تا مجلس وکلا و مجلس اعیان مندرجه ماده 2 که ترتیب صحیح آنرا میسازند، مشغول تنظیم آن شوند، معطل باشد، همچنان ریاست حمایت نسوان.»

ماده 18 - «درباب لباس چنان فهمیده شد که این حکم برای هر کس و جبری بوده است، این حکم تنها برای شهر کابل بود، نه افغانستان. چون این مسئله موجب زحمت و آزردهی مردم دیده شد، منظور نمودم که قید لباس برای عموم رعایا نباشد و به هر طرز و قسمی که پوشاک جایز شرعی بپوشند و استعمال کنند، جایز است.»

متعاقب این اعلامیه که حیثیت فرمان را داشت، اعلامیه علمای دینی و بزرگان اقوام به تاسی از اطاعت از پادشاه و رفع اختلاف بین ملت و دولت نیز به نشر رسید که البته هر دو در نهایت بی نتیجه ماند. این عقبگرد شاه بجای آنکه بعنوان یک وسیله تفاهم و مصالحه تعبیر شود، برعکس یک تلاش مجدانه جهت نجات تاج و تخت تلقی گردید و مخالفان را در مخالفت شان جسورتر ساخت. دراینموقع غلام صدیق خان چرخي که قبلاً جهت مذاکره با مردم شینوار به آنجا رفته بود، بکابل برگشت و شرایط شینواریها را برای آتش بس با خود آورد که

چنین بود: (1) طلاق ملکه ثریا، (2) تبعید فامیل طرزی، (3) لغو هیئت های نمایندگی خارجی به استثنای انگلستان، (4) لغو تمام قوانین جدید، (5) تخفیف مالیات و (6) شمولیت علما در امور دولت. (نوید، سنزل: "واکنش های مذهبی...، صفحه 215)

به این اساس همه ورقها به نفع کسانی بازی شد که میخواستند به هر وسیله ممکن شاه امان الله را از قدرت خلع کنند. موقف شاه روز بروز ضعیف تر میشد، تعدادی از اراکین دولت و افسران اردو که تا آن وقت به شاه وفادار بودند، نیز یکه یکه با مخالفان نزدیک شدند. بتاريخ 13 جنوری یک تعداد علمای دینی در قلعه حسین کوت اجتماع کردند اخنذزاده تگاب حبیب الله کلکانی را به حیث قوماندان اعلی و امیر المؤمنین اعلام کرد و از قوای کوهستانی که بیش از 16 هزار نفر بودند، خواست تا بطرف کابل یورش برند. در این موقع که اوضاع روبه وخامت میرفت، شاه به نفع برادر خود از سلطنت استعفی داد و دلیل آنرا چنین نوشت: «خیر مملکت مقتضی همین است که باید دست خود را از کار بکشم، زیرا تمام خونریزی و انقلاباتی که در مملکت است، به سبب برخلافی بامن میباشد» (انیس، محی الدین: "بحران و نجات"، چاپ دوم، 1378، صفحه 84)

شاه پس از استعفی مجبور به ترک پایتخت گردید و بتاريخ 24 جدی 1307 (12 جنوری 1929) توسط موتر به قندهار رفت (البته فامیلش سه هفته قبل به آنجا رفته بودند) و برادرش سردار عنایت الله خان معین السطنه به پادشاهی رسید که سلطنت او چند روزی بیش دوام نکرد و موصوف نیز با فامیل خود توسط طیاره انگلیسی کشور را به عزم هند ترک گفت.

شاه امان در قندهار به تدارک قوا پرداخت و تا غزنی پیش آمد، اما وقتی دید که تلاش مزید او برای اعاده مجدد سلطنت نتیجه

جز خونریزی و کشتار برادر توسط برادر بار نمی آورد، از ادامه جنگ منصرف شد و تصمیم گرفت کشور را ترک کند. او مردم قندهار را جمع کرد و آخرین پیام خود را به ملت افغانستان چنین ابلاغ نمود: «اکنون ثابت شد که دشمنان اجنبی میخواهند در بین قبایل ما فساد و جنگ اندازند، تا ما بدست خود یکدیگر خود را بکشیم و مسبب اصلی این عمل ناجائز من خواهم بود که برای بازستانی تخت و تاج من، کشت و خون روی دهد. پس ای مردم عزیز من! به یقین بدانید که من این مناظر دلشکن جنگ داخلی و قبیلوی را تحمل کرده نمیتوانم و نمیخواهم شما برای بازگشت تخت و تاج من به چنین کار دست یازید. پس باید از بین شما بروم تا من موجب چنین کشتار و خونریزی نباشم. شما ملت عزیز زنده و افغانستان باقی خواهد ماند، ولی روسیاهی ابدی مسؤلیت این هنگامه ناشایست به نام من ثبت میشود، درحالیکه من از روز اول شاهی خود تعهد سپرده بودم که برای حفظ استقلال و تمامیت مملکت و سعادت و وحدت شما مردم افغانستان کار کنم. چون اکنون می بینم که شما به جنگ داخلی و قبیلوی گرفتار می شوید، اینک من میخواهم میدان را به مردم خود افغانستان اعم از موافقان و مخالفان خود بگذارم. شما باید با همدیگر جور بیایید، من مسؤلیت جنگ خانگی شما را، برای بازستانی تخت شاهی به ذمت خود گرفته نمیتوانیم، یکی آن در دروازه من در پاره چنار رسیده (مقصود نادرخان است) و دیگر برادر روحانی من در همین جا نشسته و جنگ خانگی را در میدهد (منظور حضرت شوربازار "نورالمشایخ" است)، ولی من مرد اینکار نیستم و توصیه من به شما اینست که با همدیگر کنار بیایید، اتفاق کنید، استقلال خود را نگهدارید و وطن خود را به دشمنان خارجی مسپارید. من فردی از شما هستم، اگر شما سعادتمند باشید، عین سعادت و مسرت من است، اگر چنین به خاک و خون بغلتید،

موجب بدبختی و ملال دائمی من خواهد بود». شاه در ختم بیانات خود این شعر را خواند:

جنگ تو صلح، صلح تو جنگ است
من به قربانت، این چه نیرنگ است
میروم تا تو نشنوی نامم
اگر از نام من، ترا ننگ است

شاه وطن دوست و مردم پرور که آرزویش آزادی و ترقی کشور بود، چاربيت واقف لاهوری را با سوز دل و چشم پراشک خواند و گفت: «فی امان الله» (اقتباس از کتاب "آتش در افغانستان"، به قول پوهاند عبدالحی حبیبی، صفحه 238 - 239)

در اینجا باید خاطر نشان کرد که توطئه علیه شاه امان الله غازی - این بزرگمرد تاریخ معاصر افغانستان از بیرون طوری تنظیم شده بود که با قیام در سمت مشرقی، دولت مجبور شود قوای نظامی را به آنجا متمرکز سازد و بنیه دفاعی در کابل ضعیف شود، آن وقت قوای کوهدانی به سرکردگی حبیب الله کلکانی که از مدتی در برابر دولت در فعالیت بود، به سهولت بتواند بر کابل مسلط گردد که همین طور هم شد. ناگفته نباید گذاشت که نقش حضرات مجددی مقیم کوهدامن، مخصوص حضرت بزرگ جان مجددی مشهور به "ملا بزرگ" و اخندزاده تگاب در تقویه و تشویق حبیب الله کلکانی بسیار مؤثر بود. (برای شرح مزید دیده شود: نوید، سنزل: "واکنش های مذهبی..."، صفحه 208 - 214)

باین ترتیب حبیب الله کلکانی بتاريخ 28 جدی 1307 (17 جنوری 1928) پادشاهی خود را در کابل اعلام داشت. (چگونگی و شرح حال سقوط رژیم در کتب متعدد بحث شده و بیان آن در اینجا از موضوع بحث ما دور است، اما به حیث حسن ختام در بخش اخیر این سلسله نظری مختصر به ارزیابی

عمومی این دوره طلایی کشور و نیز علل عمده سقوط آن
انداخته میشود)

زمینه سازی ها برای سقوط دوره امانی:

بدون شک این دوره ده ساله با آنکه عمرش کوتاه بود، ولی تأثیرات طولانی از خود بجا گذاشت، چنانکه کشور اکنون بعد از گذشت تقریباً یک قرن هنوز هم نتوانسته است از چند خم و پیچ این بزرگ راه بگذرد. در این راستا یکی از مسائلی که همیشه پیرامون آن بحث های جالب و داغ و نظریات متفاوت بخصوص در سالهای اخیر ابراز گردیده همانا علل و انگیزه های سقوط این دوره است. اینجانب قبلاً مقاله در باره نوشتن تحت عنوان "نگاهی به علل و انگیزه های سقوط دوره امانی" که در پورتال وزین "افغان جرمن آنلاین" بتاريخ اول سپتمبر 2012 اقبال نشر یافت. اینک در ارتباط با سؤال فوق لازم میدانم به نکات عمده موضوع مختصراً اشاره نمایم:

بطور کل ریشه مشکل را میتوان در برخورد عنعنه و تجدد جستجو کرد، طوریکه دریک جامعه عنعنوی و محافظه کار که ذهنیت عامه تحت الشعاع ارزش های قبیلوی قرار دارد و برای مشروعیت و پایداری این ارزشها، رنگ و خصلت دینی و مذهبی داده میشود و اعتبار آن تا سرحد تقدس بالا میرود، هر نوع نوآوری و اصلاحات تجددگرایانه به مثابه نفی این ارزشها و درنهایت توهین به ذهنیت عامه و عنعنات مربوطه تلقی میگردد. درقبال این وضع وقوع برخوردها و جدال عمیق عنعنه گرایان و تجددخواهان که بعضاً تا سرحد جنگ و خونریزی بین آنها پیش میرود، یک پدیده واضح و غیرقابل انکار محسوب میشود، مگر آنکه جناح تجدد گرا چنان قوی و مجهز با وسائل و امکانات جهت تطبیق نوآوریها باشد که توان قیام و مقاومت را از محافظه کاران سلب نماید.

در دهه دوم قرن بیستم هنگامیکه سه کشور مسلمان هر یک ترکیه، ایران و افغانستان تقریباً همزمان راه تحول و تجدد را پیش گرفتند، دو کشور اول الذکر با استفاده از قدرت نظامی و سرکوب گر دولت، اصلاحات را به منصفه اجراء گذاشتند و عنعنه گراها نتوانستند بر ضد آن قیام کنند. در افغانستان شاه امان الله بدون توجه اساسی به استحکام قوت نظامی، خواست فقط به استدلال و منطق از طریق صحبت و ارشاد پروگرام های اصلاحی خود را عملی سازد که متأسفانه به تحریک و زمینه سازی بیگانگان با مخالفت عنعنه گراها و محافظه کاران مذهبی مواجه شد.

شاه امان الله به این نظر بود که : «امروز وقت قلم است، نه شمشیر!» و اما این روش او در جامعه عنعنوی آنوقت افغانستان که چشم مردم هنوز در روشنی تمدن عصری باز نشده و حتی ضدیت شان با استعمار انگلیس در ضدیت با تجددگرائی غرب بازتاب یافته بود، هر نوع نوآوری بزعم غربی معادل به کفر پنداشته می شد، لذا بر علیه آن موقف خصمانه اتخاذ میگردید. به گفته اولسن: «هرگاه لباس غربی برای شاه و حامیان تجدد طلب او معرف اشاعه تجدد بود، برای عامه مردم هرگاه صریحاً در تشابه با کفر نبود، حداقل اهانت به عنعنات آنها تلقی می شد» (اولسن، آستا: اسلام و سیاست در افغانستان، مترجم خلیل الله زمر، دنمارک، 2001، صفحه 130) ؛ خاصتاً وقتیکه نو آوریها و اصلاحات منافع گروپی و شخصی سران قبایل و رهبران مذهبی و علمای دینی را بطور مستقیم یا غیر مستقیم تهدید میکرد، آنوقت همه آنها در برابر تجدد دست بهم داده مجدانه در امحای آن وارد میدان عمل می شدند. در افغانستان دوره کوتاه ده ساله سلطنت شاه امان الله مواجه با همین حالت گردید.

در اینجا باید به یک نکته مهم اشاره کرد که: اگر همیشه دروغ گفته شود و تبلیغ نادرست صورت گیرد، نتیجه اش این نیست که به دروغ ها باور کرد، بلکه این است که از بس دروغ دیگر هیچکس هیچ چیز را باور نمی کند. در این حال ملتی که دیگر نتواند چیزی را باور کند، نمیتواند تصمیم گیرد. چنین ملتی نه تنها از توانائی تفکر و قضاوت بی بهره می ماند، بلکه با چنین ملت هرکاری را دشمنان بخواهند انجام دهند، می توانند به آن مبادرت ورزند، زیرا دروغ های فاحش بوسیله همچو تبلیغات وسیع بخصوص که به آن وجه دینی داده شوند، از طرف مردم عامه و خوشباور به مثابه واقعیت پنداشته میشوند. متأسفانه کم سواد مردم از یکطرف و نفوذ علمای دینی محافظه کار جهت ذهنیت سازی منفی علیه رژیم امانی از طرف دیگر، عمده ترین وسیله قیام بود که کلید اصلی آن در دست دشمنان بیرونی رژیم قرار داشت.

دلایل سقوط این دوره پر بار را هر محقق از یک زاویه خاص بررسی کرده است، بعضی آنرا در جریانات داخلی خلاصه کرده و علل سقوط را در ضعف نظامی دولت، در خیانت اراکین دولت، در تهدید منافع سران قبایل و رهبران و علمای دینی و در طبیعت عجول و تجددگرای شاه آنهم بعد از برگشت از سفر اروپا جستجو نموده اند و اما برخی دیگر جریانات داخلی فوق الذکر را ناشی از عوامل بیرونی و رقابت دو همسایه بزرگ دانسته اند، بخصوص انگلیس ها که روی منافع سیاسی و منطقی خویش عمداً و بر طبق یک پلان منظم قدم بقدم جهت سرنگونی رژیم امانی تلاش کردند، در حالیکه دلایل سقوط رژیم امانی یک پدیده مغلق و متأثر از عوامل مختلف خارجی و داخلی بود که ذیلاً با اختصار به هریک آن اشاره میشود:

الف - عوامل خارجی سقوط:

1 - نقش انگلیس ها:

دلیل عمده اقدامات آشکار و نهان انگلیس ها علیه شاه امان الله از همان روزهای اول سلطنت او ریشه میگیرد که با اعلام استقلال افغانستان و بعد با شکست آنها در جنگ سوم افغان و انگلیس ضربه محکم بر حیثیت سیاسی شان در منطقه و حتی جهان وارد شد. افغانستان با اینکار به حیث اولین کشور استعمار شکن در شرق به دنیا معرفی گردید که شاه قهرمان این معرکه بود. انگلیس ها از همان روزهای اول در صدد انتقام بودند تا رژیم امانی را هرچه زودتر سرنگون کنند و قدرت سرکوب گر خود را به کشورهای تحت استعمار خود نشان دهند. از قیام خوست و اعزام عبدالکریم تا قیام شینوار و اغتشاش حبیب الله کلکانی همه جزء توطئه های پیهم بودند که ریشه های عمیق آنرا به وضاحت میتوان در ماورای سرحد جستجو کرد که همه این ریشه ها فقط از یک منبع یعنی انگلیس ها آب میخورند. ما دیدیم که انگلیس ها چگونه سران قبایلی، روحانیون مذهبی و علمای دینی را به اشکال مختلف علیه اصلاحات دولت بسیج کردند و چگونه تبلیغات زهر آگین را در برابر اصلاحات دولت براه انداختند و مردم ساده دل را مغز شویی نمودند و به قیام واداشتند.

انگلیس ها با ملاحظه دو دلیل مهم سیاسی دوام رژیم امانی را تحمل نداشتند: یکی گسترش فعالیت های آزادی خواهانه در هند و خطر قیام قبایل سرحدی بر علیه آنها و دیگر حمایت سیاسی شوروی از رژیم امانی و خطر فعالیت های تخریبی آنها بر ضد منافع سیاسی انگلیس در هند. همچنان عامل دیگر پایان دادن به سیاست استفاده از رقابت دو قدرت بزرگ (انگلیس و شوروی) بود که شاه امان الله برای منافع افغانستان از آن استفاده میکرد

و این روش انگلیس ها را ناراحت ساخته بود. (پولادا، لیون: "اصلاحات و اغتشاش در افغانستان - 1919 - 1929" چاپ یونیورسیتی کرونل، 1937، صفحه 231 تا 235)

بحث مزید در موضوع نقش انگلیس ها را در سقوط دوره امانی که یک مبحث وسیع است، حواله میدهم به تحقیقات مفصل و مستند جناب داکتر عبدالرحمن زمانی که اولین و مهمترین بررسی در این راستا میباشد. (زمانی، داکتر عبدالرحمن: "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس"، چاپ اول، جلال آباد، 1391، در 640 صفحه) [به علاقمندان موضوع جداً توصیه میدارم تا مطالعه دقیق این کتاب مهم و مستند تاریخی را فراموش نفرمایند]

2- نزدیکی با روسیه (شوروی):

شاه امان الله بعد از موفقیت نظامی در جبهه پکتیا، درحالیکه جنگ با انگلیس ها هنوز دوام داشت، فوراً پیشنهاد متارکه از جانب انگلیسها را قبول کرد و باب مذاکره را با آنها باز نمود. هدف شاه آن بود تا با استفاده از دست آورد نظامی، موضوع استقلال را از طریق سیاسی حل کند. (برای شرح مزید در این موضوع دیده شود: کاظم، سیدعبدالله: «تجلیل از سالگرد استقلال کشور یک وجبیه ملی»، منتشره پورتال افغان - جرمن آنلاین، مورخ 18 آگست 2010)

دراین موقع دولت بلشویکی روسیه اولین کشوری بود که استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت و از آن به بعد روابط افغانستان و روسیه بخصوص بعد از امضای معاهده دوستی تقویه گردید. سیاست خارجی شاه امان الله که بر مبنای حفظ توازن بین دو قدرت رقیب (شیر و خرس) استوار بود، ایجاب میکرد تا روابط حسنه با روسیه و برتانیه تشدید گردد و شاه از صدمه رساندن به منافع آنها اجتناب کند. چنانچه طفره رفتن از

حمایت قبایل سرحدی از یکطرف و انصراف از پشتیبانی جدی از جنبش های آزادی خواهان آسیای مرکزی از طرف دیگر و همچنان دوری جستن از موضوع خلافت، همه روی همین مصلحت های سیاسی پیش گرفته شد.

نزدیکی با روسیه بلشویک وسیله ای بود که مخالفین برشاه امان الله اتهام وارد کردند که گویا او کمونیست و کافر شده و از دائره اسلام بیرون گردیده است. این افواه با ملاحظه بعضی از اصلاحات عجولانه شاه پس از سفر اروپا تبر محافظه کاران و علمای دینی را البته با تحریک انگلیس ها چنان دست قوی داد که کمتر کسی به سخنان شاه در مورد پابندی او به شریعت باور میکرد. مخصوصاً سفر شاه به روسیه و پذیرائی شاندار از طرف زعمای آن کشور، براین اتهام قوت می بخشید. درحالیکه مقامات روسیه اعتراف کردند که شاه امان الله در نتیجه مسافرت به اروپا به کلی تغییرنظر داده و توجه او از روسیه به سمت کشورهای غربی معطوف شده بود. (مک چسنی، رابرت: "کابل در محاصره - یادداشت های فیض محمد کاتب در باره قیام 1929"، پرنستن، 1998، صفحه 30)

ب - عوامل داخلی سقوط:

1 - نفوذ مجدد رهبران و علمای مذهبی :

امیر عبدالرحمن خان کوشید به وسیله جذب یک عده علمای دینی و قرار دادن موقف پادشاه به حیث «سایه خدا در روی زمین»، پیوند سران قبایل را با رهبران مذهبی و علمای دینی سست سازد و با فشار نظامی و استبداد شدید هرگونه قیام را علیه دولت سرکوب کند، تا بدانوسیله قدرت مرکزی دولت و اصلاحات مطلوبه را در سرتاسر کشور تعمیم بخشد. شاه امان الله در شرایطی قرار داشت که رهبران مذهبی و علمای دینی با روش نرم پدرش دوباره نفوذ از دست رفته را بازیافته بودند،

بخصوص که رهبران و علما در جنبش ضد استعمار انگلیس به قیادت سردار نصرالله خان نائب السلطنه در بین قبایل سرحدی شدیداً به فعالیت آغاز کردند و مردم را به قیام در آنجا تشویق نمودند. شاه امان الله نیز به منظور حصول استقلال ناگزیر بود از نقش رهبران و علمای دین در موضوع دعوت به جهاد استفاده نماید.

علاوتم گسترش مفکوره پان اسلامیزم در کشورهای اسلامی و سقوط خلافت عثمانی موضوعات دیگر بودند که بر نفوذ و اقتدار مجدد رهبران محافظه کار دینی در افغانستان افزودند. بعد از حصول استقلال و رویدست گرفتن اصلاحات، شاه احساس کرد که رهبران دینی آرزومند قدرت سیاسی به حیث "شریک السلطنه" در دولت میباشند و میخواهند که دولت را به سمت مطلوبه خود رهبری کنند. اینجاست که فاصله بین شاه و رهبران مذهبی ایجاد شد و با هر قدم که بسوی اصلاحات گذاشته میشد، این فاصله بزرگتر میگردد، تا حدی که مخالفت ها، جای خود را به تحریکها، توطئه ها و بالاخره برخوردها داد. (مثالهای زیاد در این مورد از جریان لویه جرگه 1303 و شورش خوست و بعداً مخالفت علنی علمای محافظه کار در راس آن حضرت نورالمشایخ و دیگران وجود دارد)

2 - تأسیس یک جبهه مشترک مخالف رژیم:

مدل مشروعیت پادشاه در عصر امانی به مقایسه دوره های پدر و پدرکلانش که بر مبنای اصل «سلطان سایه خدا» قرار داشت، متفاوت بود. شاه امان الله برای بار اول با انفاذ اولین قانون اساسی کشور، منبع مشروعیت قدرت پادشاه را از «ملت» مطرح کرد، طوریکه شاه با رعایت اصول اسلام به اساس رأی مردم در کشور عمل نماید. بناءً تدویر لویه جرگه در فواصل هر چند سال به حیث یک مرجع عالی ممثل اراده مردم در امور

تقتینی از همین جا الهام میگرفت. مسلم است که وضع قوانین فرعی که در آن وقت «نظامنامه» یاد میشد، با تأیید نمایندگان ملت در چار چوب قانون اساسی یک اصل عمده در مدل جدید مشروعیت قدرت بر مبنای نظر ملت محسوب میشد. این اولین بار است که در افغانستان زمینه تشکیل یک نظام سیاسی جدید که امروز بنام نظام «ملت - دولت» یاد میشود، فراهم گردید که تا آنوقت در هیچیک کشور همجوار و حتی فراتر از آن چنین تغییر کلی مطرح نشده بود.

در اثر این تحول بنیادی بسیاری از صلاحیت های که قبلاً روی تعامل و عنعنہ در حیطه صلاحیت سران قبایل و رهبران دینی قرار داشتند، برطبق قانون محدود گردیدند و صلاحیت ها به اورگان های مربوط دولت سپرده شدند. حتی در جرایم تعزیری که از نظر شرعی تعیین جزا از صلاحیت کامل قاضی بود، نیز با تدوین "نظامنامه جزا" تابع قانون گردید. علاوه با انفاذ قوانین، نقش عنعنوی جرگه های قومی که از سالها بدانسو درحل و فصل قضایای محلی برطبق عرف هر محل مرجع معتبر محسوب می شد، نیز دچار محدودیت و حتی فاقد اعتبار رسمی گردید که در نتیجه موجب تضعیف قدرت سران قومی در محل شد. گذشته از آن تعمیم مکلفیت خدمت زیر بیرق به حیث وجبیه ملی برای همه جوانان، باز هم به قدرت سران قبایل که خود را وسیله تهیه عسکر برای ضرورت عندالموقع دولت میدانستند، صدمه رسانید و به همین ترتیب منع رابطه «پیری و مریدی» در ساحه نظامی موجب تقلیل نفوذ رهبران مذهبی در بین قوای نظامی شد. این عوامل در مجموع از یکطرف فاصله دولت را با سران قبایل، رهبران محافظه کار مذهبی و علمای دینی زیاد ساخت و از طرف دیگر اتحاد و همبستگی آنها را برضد دولت تقویه کرد که در نتیجه یک جبهه مشترک و

قوی مخالفان دولت و بخصوص بر علیه شخص شاه که عامل اصلی این تحول بود، فعال گردید.

3 - برخورد با عرف و عنعنه :

رفع حجاب، تعلیم و تربیه زنان با شعار اینکه زنان نیمی از جامعه اند و باید نقش مساوی در حیات اجتماعی با مردان داشته باشند و همچنان الغای تعدد زوجات برای مأمورین دولت و غیره که از سالها بدانسو جزء عنعنه مردم بود و بخصوص در عرف «پشتونوالی» در بین اقوام پشتون کشور حتی بالاتر از اصول شرعی پنداشته میشد، موجبات دیگر نارضایتی های مزید در جامعه عنعنوی و قبایلی کشور گردید و در انتشار تبلیغات علیه دولت و شاه نقش بسیار مؤثر بازی کرد. با آنکه مردم عادی از منع بیگاری و آزادی کنیز و غلام استقبال شایان کردند، اما این استقبال در زیر تبلیغ سوء مخالفان و زمینه سازی ایجنت های انگلیس به زودی به فراموشی سپرده شد و مردم عوام خاصاً اقوام پشتون در ساحات جنوبی و مشرقی کشور که همجوار و نزدیک به مرکز تبلیغ یعنی قبایل ماورای دیورند بودند، زیر تأثیر تبلیغات گسترده رهبران مذهبی فعال در آن ساحات قرا رگرفتند. (آغاز شورش شینوار، خوست و بعداً غلجائی ها در غزنی)

4 - اختلاف و رقابتهای بین اراکین ارشد دولت:

یکی از نتایج مدل «ملت - دولت» همانا بکار گماشتن یک عده شخصیت های «غیرخاندان سلطنتی» در راس امور بود. در نظام های قبلی مقامات حساس بیشتر بدست برادران، پسران و اقارب بسیار نزدیک شاه قرار داشت. شاه امان الله این شیوه را به حداقل تقلیل داد و اغلب وزراء و مأمورین عالیرتبه دولت را از بین مردم آگاه و غیرخاندان شاهی برگزید، طورمثال محمد نادرخان و برادران، محمد ولی خان در اوزی، برادران چرخ،

شجاع الدوله خان، میرهاشم خان، عبدالهادی خان داوی و دیگران. در این موقع که تازه افکار سیاسی جدید و مشروطه خواهی به کشور راه یافته بود، اکثر شخصیت های منور به گروپهای سیاسی خاص منسوب و یا علاقمند بودند و مدل «ملت - دولت» این ذهنیت را نزد هریک آنها خلق کرده بود که میتوانند روزی خودشان در مقام زعامت کشور قرار گیرند. از اینجاست که برای کسب منزلت و اعتبار نزد مردم، بین شخصیت های خواهان قدرت میدان رقابت کشوده شد و اراکین دولت بجای آنکه متحدانه در استحکام پایه های نظام جدید بکوشند، برعکس در فکر خود شدند و در این عرصه با دلایل مختلف در صدد رقابت و همچشمی و حتی تخریب یکدیگر برآمدند؛ طورمثال از سال 1924 به بعد اختلاف بین محمود طرزی، نادرخان و محمد ولی خان روبه شدت گذاشت و شاه امان الله برمحمد نادرخان سوظن پیدا کرد و او را به دلایلی از کشوردور کرد. محمودطرزی نیز از نقش فعال خود کاست. درعین زمان لیبرالها (مشروطه خواهان و جمهوری خواهان) نیز از شاه توقعاتی داشتند که درآنوقت چندان عملی نبود.

خلاصه این اختلاف ها و رقابت ها صدمه کلی بر استحکام دولت و استقرار رژیم وارد کرد و شاه دربین این رقابتهای تنها ماند که گاهی بیک سو و گاهی بسوی دیگر تکیه میکرد و این روش، شاه را درتصمیم و اراده اش سست می ساخت. دراین میان تعدادی کمی از بزرگان دولت بودند که با شاه تا آخرین لحظه وفادار ماندند و حتی جان خود را درحمایت از او فدا کردند.

5 - فساد اراکین دولت :

مسلم است که با گسترش روزافزون مخالفت ها و احتمال سقوط رژیم، بین مدعیان قدرت در دستگاه دولت تلاش بعمل آمد تا در راه رسیدن بقدرت برای خود زمینه سازی کنند و همچنان

کسانیکه حفظ مقام را آرزومند بودند و یا رسیدن به مقام بالاتر را در نظر داشتند، همه کوشیدند روابط و پیوندهای جدید را با گروههای مخالف و قدرتمندان احتمالی آینده برقرار سازند. این وضع در اواخر سلطنت شاه امان الله در بین مدعیان قدرت و هم علاقمندان مقام اعم از ملکی و نظامی سرعت گرفت و یک عده شخصیت های مهم دولتی برای رسیدن بقدرت برای خود دست بکار شدند و در صدد همکاری با مخالفان برآمدند. نام بعضی از این اراکین بزرگ درج اوراق استخباراتی انگلیسها است که با حضرت شوربازار فضل عمر مجددی نورالمشایخ در دیره اسمعیل خان در تماس بوده و در توطئه علیه شاه امان الله همکاری میکردند. به هر اندازه که احتمال سقوط رژیم محسوس تر گردید، به همان اندازه این دایره وسیعتر شد. (راجع به فعالیت های حضرت نورالمشایخ مشهور به «شیر آقاجان» در دیره اسمعیل خان و اشخاصیکه از جمله اراکین دولت بودند و با موصوف ارتباط داشتند، دیده شود به گزارشات یک ایجنت مخفی استخبارات انگلیس در بلوچستان که بتاریخ 27 جنوری 1928 به مرجع مربوطه خود اطلاع داده است؛ نوید، سنزل: واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان 1919 - 1929، ترجمه: محمد نعیم مجددی، 1388 شمسی، هرات، ضمیمه پنجم، صفحه 285 - 292)

6 - «مفاهمه بجای شمشیر» :

شاه امان الله در برابر مخالفان بجای استفاده از شمشیر به استفاده از زبان و قلم تأکید میکرد و در حل مشکلات به اصل مفاهمه، مصالحه و آشتی بیشتر معتقد بود که مشاوران ارشد و حتی سفیر انگلیس همیشه او را در اینکار تشویق و ستایش میکردند. به گفته غبار: «این نصایح داخلی و خارجی بود که شاه را حتی المقدور از استعمال قوه بازداشت و برای جان گرفتن شورشیان در هر کنج و کنار کشور راه را باز گذاشت که بالاخره منجر

به سقوط دولت گردید». غبار می افزاید: «چنانیکه رؤسای تنظیمه ننگرها و کاپیسا (شیر احمد خان و والی علی احمد خان و احمد علی خان) همه از این پالیسی منفی پیروی کردند، وگرنه دولت میتوانست با قوت اغتشاش کوچک را اول در شینوار و بعد در کوهدامن خاموش نماید، درحالیکه دولت تا آخر به وضع دفاعی باقی ماند و حتی به استعمال قوه هوایی خود نیز متوسل نشد؛ آنوقت دولت دارای یازده طیاره بود». (غبار، میر غلام محمد: افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، چاپ چهارم، ایران، 1378، صفحه 819)

7 - ماهیت اصلاحات و عجله شاه :

اینکه شاه امان الله یک ز عیم ملیگرا و ترقیخواه در تاریخ کشور بود، جای شک نیست. اصلاحات عمیقی را که او در مدت کوتاه رویدست گرفت، تا امروز ادامه دارد و هنوز بسا آرزوهای او برآورده نشده است. اصلاحات دوره امانی را میتوان بدو بخش کلی تقسیم کرد: یکی اصلاحات عمیق در ساحات مختلف و دیگر اصلاحات سطحی به منظور نمایش تجدد و ترقی در کشور. (در باره اصلاحات اساسی و مهم دوره امانی که به شکل چارت ارائه شده است، دیده شود: کاظم، سید عبدالله: زنان زیر فشار عنعنه و تجدد - یک بررسی تحلیلی تاریخی، کابل، 2005، صفحه 129 - 133)

اصلاحات عمیق که بیشتر شامل تغییر فکری و سطح دانش مردم با توجه به انکشاف تعلیم و تربیه و بیرون شدن از عنعنه های بی لزوم بود، ماهیت دراز مدت داشت که متأسفانه شاه میخواست آنرا در فرصت بسیار کوتاه از طریق وضع نظامنامه، هدایات شفاهی و سخنرانی ها در عمل پیاده کند. اقدامات عجولانه در این زمینه بدون رعایت شرایط عینی و ذهنی مردم، موجب اصطکاک و برخورد ها در برابر رژیم و شخص شاه

گردید. اقدامات سطحی و نمایشی از قبیل تغییر در لباس برای زنان و مردان، تعدیل رخصتی از روز جمعه به پنجشنبه، موضوع تعدد زوجات، تعیین مهر شرعی برای زنان، نکاح دختر صغیره و غیره از جمله مسائلی بودند که در ارتقای کشور کمتر و حتی هیچ اثر فوری نداشتند و اما ضرر آن به حیث وسیله تبلیغ علیه دولت بسیار جدی و مؤثر بود. شاه باید میدانست که با تقلید و تغییر در ظاهر، نمیتوان واقعیتهای باطن جامعه را پنهان کرد. شاه به این مقوله که باید: «اول کله های مردم را تبدیل کرد، بعد کلاه های شانرا» عمیقاً توجه نکرد و هردو را در یک وقت چنان ممزوج نمود که حاصل اقدامات مثبت و بس مهم، تحت الشعاع ابتکارت منفی خنثی شد و روحیه مردم را با تبلیغات سوء مخالفان به سمت نارضایتی از اصلاحات و تحولات تقویه کرد. همین تحولات سطحی و نمایشی بود که بطور عموم مردم را به نارضایتی از اجراءات دولت متقاعد و در عین زمان ممد قیام ساخت.



ملاقات شاه امان الله غازی - نشسته به دور میز بدون کلاه با عده ای از نمایندگان مردم در لویه جرگه 1307 منعقدہ یغمان

در مورد اینکه چرا شاه امان الله به تحولات سطحی اقدام کرد، میتوان با اختصار گفت که تحول در ترکیه از یکطرف و

چشم‌پیدهای او از سفر هشت ماهه (1928) در دوازده کشور از طرف دیگر، چنان او را فریفته تمدن اروپائی ساخت که بدون توجه به توان اقتصادی و نظامی کشور و رعایت شرایط ذهنی و عینی مردم به مجرد برگشت به وطن بسرعت دست بکار شد، درحالیکه وضع کشور در غیاب او رو به انحطاط رفته و آتش قیام و اغتشاش در حال اشتعال بود.

اغتشاش - یک طرح پلان شده!

در اثنای اغتشاش "سقوی" و بعد از آن، این ذهنیت روزبروز قوت گرفت که براه انداختن قیامهای پی در پی بر علیه رژیم امانی بیشتر ریشه های سیاسی داشت و اصلاحات فقط بهانه و وسیله تحریک مردم علیه دولت بود که در پشت پرده دست دراز انگلیس ها فعالانه نقش بازی میکرد. این ذهنیت نه تنها در حلقه های داخلی روی زبان ها بود، بلکه بازتاب آن در مطبوعات خارجی از جمله نشرات آزاد هند، جرمنی، فرانسه، ایتالیا، روسیه و ترکیه بسیار گسترده بود. مخصوصاً بعد از آنکه "دیلی نیوز لندن" در شماره مؤرخ 5 دسمبر 1928 حضور "کلونل لارنس" معروف را در ماورای سرحد افغانستان به نشر سپرد و پرده از روی فعالیت های او زیر نام "پیرکرم شاه" برداشت، باور براینکه انگلیس ها در قیام شینوار و همچنان تقویه گروپ کلکانی در شمال کابل دست دارند، بیشتر شد. (برای شرح مزید دیده شود: نوید، سنزل: "واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان.."، صفحه 178 تا 180)

درباره دلایلی که چرا انگلیس ها در تلاش سقوط هرچه زودتر رژیم امانی بودند، قبلاً بحث کردیم و اما اینکه آنها از میان چندین مدعی قدرت علی احمد خان والی، غلام نبی خان چرخ، محمولی خان و محمد نادر خان چه کسی را میخواستند بجای شاه امان الله به سلطنت برسانند، نیز وضاحت وجود

داشت، زیرا هیچیک به اندازه محمد نادرخان مناسبتر برای انگلیس ها نبود و اما مشکل کار در آن بود که محمد نادر خان و دو برادرش برای چند سال از وطن دور و از حلقه مستقیم قدرت درکشور بیرون بودند و در داخل نیز قدرت لازم نداشتند. بناءً انگلیس ها پلان تاکتیکی را برای این منظور طوری طرح کردند که نخست باید به ایجاد یک دوره انتقالی کوتاه مدت بپردازند تا رژیم امانی را سقوط دهند. انگلیس ها و ایجنت های شان در قدم اول کوشیدند تا توسط راه اندازی قیامها درشینوار و جلال آباد دولت مجبور شود قوای نظامی بیشتر به آنجا اعزام دارد و بدانسویه بنیه دفاعی را در کابل ضعیف سازند و در عین حال زمینه پیشرفت قوای کلکانی را بطرف کابل مساعد کنند. علاوهً کوشیدند در اثر جذب قبلی بعضی از اراکین پر قدرت دولت بسوی مخالفین، باید از یکطرف اطراف شاه را خالی کنند و از طرف دیگر مقاومت قوای دولت در برابرگروپ کلکانی خنثی گردد. واضح بود که در این حال شاه راه دیگر نخواهد داشت، جز آنکه یا تسلیم شود، یا فرار کند و یا در مقاومت کشته شود. لذا انگلیس ها در پشت پرده با تطبیق این سناریو مطمئن بودند که قدرت بدست حبیب الله کلکانی می افتد و آن وقت کنار زدن او از قدرت کار دشوار نخواهد بود.

همچنان در این تاکتیک، قبلاً سنجیده شده بود که اگر قوای کلکانی به شکست مواجه شود و سلطنت شاه امان الله از حادثه مصنون بماند، در آن صورت هیچ صدمه به شخص مورد نظر شان یعنی محمد نادر خان نمیرسد و حتی پس از آن او ادعا کرده میتواند که هدف از آمدنش قبول دعوت شاه و مقابله در برابر شورشیان بود که در این صورت احتمال داشت او قدرت از دست رفته را در دولت باز یابد. اینکه آیا محمد نادرخان قبلاً در زمینه با انگلیس ها در تماس بود، جواب آن بر روی اسناد و مأخذ متعدد

واضح است که در مقالات دیگر از این قلم به تفصیل بررسی و بیان شده است.

امیر حبیب الله کلکانی کی بود؟ سقوط سلطنت امانی

او پسر امین الله از قریه کلکان کوهدامن و از قوم تاجیک بود که هنگام جلوس بر تخت امارت چهل سال داشت. این دهقان زاده ای ماجراجو و با شهامت که از نعمت سواد تا آخر زندگی محروم مانده بود و هرگز تصور نمیکرد که روزی دست زمانه او را بر سریر سلطنت بنشانند، نخست در املاک محمد ولی خان دروازی در "قلعه مراد بیگ" کوهدامن خدمت میکرد، بعد در قطعۀ نمونه شامل عسکری شد، پس از دو سال خدمت، با تفنگ



خود فرار کرد و در پشاور در دکان سماوارچی مشغول کار شد. از آنجا به "پاره چنار" رفت و به اتهام سرقت زندانی گردید، در قیام خوست (1924) به کمک مخالفان دولت شتافت، از آنجا بسوی بخارا رفت تا در جنگ علیه روسها شرکت کند. از آن به بعد در وطن بزعم بعضی ها به دزدی و قطاع الطریقی و بزعم دیگر به عیاری

پرداخت به این مفهوم که او برفقراء و بینوایان مهربان و با سخاوت بود و در برابر صاحبان قدرت بیرحم و سخت گیر.

شهرت حبیب الله به جایی رسید که حکومت امانی با او کنار آمد، پول و اسلحه برایش داد تا با یاران هم پیمانانش علیه

شورشیان سمت مشرقی بجنگند، ولی او این پول و سلاح را علیه حکومت بکار بست و به تحریک گماشتگان بیگانه، حمله بر کابل را پیش گرفت و در اثر فشار قوای او، مقاومت قوای دولت از هم پاشید و شاه امان الله مجبور به استعفی و ترک کابل گردید و عازم قندهار شد. قوای سقوی بتاريخ 28 جدی 1307 ش (17 جنوری 1929) ارگ کابل را اشغال کردند و حبیب الله کلکانی خود را امیرافغانستان خواند و به سلطنت رسید.

هدف انگلیس ها از بقدرت رسانیده امیر حبیب الله کلکانی چه بود؟

سقوط رژیم امانی در کابل یکی از اهداف اولی انگلیس ها بود که برای نیل به این هدف آنها قوای سقوی راتشویق و تقویت نمودند، چنانچه وقتی حبیب الله در جنگ کابل زخمی شد، سفارت انگلیس فوری به مداوای او پرداخت. سفير انگلیس "همفریز" در همین راستا کوشید تا با آماده ساختن طیاره انگلیسی زمینه خروج عنایت الله خان معین السلطنه سابق و پادشاه جدید را به هند فراهم سازد و سلطنت حبیب الله کلکانی را رسمیت دهد. همچنان هنگامی که قوای طرفدار شاه امان الله (اکثر متشکل از اقوام هزاره) در غزنی رو به پیشرفت گذاشتند، انگلیس ها به وسیله حضرت شوربازار اقوام سلیمان خیل را علیه شان شورانید و طیاره های انگلیسی به طرفداری قوای سقوی داخل فعالیت شدند. در عین زمان کوشش انگلیس ها در آن بود تا هر چه زودتر به حکومت سقوی پایان دهند تا راه را برای سلطنت نادرخان باز نمایند. روی همین انگیزه بود که همفریز- سفير انگلیس کوشید تا 586 نفر اعضای کورد پلماتیک مقیم کابل را (البته به استثنای آلمان ها و ترک ها) در ظرف مدت دوماه در 28 پرواز طیاره انگلیسی به پشاور برساند و آنها را از آنجا به کشورهای شان برگرداند. چون حبیب الله پایتخت را در تصرف داشت و به این ترتیب حیثیت دولت

را بدست آورده بود، انگلیس ها در هراس بودند که مبدا با موجودیت سفارت ها و اعضای آن در کابل رژیم سقوی از طرف کشورهای دیگر به رسمیت شناخته شود. لذا همفریز به بهانه خطر جانی برای خارجی ها، آنها را جهت خروج فوری از کابل قناعت داد و بدینوسیله احتمال شناسائی رژیم را از بین برد (آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست"، صفحات 226 تا 230)

در عین زمان حکومت انگلیس با حکومت شوروی به تماس شد و تقاضای بیطرفی و عدم مداخله را در امور افغانستان نمود و چنان نشان داد که گویا انگلیس ها نیز بیطرفی را حفظ خواهند کرد. همین بود که شوروی ها نیز از حمایت و تقویه قوای غلام نبی خان چرخي که برای اعاده مجدد سلطنت امانی در شمال کشور به فعالیت آغاز کرده بودند، طفره رفتند و این تلاش با بیرون شدن شاه از کشور بی نتیجه ماند. (شرح مزید: آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان...، صفحات 230 تا 233)

با دلایل فوق دیده میشود که این تاکتیک انگلیس ها مثل شمشیر دو تیغه بود که از یکطرف قوای سقوی را در برابر شاه امان الله تقویه میکرد و اما از طرف دیگر سعی میشد تا عمر حکومت سقوی را هر چه کوتاه تر و زمینه آمدن محمدنادر خان را در کابل مساعدتر سازد. (شرح مزید در این باره به یکی از سلسله مقالات از این قلم تحت عنوان: "نقش انگلیسها در عروج و سقوط رژیم سقوی و پایه گذاری سلطنت محمد نادرشاه"، منتشره "افغان جرمن آنلاین" مورخ 8 جنوری 2016 در سه قسمت مراجعه شود).

(پایان کتاب)

ضمیمه

گفتار تاریخی شاه امان الله غازی در پایان لویه جرگه 1303 منعقدہ پغمان درباره شورشیان سمت جنوبی

اگرچه این گفتار با موضوع بحث ما یعنی انکشاف معارف ارتباط ضمنی دارد، ولی نظر به اهمیت تاریخی این گفتار که از یک طرف عمق معلومات و قدرت بیان و نحوه استدلال شاه موصوف را نشان میدهد و از طرف دیگر بر حقایق قیام و نتایج آن بهتر از هر کس دیگر روشنی دست اول می اندازد، میخوام متن مکمل این بیانیۀ تاریخی شاه امان الله غازی را که در آخرین روز لویه جرگه در مورد خواهش اعضای جرگه جهت عفو باغیان ایراد کرده است، عیناً از کتاب "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه 1303" با کمی اختصار اقتباس کرده و تقدیم علاقمندان موضوع نمایم و امیدوارم که آنرا سرتاپا بدقت مطالعه بفرمایند، از اینقرار:

رئیس شورای دولت در پایان لویه جرگه یک تعداد اعضای لویه جرگه از جمله ملاء صاحب چکنهو، استاد صاحب هده، میر صاحب گازرگاه، سید آقای خاکسار و باقی مشایخ و سادات را بحضور اعلیحضرت از باعث سوء تفهیم و بعضی از اغراض ذاتی و شیطانی خارجی یا داخلی در سمت جنوبی چنین عرض کرد: «اکنون که لویه جرگه به انجام رسیده و ما بعزم رفتن مقامات خود میباشیم، بعرض میرسانیم و نمیخواهیم که آن برادرهای گنهگار گول خورده ما اضافه برین گرفتار گمراهی و گناه باشند. اگر امر و اجازه اعلیحضرت غازی ما باشد، میرویم و بایشان پند و نصائح میکنیم چه رضاء اعلیحضرت بقتل و قمع آنها نرفته و در عرائض خویش که قلباً بحضور اعلیحضرت تاجدار ما کرده اند، تائب [پشیمان] شده اند. اما

خوف میکنند و تأمین میخواهند ما میرویم و آنها را حاضر میکنیم. هرگاه اوشان توبه ننمودند و بر ما اعتماد نکردند و یا دانستیم که آنها بکدام تحریک داخلی و خارجی بهمین کردار نادانی خود محکم ایستاده اند، ما علماء و مشایخ بهر گونه اقدامات حتی به قتل و قمع ایشان با اقوام و عشائر و تبعه خود حاضر و آماده هستیم.»

اعلیحضرت در جواب چنین فرمود:

«اگرچه آرزو نداشتم که درین خصوص با شما چیزی بگویم اما چون شما درین مبحث طولانی پیچیدید و گفتید که آنها عفو خواستند و تائب شدند، عرض میکنم که من آنها را تائب گفته نمیتوانم! چرا از یکطرف قرآن پاک را روانه میکنند و از طرف دیگر هتک عزت و حرمت کلام الهی را نموده بجنگ و مقابله میبرایند؟ اگر ما آنها را تائب بگوئیم گویا که خود را ظالم قرار داده ایم، استغفرالله من ذالک!

میخواهم یکقدری اولاً از کارستانی هائیکه آنها به حکومت شما کرده اند با احسانات و اشفاق و مراحمیکه بآنها نموده ام و از ابتداء الی الان اوشان را تسلی داده ام، بیان کنم: هفت یا هشت ماه پیشتر ازین چند احوال خفیه برایم رسید که در معاملات حکومت جنوبی باین سمت بعضی سخن ها گفته میشود. بنابراین برای حاکم آنجا نوشتم که کیفیت چیست؟ در جواب از طرف حاکم مرقوم شد که این اطلاع غلط بشما رسیده است، درینجا کاملاً خیرت است، مطمئن باشید. حالانکه اساس این مسئله در همان زمان طرح یافته بود. از اصل حقیقت این شورش احدی اطلاع ندارد که اساس آن چند بندی بود که همیشه از سبب رهایی آنها اقوام شان به نزد حاکم عرض میکردند و مقصد شان خلاصی آن مجرمین بود. چون میدانید که حکومت موجوده شما غیر عدل کاری نکرده و نمیتواند که از مجرمین چشم پوشی

کند. لهذا طرفداری هیچکس را درین مورد قبول نمیکند، زیرا که گفته اند:

ترحم بر پلنگ تیز دندان+++ ستم گاری بود بر گوسفندان

چون طرفداری و عریضه پردازی آنها سودمند نشد، بصورت حالیه مخالفت شانرا جلوه داده اند. از اساس این معامله هیچکس حتی مامورین شما هم خبر ندارند. چند روز بعد یک مکتوبی از سمت جنوبی بمن رسیده در آن نوشته بود که درین اطراف افواه شدید است که اساس قانون و نظامهای حکومت نعوذ بالله خلاف شریعت است. باز برای حکومت آنجا خبر دادم و تفصیلات این مسئله را خواستار شدم در اثر آن یکروز جمعه از آنجا به تیلیفون برایم زنگ زده شد و حاکم خبر داد که در جواب مکتوب نمبر فلانی شما که درینجا رسید، عرض میکنم که خیرت است. بعد از چند روز یک مکتوب دیگری به پوسته از طرف بعضی اشخاص برایم رسید در آن نوشته بود که ما در معاملات دولتی با حکومت چیزی گفتگو داریم. من از خواندن آن بسیار خوش شدم و بدل خود تشکر کنان گفتم الله الحمد که حال ملت من باین درجه احساس پیدا کرده که در امورات دولتی بحث میکنند و برای حکومت خود رأی [نظر] میدهند. بجواب شان نوشتم که من ازین اظهار شما تشکر میکنم، بسم الله بکابل بفرمائید بحث و مذاکره نمائید، ممکن است که رأی تان اگر چه مردم صحرا نشین اطراف میباشید، قابل قبول باشد.

در بیشه گمان مبر که خالیست+++ شاید که پلنگ خفته باشد!

من نمیگویم که تنها در شهر اشخاص روشن فکر است و در اطراف نیست، زیرا که الماس ها، جواهر ها در دشتها و کوه ها بزیر خروار های خاک میباشند. ممکن است که از افکار عالی شما یک منفعت برای دولت و ملت ما حاصل شود، (چنانچه این عاجز و حکومت تان چندی قبل برین در مناسبات خارجه

خود اکثریه از رأی یک آهنگر نیز صرف نظر نمیگرد) و برای آنها نوشتیم که خرچی و تسهیلات سفریه شما از طرف دولت تهیه میشود تا شما بکمال خاطرجمعی حاضر مرکز شده معلومات درست بدهید و توضیحاتی را برای خویش درلویه جرگه امساله بهمراه دیگر وکلای محترم افغانستان برای خود اکتساب کنید، لکن از خیانتی که آنها در دل داشتند ترسیدند، بدل گفتند که ما را شاید حکومت به بهانه میخواهد و میگشود. اگر غداری و خیانت در دل شان نمیبود، چون فرمان من بدست شان موجود بود، چرا میترسیدند. در سلطنت یک پادشاه و عهد حکومتش اگر بفزمنش اعتماد نباشد، دیگر بچه چیز اعتماد خواهد بود؟ بالفرض و التقدير اگر مطلب حکومت از آن زمان الی الآن حتی تا چندی بعد ازین نیز بکشتن آنها میبود و یا باشد، در آنجا و اینجا فرقی نداشت. خلص اینکه ترس و خوف بدوشان باندازه مستولی شد که به نزد طرفداران همان محبوسین رفته مسئله باین درجه بوخامت رسانیدند که اصلاح آن بحکومت مقامی آنجا صعب معلوم شد. لهذا برای تفهیم و اصلاح این معامله یک جمعیت اصلاحیه و یک قوه عسکریه فرستادیم. آن هئیت نیز نتوانستند که اصلاح فوری مینمودند. در عقب آن بعضی از علماء و آخذ زاده صاحب موسهی را با یک فرمان شفقت بنیان و نصیحت توأمان خویش فرستادم. از خواندن آن فرمان در بین رعایا یک جوش و خروش فوق العاده تولید شد. دفعه دوم شاید شما هم خوانده باشید که یک اعلان رقت آور دیگری را انتشار داده در آن تحریر داشتم که باطمینان بیابید و مطمئن باشید که برای شما هیچ تکلیف نیست و اگر خائن باشید، مسؤل من نیستم. بخیال اینکه ممکن است که این خائنان دوست ما خواهند بود چون نادانند و نمیتوانند که این شفقت و مرحمت و نوازش حکومت را نسبت بخود بفهمند.

دشمن دانا بلندت میکند +++ بر زمینت میزند نادان دوست

هر چند بآنها مدارات و مواسات و مفاهمه بعمل آمد و نظریات مراحم آمیزانه حکومت بدانها دانانده شد، فائده نه بخشید بلکه غلیان جهالت بنیان شان بدبختانه زیاده تر شد.

در صورتیکه من معززانه او شانرا بمرکز خواستم و نیامدند، خود تان فکر کنید و منصف شوید که قصور از کیست؟ آیا خود من دنبال هر کدام بروم یا شما راست که بنزد من بیائید. اگر شما نفری لویه جرگه اینجا نمی آمدید، من دنبال هر کدام تان در هر ده و هر شهر آمده میتوانستم؟ نی! معلوم است یکنفر نمیتواند که بجای رسیده بتواند.

در عقب آن بازی برای رفع سوء تفهیم و مزید داناندن آن جهال را از حقائق، حضرت صاحب شور بازار و وزیر صاحب عدلیه و عبدالحمید خان معین داخلیه و سردار محمد عثمان خان و چند نفر دیگری بدانجا فرستاده شدند تا آنها رفته با آن جهال بحث و مذاکره کرده آنها را براه هدایت و صلاحیت بیاورد. من ازین هئیت تشکر میکنم که آنها رفته این معامله را بجای اینکه انجام میدادند، دیگر اشکالاتی را در پیشگاه حکومت عائد نمودند که حکومت متبوعه تان ابداً برای قبولیت و تحمل و برداشتن آن اوضاع خجالت آور حاضر و آماده نبوده و نه هست و نخواهد شد. بعون الله تعالی بلکه از معاونت خداوندی و برکت روحانیت حضرت رسالت پناهی و قوه سر نیزه این افواج ظفر امواج افغانی مغز جهالت را از کله های پر از نخوت آنها اگر نصائح و اندرز های خود نا کامیاب ماندیم، خواهیم کشید. شرافت یک سلطنت عزت و وقار یک حکومت گاهی اینچنین ذلت را قبول نمیکند و نکرده توانست که یک خائن و غدار بنابر تعلیم و هدایت اغیار مطالبات شخصی خود را بنام شریعت و مذهب گلت کاری کرده از یک حکومت اسلامی مانند سلطنت موجوده افغانیه پیش ببرد. والله اگر به نادانی خود تا آخر مانند، عقیده دارم که خداوند پاک لایزال و برکات انفاس پیغمبر ستوده

خصال ما بواسطه سر شمشیر و نوک برچه های عساکر ظفر
مآثرمان آن خائنان اجانب پرست را برباد و تباہ میکنند. نه
تنها در دنیا این مذلت و نکبت اگر نصیحت این بهی خواه خود
را نشنیدند و شفقت مرا بنظر قدر و قیمت ننگریستند، برای شان
عائد بلکه معتقدم که در آخرت نیز ملول و مخجول و شرمسار
خواهند بود، (خسر الدنيا و الاخره ذالک هو الخسران المبین ط)
و باید که در دنیا و آخرت بهمین مصیبت گرفتار باشند، زیرا
این جهال نا عاقبت اندیش سد راه ترقیات ملت و مملکت اسلامیہ
خود گردیده اند و آن عسکری را که من هر فرد آنرا به مقابله
و تعرض و مدافعه دشمن دین خود مثل اولادم تربیه داده ام و
تربیه میدهم، این ظلام بدبخت او را بیشتر تر از دشمن بلا
[بدون] هیچ یک سبب مشروعه هدف میسازند. احسان و خوبی
و نیکی های که من بالای سمت جنوبی که فی الحال بمقابل من
برخاسته اند، کرده ام والله بخاندان پدر خود بقوم محمد زائی
نکرده ام. برای یک اتن ملی اگر کدام هئیت آنها در کابل می
آمدند، در بدل آن بسیار رویه ها میبردند. حتی اکثریه منوره
های عسکری از افراد این قوم بدبخت ترتیب و بدشمن نشان
داده میشد. بلاخره نسبت بعموم ملت افغانستان برای حفاظت
خودم این قوم را اختصاص داده نگهبان سر من اینها بودند.
درجائیکه از دوریکنفر را از سمت جنوبی میدیدم، آواز میدادم:
عزیزه! چیرې ئې؟ رازه! هر کله راشی. سینه های ملعون شان
از اعطای نشانهای وفای بی وفائی مثل ریگ پراست، مالیه
دیگر اشخاصی را که در جهاد خدمت کرده بودند، یکسال و ازین
احسان فراموش ها را تا سه سال معاف کردم. وقتیکه بمقابل
اینهمه احسانهای من این قوم بد بخت جاهل محسن گش بر روی
من میزنند، لعنت بر ایشان باد! { غلغله عموم جرگه آمین بهزار
بار بر آنها لعنت }

درین پنجسال حکومت تان چقدر خون جگر خورد و زحمت کشید تا چیزی کارطوس و چند دانه تفنگی خریداری کرد و حتی گفت و شنید و قیل و قالیکه درین زمستان با انگلیس داشتیم، سببش غیر آوردن همین اسلحه را به افغانستان دیگر چیزی نبود، زیرا که آنها این اسلحه ما را قید کرده بودند. آرزو داشتیم که این کارطوس ها اول بسینه های آن دشمنان ما که به شأن و عزت مملکت ما حمله کنند، بخورد و این برچه های براق بشکم های بد خواهان مملکت مان فرو برود. بدا بحال سمت جنوبی که امروز اولین اسلحه که از آنطرف می آید، راه براه برای قتل سمت جنوبی میرود.

برچه های عسکر شجاع ام بسینه هائیکه فرو میرود، بسینه های مردم منگل. عسکر دلیرم کی را میکشد؟ جهال سمت جنوبی را. خوب است تا چندی نصیحت میکنم و درد دلم را برای این جهال میدانانم. اگر فهمیدند، زهی سعادت شان و الا عسکر را اجازه میدهم که این خیره سران شوخ چشم را بکفر کردار شان برسانند.

بلی! بعد ازینکه نصیحت من کارگر نشد و شفقت و رأفت من بدلهای سخت آنها اثری نیفکند، ضرور امر است که عسکرم آن کافر نعمتان بی ایمان را بکشند. دراعطای گوشمالی و سرزنش و مجازات این طوائف جهالت پیشه سمت جنوبی تا حال تأخیر رفته و تا چندی بعد ازین نیز انتظار هدایت و براه صلاحیت آمدن شانرا بواسطه پند و نصیحت داریم، زیرا که بدانها احسان کرده ایم و او شانرا پرورده دست خود انگاریم.

چوب را آب فرو می نبرد حکمت چیست؟
شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش

افسوس برین ملت جاهل و این عشائر نادان که خود شان تیشه بریشه خود شده اند. جای حسرت است که این جهال را بدست

شفقت پیوست خود، خودم پرورش کردم و عقل دادم حال شاگردان بی وجدان چوب را بمقابل استاد و مربی خود گرفته اند. این چه جهل است و اینچه نادانی!! افسوس میکنم بر حال این اقوام جاهل و نادان که تمام خدمات مرا که برای رفاه و ترقی شان نموده ام، خیانت نشان داده و عدالت مرا که برای ترفیه [رفاه] و آسودحالی شان مینمودم، بزبان ظلم و زحمت معرفی نمودند. جان کنی و زحمتی را که من برای آسایش و خوبی شان در نظر داشتم، از دسیسه اغیار ظلم و ستم میدانند، بلی!

گر قلم در دست غداری بُود ++ لا جرم منصور بر داری بُود از حق تعالی خواسته ام کسانیکه این اشخاص نادان و ملت جاهلم را از راه برده اند و چنین تعلیم و تحریک داده اند، شرمنده گردند.

باز بهمان وجدانی که خدا بمن داده و به آن حبل المتینی که چنگ زده ام و بهمان ایمان و صدق که من بخدا و رسول خود دارم، هیچ گاهی از دشمن خود اگر چه قوی باشد، پروا و باکی ندارم و بغیر از خدای خود به هیچکس پناه نمیبرم و بغیر از ذات پاک الهی از هیچکس امداد و معاونت نمیخواهم، زیرا این کار و زحمت و عرق ریزیهای را که مینمایم، برای مفاد ذاتی خویش نمیکنم بلکه یگانه نقطه نظر و آرزو و تمنای من بهبودی و ترقی و تعالی ملت عزیزم و بلندی عالم اسلام و سرسبزی و آبادی مملکت محبوبم است و بس.

وقتیکه آرزو و تمنای من ترقیات و بلندی مملکت و ملت و عالم اسلامی است و من محض جهت نائل شدن بدین مقاصد مقدسه خویش خدمت میکنم، اگر درین راه سرم برود و سلطنتم برباد شود، هیچ پروا ندارم. در راه این خدمت مقدس بهزارها کله خاک شد، اگر [سر] امان الله هم در راه حصول این مطلب

مقدس پاک برود، پروا نیست. باز اگر عزت، شرافت و آرامی و آبادی شما ملت در مد نظرم نباشد، از سلطنت توبه، ستین سنه توبه، چرا که همیشه آرزوی من عزت و ترقی شما و عالم اسلام است. نه سلطنت، نه عزت، نه آرامی خودم، چون مطلبم عیش و عشرت نیست، فقط خوشنودی خدا و خدمت شما قوم و عالم اسلام است، عقیده دارم که هیچ دست بالایی دست من نخواهد بود.

از ابتدای این بغاوت الی الآن بهمه وزراء و مامورینم معلوم و تمام تیلیفونچی ها اطلاع دارند که برای وزیر حربیه و عموم قوماندانهای نظامی خود پیام داده ام و او شان از تعرض نمودن و اذیت دادن و به کیفر رسانیدن این فرزندان نادان خود مانع شده ام و نگذاشته ام. البته اگر نقصاناتی برای شان رسیده است، آنهم بصورت پیشقدمی و انتقام خواهی نبوده، زیرا نمیخواهم نیکبها واحسان هائیکه با اینقوم کرده ام، ضائع شود. چنانچه اگر خرابی شانرا میخواستم، در صورتیکه عموم علماء و فضلاء و سائر ملت افغانستان آنها را باغی گفتند و بر علیه آنها از قندهار و ترکستان و قطغن و بدخشان و سمت مشرقی و سائر نقاط مملکت افغانی اهالی شوریدند و اجازه گوشمالی و سر کوبی آنها را بکمال عذر و معذرت از حکومت خواستار شدند و هر فرد ملت از هر گوشه مملکت به بسیار جوش و خروش برای قتل و بربادی آنها حاضر و آماده اند، من جوش و خروش آنها را نمی نشاندم و بدانها اجازه سر زنش شانرا نمیدادم. بلی! من قطع نمودن این عضو ملتم را تصمیم ننموده ام و نمیخواهم که آنها را تباه کنم، ورنه بیک لحظه عسکر دلیر و غیور مردانه ام که نام خدمت اسلامیت و ملت و مملکت و این خادم تانرا شنیده، جان خود را فدا میکنند، برباد شان میکنند.

بنابراین مسائلی که گفته شد و نظر به مقاصدیکه بشمه از آن اشاره رفت، دست وزارت حربیه خود را گرفته ام که نگش

نکش. بنابراین توصیه و هدایت ما تا حال عسکر ماسوای مدافعه بآنها هیچ معامله و مقابله ننموده است. اگر تا آخرین مرحله دیدیم که این جهال اصلاح نشدند، خواهید دید که چه نشان شان میدهم. چون عزم جنگ ما در صورت ضرورت با یکی از دول معظمه دنیا بالجزم شود و تصمیم نمائیم که باید با یکی از آنها بجنگیم از محاربه آنها هیچ یک خدشه را بدل راه نداده با آنها داخل محاربه شده چنانچه بار بار داد شجاعت و حماسه و مردانگی خود ها را داده ایم. بار دیگر نیز میدان را از حریفان پر زور و شور میبریم. پس چنانچه برخی از کوتاه فکران گمان میکنند از منگل و جدران چگونه ترس خواهیم خورد.

بالفرض و التقدير اگر این نفری سمت جنوبی واقعاً در بعضی نظامات دولتی گفت و شنید و یا تعدیل و تصویبی را در نظر داشتند، پس بایستی قرار اطلاعی که مکرراً برای شان داده شده، مانند شما در لویه جرگه که انعقاد شدنی بود، حاضر میشدند و بحث و مذاکره میکردند و الا ریش حکومت بدست بچه ها نیست که یکی بطرف خود کش کند و دیگری بطرف خود. یکی بگوید این طور کن و دیگری بگوید اینطور و نه حکومت مجبور است که بخیال هر کس و ناکس رفتار کند.

اگر درین لویه جرگه از طرف کدام ملاء صاحب و یا کدام وکیل صاحب در یک مقصد حکومتی بر خلاف شرع شریف و مقاصد منیف من که در راه ترقیات ملت و مملکت و عالم اسلام آنرا مکنون ضمیر خویش داشته ام، ناخن زده میشد والله هر قدر که میگفتید من آن نظریه تانرا قبول نمیگردم. چرا که زمام مهام سلطنت را خداوند عالم بدست من داده و من خودم بنزد خداوند و رسول و عموم دنیا مسئولم، نه اینکه اقتدار و اختیار حکومت را بدست هر ملاء و هر وکیل داده است. فقط همینقدر گفته میتوانم که برای کدام فائده مادی و یا رفع بعضی اشکالات عمومی از راه مقررات دینی و دنیوی اگر در یک

مجلس بزرگ مانند این مجلس لویه جرگه بعد از مشوره و آرای متکثره کدام مفکوره و نظریه بکثرت آراء تصویب گردد، البته حکومت برای قبول کردن آن حاضر است و بس (فاذا عزمت فتوکل علی الله) پس از آن که بکاری قصد کردیم، توکل بر خدا میکنم، از هیچکس خوف و ترس ندارم.

ثبت فرامینی را که برای این جهال سمت جنوبی از اول الی الآن مکرراً روانه کرده ایم، بشنوید تا اندازه رأفت و شفقت و دریادلی و عفو و مسامحه مرا که باین گروه باغیه مرعی و مأمول داشته ام، بخوبی بدانید. {درینجا کتاب خصوصی ثبت فرامین شاهی خواسته شد و آقای حافظ نور محمد خان بکمال طلاقت و سلاست اکثری از آن اعلانات و فرامینی را که ذات ستوده صفات جهانبانی از ابتداء این غائله الآن برای آن جمعیت نادان بیعقل ارسال داشته بود و آنها را بالفاظ نهایت رقت آور و دلنشین بسوی اصلاح و اسلامیت و مطاوعت حکومت اسلامی دعوت کرده بود، قرائت نموده تمام حضار لویه جرگه از استماع این فرامین رأفت و شفقت قرین بیک عالم آه و افغان و یک غلغله سر دچار شده باز ذات جهانبانی آنها را امر با سکات داده کلام خود را سر از نو شروع و ادامه فرمودند.

{ب.د}

افسوس که من بکدام اندازه این ملت جاهل را دوست داشتم. حتی لباس اینقوم را به فخر میپوشیدم که اینها قوم شجاع و بهادرند در هر میله و هر جای بهر طرف که آنها میرفتند، من در پهلوی شان می نشستم که دل شان خوش شود. در مانورهای عسکری اینها را بدوست و دشمن نشان میدادم حتی پیسه، دولت، عزت و هیچ چیز را از ایشان دریغ نکردم. باز هم تبااهی شانرا آرزو ندارم و تا چندی او شانرا نصیحت و اندرز میدهم تا باشد که بدین خطای خود بدانند و ازین سهو و خطای خود کسب آگاهی کنند. باز هم اگر مسلمانان نشدند و براه صلاحیت

و اسلامیت و مطاوعت حکومت نشناختند و تسلیم نشدند، والله اگر باز از هیچ زبان لفظ صلح را در باره آنها بشنوم و یا قبول کنم، به جز اینکه جمهور شانرا بسوزانم و بگویم که ای وزارت حربیه تو میدانی و این قوم تا خاک شانرا بتوبره بکشند.»

لویه جرگه: «تماماً بیک غلغله و صدا های بلند بر خواسته بعرض رسانیدند: ایکاش اگر اعلیحضرت از مزید نصیحت گوئی و شفقت گستری این اقوام نادان سمت جنوبی صرف نظر فرموده تصمیم سرکوبی جدی شانرا بنماید و بما ملت وفاکیش خود اجازه گوشمالی آنها را بدهند. تا ما بیک سرعت ساعقه نما جان شانرا از جسد بیرون و زمین را از خونهای شان لاله گون ساخته نام و نشانی از آنها را باقی نگذاریم.»

اعلیحضرت: «مطلب من این نیست که اینها را قتل کنیم و یا هستی شانرا دفعتاً برباد بدهیم ورنه بتوکل خداوند عسکر غیرتمندم بیک ساعت تمام شانرا پاره پاره میکند و این چند روز محض از بی اهمیتی این مسئله بود که ما حرفی از آنها را در میان نیاوردیم و حال هم درین بحث، شما داخل شده اید. فقط جهت آگاه نمودن و داناندان شما از حقائق اینقدر بیانات کرده میشود و الا یک مفسد چیست و بغاوت آن چه اهمیت خواهد داشت. باینقوم شریر احسانهای که من کردم اگر یکایک بگویم وقت میگذرد. عسکر شانرا که از سالهای دراز در سمت جنوبی بیک تعداد مکفی میبود، شش یک بلکه ده یک نماندم. وزارت حربیه هر قدر اصرار کرد که عسکر سمت جنوبی را کم مکن نظر به محبت و یگانگی که بآنها داشتم، قبول نکردم و گفتم تمام این قوم عسکرند. پس پابند بودن شان در صنف نظام چه حاجت دارد. در زمان احتیاج دولت همه آنها خدمت عسکری را بخوبی ایفا میکنند، تا آنزمان پیسه که بآنها میدهم برای آبادی معابر وانهار و پلها آنرا بصرف میرسانم.

نظر بدین عزت و توقیر [دادن وقار] و اعتمادیکه حکومت بر آنها مینمودند، پس چقدر بدبخت و کافر نعمت میباشند. این قوم که امروز بر علیه حکومت خود کار روائی میکنند، در نتیجه بجز از خواری و زبونی و بیخ کنی و پریشانی خویش معلوم است دیگر فائده را بخود عائد نخواهند کرد. چنانچه حال بدرجه رسیده اند که از گرسنگی برگ میخورند. بلی مثنی زدند و به لغت [لگدی] گیر آمدند. در هر دفعه که بر عسکر ما غدارانه و جهالت کارانه حمله کرده اند و فقط سپاهیان ما مدافعه نموده اند. بسیار نفر شانرا بروی خاک انداخته اند که آنها نتوانسته اند که مرده های خود را جمع میکردند بلکه سپاهیان شجاع و غیور ما باز بمراسم تدفین پرداخته اند.

درین روز ها شما هم مطلع خواهید بود که چیزی عسکر خود را از آنجا پس طلبیدیم. والله آن سپاه ما بخانهای خود نمی رفتند. هر فرد عسکر ما باین درجه جوش و خروش دارد که بجز از خوردن خون شان بدیگر هیچگونه تسکین شان نمیشود. آخر ای نادان! تو چرا اینطور میکنی که این جوش و خروش طرفین بجای اینکه بر دشمن صرف شود، در بین خود ما صرف میشود. چرا هر دو قوت را جمع کرده بمقابل دشمن شرف و ناموس مملکت خود کاری نمیکنید. این را هم نا گفته باید نگذاریم که در همین سمت بعضی چنان اقوام هستند که نامهای اکثر از اوشان را فی الحال بخاطر ندارم و از بعضی که بیاد من است، نمیخواهم که بگویم تا دیگران ازین نام من دق نشوند که سر خود را فدای دین و اسلام و فدای دولت و ملت خود میکنند. لکن هزار لعنت باد بر کسان بد بخت و شریر شان که سپاهی دلیر و شجاع مانرا هدف گله [گلوله] خیانت خود نموده به بغاوت ایستاده اند.

یکوقتی جهال تیره روزگار، عسکر ما را در یکجای تنگ بروز عید احاطه کرده بودند که نان برای شان چند وقت ممکن نشد

که میرسید، گفتم تا برای عسکرم نان نرسد من هم نمیخورم و الله چهل و هفت ساعت هیچ چیز نخوردم، حتی نزدیک بود که از خود بروم. رئیس ارکان حربیه و دیگر نفری هر قدر که گفتند یکقدری نان بخورید که فردا مامورین می آیند چه طور نطق خواهید کرد و بمراسم دربار چگونه پرداخته خواهد شد. گفتم در چهارپائی ببرندم. باز در گفتار خود اصرار کردند که سپاهی ها بگرسنگی عادت دارند، گفتم بلی! درینوقت بزحمت گرسنه هستند. من باسایش از یکطرف سفیر روسی که جدید آمده بود، بحضورم نطق میکرد و از طرف دیگر خودم ضعف میکردم. تا برنج و روغن برای آنها بهمت و شجاعت دیگر برادران عسکری شان رسید، باز من هم طعام خوردم.

تا حال این عاجز و حکومت تان تصمیم بانقطاع و انقلاع [قلع کردن] این فرزندان جاهل افغانستان ننموده ایم و مکرراً دست عسکر و وزارت حربیه را از تعرض و جنگیدن باوشان گرفته ام و گمان میکنم که بالأخره نصائح شفقت کارانه و اندرز های پدرا نه ام کارگر شده اگر خواست خدا باشد، براه هدایت خواهند گرائید. لهذا برای او شان یکفرمان هدایت قوامان [امر محکم] دیگری را مینویسم و در آن برای شان یک وعده قطعی را جهت تائب شدن و براه صلاح و مطاوعت آمدن معین میکنم. اگر تا آنزمان براه راست آمدند، فنعلم المطلوب و الا بعسکر غیور و وزارت حربیه خود امر میدهم تا او شانرا بکیفر کردار شان برسانند.

دشمن آتش پرست بادپیما را بگو
خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد بجو

{درین موقع در تمام لویه جرگه چندان آشوب و غوغا برپا و باندازه غیظ و غضب و حس انتقام خواهی ازین باغیان سمت جنوبی هویدا شد که ابداً یکنفر مستمع بیچاره مانند این نگارنده

بیاد داشت نویسی و یا شنیدن کلمات مقررین غیر واحده و داوطلبان متکاتره این حفله عالی عطف توجه کرده نمیتوانست. وکلای هر مقام علیحده و مشائخ آن جداگانه و سادات از یکطرف و علماء از دیگر جانب تماماً برپا خواسته استدعای شمولیت شانرا مخصوصاً از حضور ملوکانه برای سر کوبی این طائفه باغیه مینمودند. اعلیحضرت غازی هنوز بجواب یکی پرداخته نمیبود که دیگری تقدم جسته خود را بدین خدمت مستحق میشمرد و هکذا بالجمله چیزیرا که این مسکین بخاطر دارد و درین فرصت گفته شده حسب ذیل است. ب.د.}

اعلیحضرت: «مطلبم ازین مذاکرات شنیدن چنین عرائض و دیدن این داوطلبیها و معلوم کردن احساسات شما نبود، زیرا که از محبت و عقیدت و علاقمندی عموم حضار باین خادم اسلام بهتر مسبوقم. حتی یاد نمودن این مطالب را درین مجلس عالی خودم مفید نمی پنداشتم، چون شما در مبحث داخل شدید، منم قدری از ان نیکیهای خود که باین طائفه ناسپاس چه درحال و چه در گذشته کرده ام، بیان کردم تا بخوبی همه شما بدانید که حکومت شما با آنها سراسر گذشت و مرحمت کرده است و تا یک زمانی از همین شیوه رأفت و شفقت خود نخواهد گذشت. اگر با وجود آنهم ازین کردار بد خود دست نبرداشتند، حکومت شما بایشان یک معامله سخت و شدید خواهد کرد.» (کتاب "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه 1303"، صفحه 378 - 404) (نوت: در جاهائیکه حروف "ب.د." نوشته شده، تبصره از قلم مهتم کتاب یعنی برهان الدین خان کشکی است)

آثار منتشره نویسنده کتاب

(در مطبوعات افغانی بیرون از کشور)

الف - مقالات:

مقالات از 1990 تا 2007 :

به تعداد 54 مقاله در مجله آئینه افغانستان منتشره جنوب کالیفورنیا، ماهنامه کاروان منتشره شمال کالیفورنیا، جریده در راه صلح منتشره شمال کالیفورنیا، ماهنامه افغان رساله منتشره کانادا، ماهنامه لمر منتشره کانادا، جریده انیس منتشره کانادا، جریده آینده افغان منتشره نیویارک و نشریه اتحاد آزادگان منتشره نیویارک.

مقالات از 2007 تا 2023 :

جمعاً به تعداد بیش از 900 عنوان نوشته ها در وبسایت مشهور "افغان جرمن آنلاین" به نشر رسیده که لست مکمل آنرا با مراجعه به هر نوشته میتوان در آرشیف نویسندگان آن وبسایت زیر نام نویسنده دریافت کرد. (بروی عنوان هر نوشته اگر کلیک شود، متن مقاله باز میشود)

ب - نامه های تحلیلی و پیشنهادها :

- 1 - نامه سرگشاده عنوانی داکتر صاحب محمد یوسف خان در مورد شورای صلح هرات، منتشره جریده در راه صلح (شماره 13، سپتمبر 1994) و مجله آئینه افغانستان (شماره 42، اکتوبر 1994)
- 2 - نامه مشرح به اعضای نهضت وحدت ملی افغانستان پیرامون چگونگی سقوط نهضت (در 14 صفحه)
- 3 - نامه خصوصی بحضور پادشاه سابق، مورخ 7 جون 1997 (این نامه هنوز به نشر نرسیده است)
- 4 - نامه به سومین اجلاس شورای مصالحه و وحدت ملی منعقدہ بن (این نامه بعداً در جریده وفا منتشره پشاور به نشر رسیده است)

- 5 - پیام «جنیش ضد جنگ» (این پیام از طریق رادیو "نقش های جاودان" منتشره شمال کالیفورنیا نشر شد و نیز به تعداد زیاد تکثیر و توزیع گردید)
- 6 - پیشنهاد تحلیلی و مفصل: حل معضله انتقال قدرت و میکانیزم تشکیل یک حکومت مؤقت در افغانستان، مؤرخ 29 جون 1996 (این پیشنهاد ضمناً به حیث ضمیمه در کتاب "افغانستان در طلسم دائره شیطانی مصیبت" از این قلم زیر نام "پلان صلح نهضت وحدت ملی" درج گردیده است)
- 7 - نامه عنوانی کنفرانس افغانی منعقدہ لاس آنجلس، مؤرخ 5 اکتوبر 2001، درباره معضله ائتلاف «روم» و جبهه متحد شمال و پی آمدهای حمله احتمالی امریکا به افغانستان (این نوشته دو روز قبل از حمله امریکا به افغانستان در کنفرانس مذکور قرانت و مورد مباحثه قرار گرفت)
- 8 - پیشنهاد تحلیلی: صلح پایدار در افغانستان (این نوشته به دری و انگلیسی تهیه شد و در کنفرانس مؤرخ 22 تا 24 نوامبر 2001 منعقدہ اوتاوا - کانادا مطرح بحث قرار گرفت)
- 9 - نامه سرگشاده عنوانی جناب آقای کرزی رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان، منتشره پورتال «افغان جرمن آنلاین»، مؤرخ اول جولای 2007، در 13 صفحه، (این نامه شخصاً توسط سفیر افغانستان آقای جواد به ایشان تسلیم داده شد)
- ج - کتابها و رساله ها (بر علاوه کتاب حاضر):**
- 1 - دهلیز هرات - شکارگاه جدید پاکستان، چاپ اول (کالیفورنیا)، دسمبر 1994 (در 36 صفحه)
- 2 - افغانستان بسوی انفلاسیون سرسام آور، چاپ اول (کالیفورنیا)، فیبروری 1995 (در 71 صفحه)
- 3 - افغانستان در طلسم دائره شیطانی مصیبت، چاپ اول (کالیفورنیا) جولای 1995، چاپ دوم مارچ 1997 (پشاور) (در 99 صفحه)
- 4 - وضع تعزیرات بر طالبان و معضله افغانستان، چاپ اول (کالیفورنیا)، اپریل 2001 (249 صفحه)

- 5 - طرح حکمتیار و هزار و یک سوال، چاپ اول (کالیفورنیا)، اگست 2001 (در 154 صفحه)
- 6 - جنایات دیروز - دادخواهی امروز، چاپ اول (کالیفورنیا) اکتوبر 1994، چاپ دوم (کابل) جنوری 2006 (ترجمه راپور مقدماتی «پروژه دادخواهی افغانستان» از انگلیسی، در 99 صفحه)
- 7 - زنان افغان زیر فشار عنعنہ و تجدد - یک بررسی تحلیلی و تاریخی، چاپ اول (کابل)، نوامبر 2005 (در 602 صفحه)
- 8 - هرات - از قیام حوت تا امروز (با ذکر مختصر از پیشینه های تاریخی)، چاپ اول، کالیفورنیا، اکتوبر 2011 (در 496 صفحه)
- 9 - قیام تاریخی مردم هرات - 24 حوت 1357، چاپ اول، کالیفورنیا، 2013 (در 90 صفحه)
- 10 - زندگی سیاسی شهید محمد داؤد از آغاز تا انجام (1310 تا 1357)، در سه جلد، جمعاً 1321 صفحه، چاپ اول، کابل، 1398 (2019)
- 11 - رویدادهای عمده در دوره صدارت شاه محمودخان غازی (از 1325 تا 1332ش)، کالیفورنیا، جنوری 2020، (در 423 صفحه)
- 12 - نشیب و فراز خانواده سردار یحیی خان از تبعید تا سلطنت، چاپ پشاور، 2023 (در 802 صفحه)
کتابهای آماده چاپ:
- (این کتابها به سلسله در وبسایت افغان جرمن آنلاین به نشر رسیده اند، ولی در نظر است عندالموقع به حیث کتاب مستقل نیز چاپ شوند)
- 1 - درسی که باید از گذشته آموخت! - انتخابات ریاست جمهوری 2009 به استناد کتاب کای آیدی
- 2 - باز نشر: رویداد لویه جرگه دارالسلطنه 1303
- 3 - اقتصاد جنگ و بحران پولی و مالی افغانستان از کودتای ثور تا سقوط طالبان
- 4 - اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة به استناد سراج التواریخ و مأخذ دیگر
- 5 - شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از چهارم تا هشتم ثور 1357

- 6 - بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران (این کتاب در مرکز دیجیتال سازی کتاب - افغان جرمن آنلاین در سال 2017 به چاپ رسیده است)
- 7 - مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان
- 8 - مجموعه ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه 1303
- 9 - نگاه گذرا بر ظهور و سقوط اولین نظام جمهوری در افغانستان
- 10 - موقف زن افغان در جامعه "مرد سالار" کشور
- 11 - شاه امان الله غازی بانی تحول در زندگی زن افغان
- 12 - استرداد استقلال کامل افغانستان یک واقعیت مسلم تاریخی
- 13 - چرا شاه امان الله غازی پیشنهاد انگلیس ها را مبنی بر متارکه قبول کرد؟
- 14 - مکتبی بر معضله پشتونستان - داؤد خان و روابط با پاکستان

معلومات مختصر درباره نویسنده کتاب



داکتر سید عبدالله کاظم در 15 جدی 1320 شمسی (5 جنوری 1942) در چارباغ - شهر کابل در یک خانواده سرشناس چشم به جهان گشود، بعد از فراغت از لیسه حبیبیه و پوهنخی اقتصاد پوهنتون کابل در سال 1963 شامل کدر تدریسی آن پوهنخی گردید. در سال 1971 پس از اخذ درجه دوکتورا در «رشته اقتصاد و علوم اجتماعی» از اطیش (ویانا) به کشور عودت

کرد و به حیث استاد در پوهنخی اقتصاد پوهنتون کابل مجدداً شروع به تدریس نمود. در سال 1973 به رتبه علمی "پوهندوی" ارتقا کرد و نخست به حیث آمر دبیرتمنت اقتصاد تصدی (رشته صنعت) و سپس از 1974 تا 1978 به حیث رئیس آن پوهنخی ایفای وظیفه کرد. بعد از کودتای ثور با جمعی از استادان به تشکیل «حزب وحدت ملی افغانستان» پرداخت و متعاقباً با تعدادی از اعضای مؤسس آن حزب توسط حکومت خلقی - پرچمی گرفتار و برای مدت 19 ماه در پلچرخ زندان شد. بعد از رهائی از زندان در اپریل 1980 به حیث آمر بانک ملی افغان به لندن رفت، ولی از اشغال رسمی وظیفه خودداری کرد و پس از دو ماه نخست به جرمنی و بعد به ایالات متحده امریکا پناهنده شد. او از اواخر 1981 تا اکنون به ایالت کالیفورنیا در شهر «سن هوزه» اقامت دارد.

داکتر کاظم در مدت اقامت در وطن بر علاوه وظایف رسمی و عضویت در چندین کمیته علمی، دوبار به حیث پروفیسور مهمان به جرمنی دعوت شد و نیز در یک تعداد کنفرانسها و محافل علمی

در خارج کشور اشتراک نمود و آثار و کتب زیاد تألیف کرد، موصوف در سال 1974 در ازای خدمت به معارف، بخصوص تطبیق موفقانه سیستم «سمستر و کردیت» در پوهنخی اقتصاد از طرف رئیس جمهور محمد داؤد (شهید) مقرر به اخذ مدال عالی معارف گردید.

داکتر کاظم در ایام هجرت در سال 1981 عضو مؤسس انجمن مهاجرین افغان در شهر فرانکفورت - جرمنی، در 1982 عضو مؤسس انجمن فرهنگی افغانها در پورتلند (ایالت اوریگان) و از 2006 تا اکنون عضو مؤسس و رئیس انجمن «سالمدان افغان در بی ایریا - کالیفورنیای شمالی» بوده است. موصوف در سال 1993 حرکت سیاسی بنام «نهضت وحدت ملی افغانستان» را آغاز کرد و در سال 1994 به حیث «منشی عمومی دارالانشای» آن انتخاب گردید که متأسفانه این نهضت بنا بر انگیزه هائی در سال 1996 از هم پاشید.

داکتر کاظم به حیث تحلیلگر مسائل افغانستان در حدود 500 تحلیل سیاسی را در رادیوها و تلویزیونهای افغانی و غیر افغانی خدمت هموطنان تقدیم کرده و نیز جمعاً بیش از 1000 عنوان مقاله تا ایندم در مدیای افغانی بیرون کشور به نشر سپرده است. علاوه بر بعضی پیشنهادها برای آینده کشور که در مواقع مهم ارائه داشته، به تعداد 26 عنوان کتاب نیز نوشته که 11 کتاب آن چاپ شده و تعداد دیگر به سلسله در وبسایت افغان جرمن تا حال به نشر رسیده که امید است آنها نیز عندالموقع به حیث کتاب به چاپ برسند.

داکتر کاظم در 8 ثور سال 1344 (1965) با محترمه راضیه مستمندی ازدواج کرد و دارای یک پسر و دو دختر میباشد - هریک محترمان مژگان کاظم حیدر (مدیره در مقر مرکز مطالعات "ناسا" - اداره ملی فضائی امریکا" در شمال کالیفورنیا)، سید وحیدالله کاظم (معاون رئیس پولیس شهر "سننتا - کلارا" در شمال کالیفورنیا) و داکتر حلیمه کاظم (پرفیسور در دیپارتمنت ژورنالیزم پوهنتون "سن هوزه - کالیفورنیا") و جمعاً شش نواسه - دو پسر و چهار دختر که همه در شمال ایالت کالیفورنیا - امریکا زندگی میکنند.

